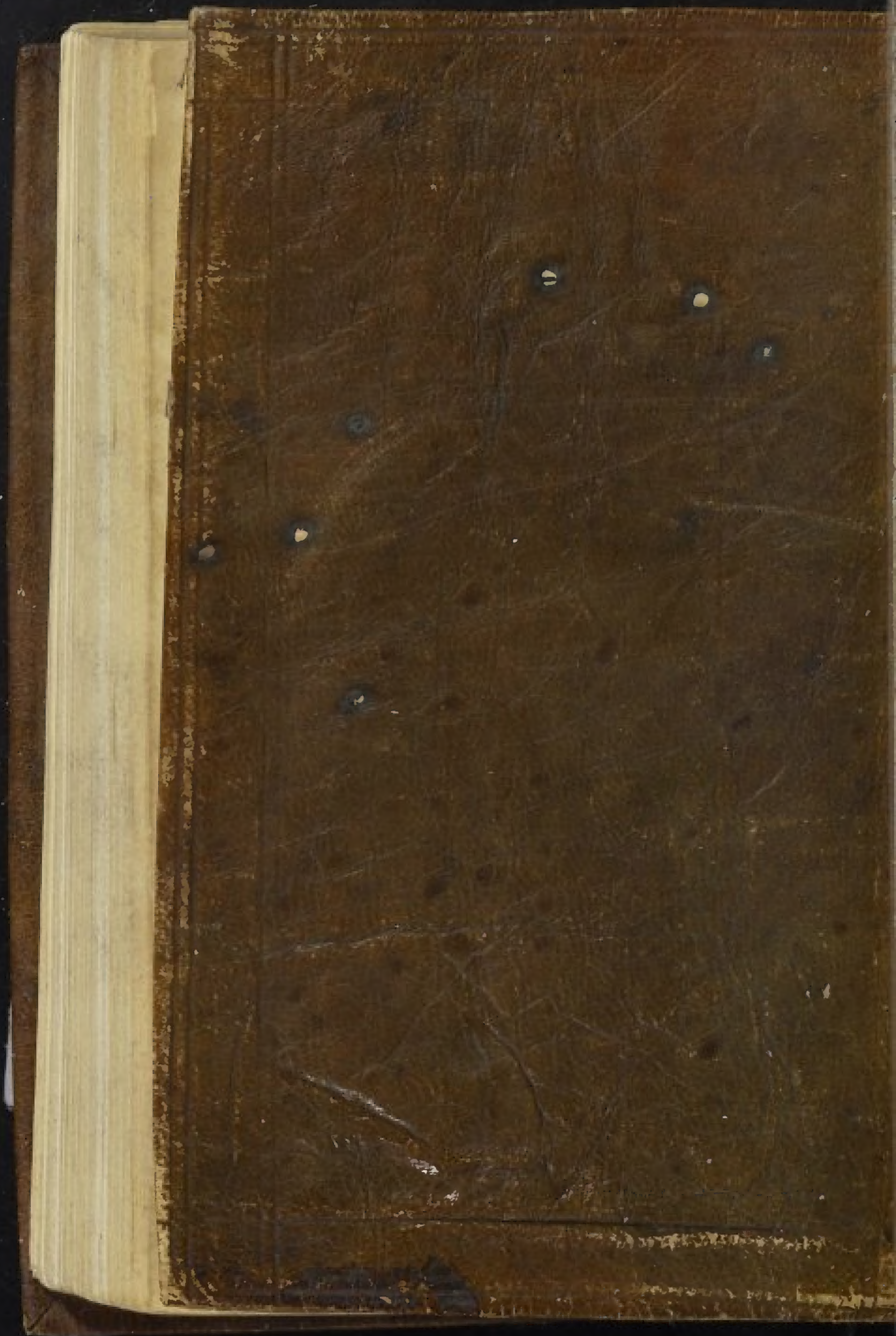



IN DOMINO CONFIDO
GRANDESCUNT AUCTA LABORE

Muhammad Bāqir Qā'ini
Ikfā' al-makā'id



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی
محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم
اجمعین الی یوم الدین وبعد مطلع شدم بر
شکایت تو ایدك الله تعالی از غلبهٔ فساد بر اهل
زمان وانحراف بسیاری از شاه راه اتقان وایمان
ومتابعت حزب شیطان واهل هذیان از کسانیکه
غالب شده است بر ایشان حب ترأس ونیل
شهوات از بید بنان وگفتی که مخصوصا از فرقهٔ
باطلهٔ فرقهٔ ضالهٔ مضلهٔ صوفیه سبب مهلکه وفساد

شده

شد اند از برای بنای اضلال ضعفا و احمقان وهر
کاه مطلع شوند ان جماعت بیچارکان و نادان بر
عقاید قبیحه و شنیعه و اطوار قبیحه ایشان و
شیخ و رؤسای ایشان فریب نخواهند خورد به
کلمات مزخرفه و اشعار کثیفه و بلند پروازیها که
دارند چه اینجماعت کاهی ادعای معجزات و خوارق
عادات میکنند و کاهی ادعای الوهیت و خدائی دارند
چنانچه ملا شاه بدخشانی از ایشان کوید پنجه در پنجه
خدا دارم من چه پروا ز مصطفی دارم و بعضی از صوفیه
زمان ما در تفسیرش قدری از حق و ضغثی از باطل
فرا کرفته و بهم امیخته تا مضمون حدیث کافی و
نهج البلاغه که اکر حق یا باطل یا باشد سبب شبهه نمی
شود ولکن میکیرند اهل باطل قدری از این و قدری
از آن و انوقت سبب رواج باطل و ادخال شبهه

میکرد

میشود عوام فریبی کند و ایشان ابعات خود خوانند
که افرایت من اتخذ الهه هویه الم اعهد الیکم یا بنی
ادم ان لا تعبدوا الشیطان و ان اعبدونی هذا صراط
مستقیم دران تفسیر می گوید آخر مراتب سلوک و
کمال انسانیت که امکان و انانیت از او گرفته بشود و
عین منبسط الحقیقه گردد و آنوقت انبیا و شرایع
ایشان را چیزی نمیشمارد بلکه استهزا میکند بانها آنکه
شیخ منع انها نکند و زود باشد که از مرحوم علامه
مجلسی نیز بیاید که این جماعت خود را از پیغامبران
بالاتر میدانند و شیخ اکبر ایشان محیی الدین ابن
عربی که اکفر کفره است در فصوص گوید ان الله
یحب ان یعبد فی کل صورة و از اینجهت موسی تعرض
کرد بر هرون که چرا مردم را منع کردی از گوساله
پرستی و این صریح در انست خواسته که مردم اورا

هم

هم پرستند که او هم گوساله خداست نعوذ فرعون را نیز صریحا
خدای دانسته و گفته خطا او در اینمقام این بود که خدائی
منحصر در خود قرار داد یعنی باید مرا و همه کس بلکه همه چیز را
چیا توضیح اینمطلب بیاید انشاء الله تعالی و گفتی که چون علماء
اعلام و فقهای کرام ما که در حفاظ شریعت سید المرسلین میباشند
برای کمال بی اعتنائی باین جماعت ضاله مضله و کفریات آن قلندران
صفر الکف ما به بصدد رد ایشان بر نمیایند یا قناعت میکنند
بانچه علماء سابقین در رد اینطائفه نوشته اند و آن کتب علیحده
حیا میباید نشر با آنکه واجب کفائی است بعید نیست که در اینمحل
بر تو و امثال تو واجب عینی باشد پس التماس کردم سوال تو را با
کثرت مشاغل و عوارض لکن بروجه اختصار بقدر الوسع تکلیف این
خاکسار هذا الکتاب جمعته عجلا و اودعته من غرائب الحکم فنونا
حسنة فاعجبه فلیدع لی بالنجاح من حلم و نامیدم اینفصول
موجزه را باکفاء المکائد و اصلاح المفاسد و بالله التوفیق و هو

حسبی ونعم الوکیل فصل در بیان قلیلی از آیات و اخبار که سبب
تشویق غافلین باشد بر تعرض در امر قربة الی الله بمقتضای
قوله ولا ترخصوا لأنفسکم فتدهنوا ولا تدهنوا فیحم بکم الطلاب
که مبتلا شد مداهنه نکنند الا اسامح الماز ربکم انی ولا ترخصوا
لأنفسکم فی توسیع المآکل والمشارب والمناکح والخروج منها الی
ما لا ینبغی فی نفس الأمر وحضور مجالس الفاسقین ومعاشرة الظالمین
بتأویلات وحیل تخیل انها جائزة فی الشریعة فتدهنوا أی تساهلوا
لذلک فی ارتکاب المحظورات وتماشوا معهم فیما ترونه من المنکرات
فان العمل بالتأویلات مما یسهل علیکم ارتکاب المحظورات والا
بمشاهدة العیان بها یوقعکم فی حبائل الشیطان ولا تدهنوا فی الحق
فتخسروا الان ترک بعض ما ینبغی الانسان به قد یکون مؤدیا الی
ترک الواجبات کما ان فعل ما لا ینبغی قد یکون موجبا لفعل المحرمات
وضعفا شیعه بخصوص اهل بادیه و مزارعات که مبتلا شده تأکید
ان در وجوب نماز و کثرت ثواب نماز ابدا نشده که الاعراب اشد کفرا

نفاقاً واجب است ان لا یعلموا احد و د ما انزل الله قال الله تعالی
و تقدس ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من
بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون
خلاصهٔ مفاد آیهٔ شریفه آنکه کسانیکه حق را میپوشند ملعون اند
خدا وند غضب و عذاب خود را بر ایشان میفرستد وایضاً فرموده
واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس ولا تکتمونه
خداوند عز و جل عهد و پیمان گرفته یعنی واجب فرموده که حق را
بیان کنند و نپوشند و ایضاً فرموده ولتکن منکم امة یدعون
الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر اولئک هم
المفلحون باید باشند از شما جماعتی که بخوانند بخوبی و شریعه
و امر بمعروف و نهی از منکر کنند و آنان رستکارانند در کتاب
شریف کافی روایتست از امام جعفر صادق ع که عالمیکه ترویج
کند حدیث ما را و محکم کند بآن دلهای شیعیان ما را بهتر است
از هزار عابد ایضاً از آنحضرت روایت فرموده که در کتاب علی علیه

دیدم که خداوند طلب علم را بر جهال واجب کرد بعد از
واجب فرموده بر علما بذل علم را برای جهال و روایت کرده
شیخنا ابو جعفر طوسی قدس سره القدسی در کتاب امالی
و علامه مجلسی در بحار الانوار از حضرت رسول مختار صلی الله
علیه و آله انما رجل اتاه الله علما فکتمه وهو یعلمه لقی الله عز و جل
یوم القیمة ملجما بلجام من نار و روایت کرده شیخ برقی در
محاسن و ابن جمهور در عوالی اللیالی و بحار و دیگران
از عامه و خاصه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فان لم یفعل
فعلیه لعنة الله ایضا برقی بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده که حضرت رسول فرمود بر آنکه بدعتی بعد
از من که ایمان کید شود ولی است از اهل بیت من که
آن را از اسلام دفع میکند و بالهام خداوند تکلم میکنند
و حق را بنور خود ظاهر میکنند و کید اهل مکر را رد

میکنند و از جانب ضعفاء شیعه تکلم میکنند پس عبرت گیرید
و توکل کنید بر خداوند پس در کافی وغیره از ائمه ثقات روا
است که نظر کنید که علم را از که فرا میگیرید بدرستیکه
از ما اهل بیت در هر عصری عدولی میباشد که رد میکند
تغییر و تحریف غالین و انتحال مبطلین و تاویل جاهلین را
در این قسم از اخبار اهل بیت بشارت است برای شیعه
که خداوند نمی گذارد که تاویلات باطله صوفیه لع و
دروغهای بر خود بسته که بهاو بلند پروازیهای ایشان
مرید و پشود بلکه بالهام و تایید حضرت حجة عجل الله
فرجه موفق میشوند بعض متفقهین و محدثین از ایشان
سلام الله علیهم باظهار عیوب و ابطال شهود و عیوب
ان اباطیل لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل وکان
الله عزیزاً حکیما ابو محمد حسن ابن ابی الحسن الدیلمی در
ارشاد القلوب روایت کرده ما تصدق مؤمن بصدقة احب

لحبّ الی الله من موعظة یعظ بها قوما یفترقون بها وقد
نفعهم الله بها وهی افضل من عبادة سنة و روایت کرده اند
که ذکر شده نزد نبی صلعم دو مرد که یکی بعد از نماز واجبه
می نشیند و تعلیم میدهد داب احکام شرعیه بمردم و
دیگری در نهار روزه میدارد و شبها را بعبادت
می ایستد آن حضرت فرمود فضیلت مرد اول بر مرد دوم
مثل فضیلت منست بر سایر انام و در تفسیر امام حسن
عسکری عم روایت کرده است از امام حسین علیه السلام
که کسیکه مواساة کند در زمان محنت و عزلت ما از ظلم
ظالمین ضعیفی از شیعیان ما را در علم ارشاد کند او را
خداوند میفرماید بملائکه هر حرفی که تعلیم داده بر آن
دینی خود هزار هزار قصر با و بدهید که در آنها باشد بخیرها
مناسب آن می باشد از نعمتهای پروردگار و از امام جعفر صادق عم
که علماء شیعه افضل اند از مجاهدین با کفار روم و ترک

وخوزهار مرتبه برا کدعالم دین حفظ میکنند ان مجاهد

ابدان ایشان را وحدیث طویلکه در منیة المرید وغیره

مسطورست ومشتمل بر ثواب عظیم جدا در مجلاة شیخ بهاو غیره

از رسول خدا ص روایتست که هلاک کننده من در دو چیز است

تراث علم وجمع مال از امیر المومنین منقولست رضینا قسمة

الجبار فینا لنا علم وللاعداء مال فان المال یفنی عن قریب

وان العلم باق لایزال از روزیکه شد روزی مردم

تقسیم دادند بما علم وبمردم زر وسیم فردا که کنیم جان

بجانان تسلیم از اهل جهنم است ما اهل نعیم ولیکن

زمان چنانست که شاعر گوید وما الفضل فی هذا الزمان

لاهله ولکن ذا المال الکثیر هو الفضل ودیگری گوید

یغطی عیوب المرء کثرة ماله ویصدق فیما قال وهو کذوب

فصل در خصوص صوفیه ورد بر ایشان وکثرة ثواب

مخصوص اخبار بسیار رسیده چنانچه شهادت داده بان

علامه مجلسی در عین الحیوة وعده داده که این کتاب
کند واز شیخ حر نقل میکند که هزار روایت از ائمه طاهرین
در این باب آمده است وما بقلیلی که مناسب حال این مختصر باشد
اکتفا میکنیم در انوار سید جزائری که از اعاظم هزار نفر عالم است
که در حضرت علامه مجلسی در جمع بحار الانوار شریک بودند
وچهار سال در خانه وکتابخانه او مشغول بود از هرگونه
مطالب نفیسه التقاط وانتخاب ودر انوار نعمانیه جمع فرموده
ومی گوید واما الاخبار الواردة فی ذمّهم ولعنهم ای الصوفیة
فهی کثیرة جدّا منها ما رواه البزنطی فی الصحیح عن الرضا علیه السلام
قال من ذکر عنده الصوفیة ولم ینکره بلسانه او قلبه فلیس
منّا من انکرهم فکانما جاهد بین یدی رسول الله الکفار وفی
الصحیح ایضا عن البزنطی یعنی در روایت صحیحه نیز از بزنطی که
از بزرگان ثقه امام رضاست وکتاب جامع او از اصول معتبره
قدما است وعلماء معتبره همه از آن کتاب اخذ کرده اند روایت

کرده از امام رضا ع که مردی بحضرت صادق ع عرض کرد که
ظاهر شده در این زمان قومی که گفته میشوند صوفیه چه
میفرمائی در حق اینها آنحضرت فرمود انهم اعدائنا فمن مال الیهم
فهو منهم و یحشر معهم یعنی صوفیه دشمنان ما میباشند پس
کسیکه میل کند بجانب ایشان از ایشانست و با ایشان محشور
میشود در روز قیامت زود باشد که بیاید اقوامی که
ادعای محبت ما کنند و میل بایشان کنند و شبیه شوند بانها
و ملقب بالقاب انها خود را خود قرار دهند و اقوال باطله انها
تاویل کنند این اشخاص از ما نیستند و ما از او بیزاریم و کسانیکه
انکار کنند بر ایشان و رد کنند ایشان را ثواب کسی دارد که جهاد
کند پیش رسول خدا و در کتاب قرب الاسناد که از کتب صحیحه شیعه
است و صاحب آن از بزرگان اصحاب امام حسن عسکری است
بسندش از امام جعفر صادق علیه السلام در حال ابی هاشم کوفی روایت
کرده که انه فاسد العقیده جدا و هو الذی ابتدع مذهبا

یقال له التصوّف وجعله مقرّ العقیدة الخبیثة واکثر الملاحدة
وجنّة لعقائدهم ودر آنکتاب بسند شریف از حضرت امام هادی علی بن
محمد ع روایت کرده که فرمود چون دید جمعی از صوفیه آمدند
در مسجد نبی ص در گوشهٔ دور نشستند مشغول گفتن لا اله الا
الله شدند لا تلتفتوا الی هؤلاء الخدّاعین فانهم خلفاء الشیاطین
ومخرّبوا قواعد الدین تا آنکه فرمود متابعت نمیکند ایشانرا مگر
سفها و اعتقاد نمیکند بایشان مگر احمقان کسیکه برود بزیارت
یکی از ایشان در حال حیوة او یا در موت او گویا رفته است
بزیارت شیطان وعبادت بتان وکسیکه اعانت کند ایشانرا
چنانست که اعانت کرده باشد یزید و معویه و ابا سفیانرا کسی
عرض کرد هرچند اعتقاد و اعتراف داشته باشد بحقوق و امامت
شما آنحضرت نظر فرمود مثل شخص غضبناک و فرمود بگذار این
حرفهارا کسیکه اعتراف دارد بحقوق ما اعتقاد نمیکند بصوفیه
و صوفیه همه مخالفند با ما و طریقهٔ ایشان مغایر با طریقهٔ ما و

وانها نیستند مگر رضا و مجوس که اینست جدّ و جهد میکنند
در اطفاء نور خداوند والله متم نوره ولو کره الکافرون وشیخ
مفید در رساله ردّ بر حسین ابن منصور حلاّج واتباع ملعون
از حضرت امام رضا روایت فرموده که لا یقول احد بالتصوف
الا لخدعة او ضلالة او حماقة واما من سمّى نفسه بالصوفية للتقيّة فلا
اثم عليه وعلامته ان يكتفى بالتسمية ولا يقول بشئ من عقايدهم
الباطلة وکثیری از علمائی که این حدیث را از کتاب مفید روایت کرده
اند اخر او که علامة تقیّة باشد نقل نکرده اند ظاهراً انرا از بیان
شیخ مفید دانسته اند وشیخ احمد وسید انرا از روایت فهمیده
اند وان اظهر است ونعم ما قیل از حب علی وال او دور شوی
که تابع پیروان منصور شوی ور تابع بایزید باشی امروز فرداست
که بایزید محشور شوی وشیخ بهائی در کتاب کشکول روایت
کرده از حضرت رسول صلعم که فرمود لا یقوم السّاعة علی امتی حتی
یخرج قوم من امتی اسمهم صوفیه لیسوا من امتی وانهم یهود امتی

يحلقون للذكر يخفضون رؤسهم ويرفعون اصواتهم الذكر
فيظنون انهم على طريق الابرار بل هم اضل من الكفار وهم اهل
النار لهم شهقة كشهقة الحمار وقولهم قول الابرار وعملهم عمل
الفجار وهم منازعون للعلماء ليس لهم الا التعب من علمهم وحديث
ابن زكريا ولد شيخ طبرسي در مكارم الاخلاق وشيخ جليل ورام
در جزو ثاني از مجموعه اش كه موسوم است بتنبيه الخاطر ومجلسي
در هفدهم بحار الانوار وديگران بسندهاي بسيار معتبر از حضرت
خير البشر روايت كرده اند ومرحوم مجلسي در عين الحيوة را شرح اين
نوشته وآن اينست يا اباذر يكون في آخر الزمان قوم يلبسون الصوف
في صيفهم وشتائهم يرون ان الفضل لهم بذلك على غيرهم اولئك
يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون مجلسي فرموده بعد از ذكر اين فقره
در كتاب عين الحيوة اي عزيز اگر عصابه عصبيت از ديده بگشائي وبعين
انصاف نظر نمائي همين فقره كه در اين حديث شريف وارد شده
براي ظهور بطلان بدعة طائفه صوفيه كافي است قطع نظر از

احادیث بسیارکه صریحاً وارد شده وضمناً بر بطلان اقوال
واعمال ایشان و مذمت مشایخ واکابر ایشان وارد شده است
واکثر قدما و متأخرین شیعه رضوان الله علیهم نوشته اند تا
آنکه فرموده و ذکر سخنان این فضلاء عظیم الشان و اخباریکه
در این مطلب ایراد نموده اند موجب تطویل مقال است لکن کتابی
علیحده در این مطلب نوشته میشود پس اگر اعتقاد و رجاء
در این امر و رحمت خود را درست کن انتهی ما اردنا نقله من
کلامه قدس سره و این مولانا محمد مجلسی شیخ جلیل است از شیعه که
نظیر کمتر دارد از سابقین ولاحقین و موصوف است در کتاب
و بحر العلوم طباطبائی و شیخ یوسف بحرینی و شیخ مرتضی
در حجیت ظن در اصول دین از فرائد الاصول و صاحب جواهر و
غیرهم بعلامه و ممدوح بمدائح عظیمه و ما قلیلی از آن در
سفینة البحار و دیدیم شیخنا المعاصر الطبرسی النوری قدس
سره را کتابی است شریف الموسوم بالفیض القدسی در احوال الشیخ

...ل و زوج ابنته ابن عم ابو اسباط الامیر محمد صالح ابن امیر
عبد الواسع در کتاب خورشید موسوم بحدائق المقربین است
و موضوع اسم در کشف حقایق احوال الائمه و انبیا و ائمه و سفرای
علماء سی نفر از کاملین علماء شیعه را ذکر کرده اند که اول ایشان
شیخ کلینی است و مروج دین در کتاب الکمل الثلاثین هو مولانا
محمد باقر المجلسی نور الله ضریحه الشریف و قدس الله روحه اللطیف
و از اعظم اعاظم فقهاء محدثین و افخم اهل دین بوده و در
فنون فقه و تفسیر و رجال و اصول کلام و اصول فقه بر فضلا
اهل عصر بوده و مقدم بود بر جمیع علما و نسبت کسی
او منقدم بین اهل علم و عرفان و متأخرین ایشان نمیتواند
جناب رجلالت و عظمت شان و مجتهدان قرب بدرگاه خدا و نه
شان [illegible] حقوق تا آثار از اهل دین و علماء باقسام [illegible]
الکتب و المواعظ و التدریس و الامر بالمعروف والنهی عن المنکر
و دفع الظلمة و اجوبة المسائل و اغاثة الملهوفین و اقامة الجمعة
را...

الجماعة وغیر ذلک ذکر کرده که مؤلفات شریف ایجناب تخمیناً
هزار هزار بیت و کسری میشود هر روزی پنجاه سه بیت و کسری
میشود و همچنین جمیع علما متأخرین از انمرحوم وصفهائی
کرده اند از ینجناب را در علماء شیعه ما فوقی ندارد مختصراً اینها
شد تا آخر القاب نوشتن نتوان کالقاب مبارکش نداند
پایان گر نویسیم شرح را مجلد شود مثنوی هفتاد من کاغذ
شود و کتب فارسیه انمرحوم چهل و نه کتاب است لکن
رسالۀ مخصوصه که در رد صوفیه وعلم فرمودند ظاهر
اینست که نوشته نشده و در جمیع مصنفات ایشان ذکر نشده
ولکن در همۀ کتب خود چیزی از تنبیه بر ضلالة انفرقه دارد
وعین الحیوة که جلی اعتنا بان داشته اند و در پانزدهم بحار
در کتاب ایمان و کفر رجوع بان میدهد بدواً و ختماً از
ضلالة شیوخ این طایفه و کفر ایشان فرموده اند و رسالۀ
سیر و سلوک که رسالۀ عقائد است و از اول تا آخر از منه تحمیل

خود بخواهش جمع از مومنین برای هدایت ایشان نوشتم
بر یکیش صوفیه را لعن صریح کرده‌اند و فرموده‌اند که ذکر
خفی ایشان که عمل خاص این هیئت مخصوصه بدعت است
محرمه و داخل در قول نبی ص که کل بدعة ضلالة و کل ضلالة
سبیلها الی النار و ذکر جلی که بغنا از امیخوانند در اشعار
و شهقه میکشند مثل حمار و دو بر دست میزنند مثل کفار
که عبادت ایشا مکاء و تصدیه بود نیز بدعت است اگرچه شیطان بر
ایشان را این بدعتها وا داشته است و اما نماز که ستون
دین است که اکثر از علما میترسند ترک میکنند رؤسا و
جهال به تهاون مثل نقر غراب آنرا بجای میاورند اصول
دین را تغییر داده‌اند و بوحدت وجود قائل شده‌اند و معنی
شهود یکه در این زمانه میگویند و از مشایخ ایشان آنرا
شنیدم که کفر است بالله العظیم پس حذر کنید ای برادران از
وساوس شیطان و در جهاد یکی از رساله فرموده که صوفیه

از تکبر و عجب بخود خود را از درجهٔ انبیا بالاتر میدانند و اگر
بخواهیم کلمات این علامهٔ موفق را که کتب و مصنفات او از حد
جهت کرامات از حیثیت کثرت با جودت و قبول امکن از کسیکه بگوید
که اکثر را خود نمی نوشته زیرا که کتب اصل اکثر بخطوط مبارکه
ایشان دیده شده و عدول از شبهات داده اند و باز حیثیت
انتفاع همه کس در همه باب و از جهت عدم تعطیل و رواج انها و رواج
اسلام بانها حتی انکه از برکت حق الیقین سی هزار سنی شیعه
شدند و در همه مشاهد مشرفه و مقامات جا و تعقیب صلوة
و مجالس فقه و ذکر فضائل و مراثی و غیر ذلک کتب ایشان خوانده
میشود و لهذا جمعی از اهل سنت مثل صاحب اثنا عشریه و غیره
ایشان را مذهب جعفر را مذهب محمد باقری اسم گذاشتند و در تکفیر
و ذم صوفیه بنویسیم رساله مبسوطه میشود و لکن غرض
تنبیه بر کذب بعضی بی بصیرتها و بی سعادتها از این طایفه بود
چنانچه حیا نکرده اند از رسول خدا در دنیا و آخرت و گفته اند در کتاب

بمقامات خود که مجلسی وقتی که اهل بصیرت شد یعنی ملا شد
از ما صوفیه شد الا لعنة الله علی القوم الظالمین وسیأتهم
نبأه بعد حین اگر یکسطر از تحقیقات عین الحیوة کسی بفهمد یا
از ایمان وکفر مجار بلکه از رسالهٔ عقاید النجات را حیا میکند
که نسبت بی بصرتی در حین تألیف انها بچنین علامهٔ موفقی
بدهد ولکن در مثل است و کلام امیر المؤمنین است اذا لم
تستحی فافعل ما شئت و نعم ما قیل بیت طعنه بر مه کاملی از ابع
ناموزون زند خرچه سرکشی کند بو طعنه بر گردون
زند و دیگر از احادیث صحیحهٔ که بنیاد صوفیه میکند روایت
طویله ایست که در کتاب معتبرهٔ کافی روایت شده است که سفیان
ثوری که از مشایخ صوفیه است داخل شد بر حضرت صادق
و بنای ایراد بر انحضرت گذاشت و انحضرت فرمودند که کلام
مرا بشنو که بهتر است برای تو در دنیا و اخرت اگر بر سنت
وحق بمیری و بر بدعتی گذاری از دنیا نروی و سفیان

ناب و سنت الزام فرمودند پس جماعتی از صوفیه بر انحضرت
ابر شدند و گفتند که اصحاب ما با تو محاجه نادرشتی کر
واب تو را بگوید ما امده‌ایم که با تو گفتگو کنیم انحضرت با ایشان
صحبت داشتند و ایشان را از کتاب و سنت محجوج نمودند و
بناء بر ایشان رد نمودند و فرمودند ما علمه یا جهله
بودند تادبوا ایها النفر بآداب الله تعالی للمؤمنین فانتهوا
الی امر الله ونهیه ودعوا عنکم ما اشتبه علیکم مما لا علم لکم
به وردوا العلم الی اهله تؤجروا وتعذروا عند الله تعالی وکونوا
فی طلب علم ناسخ القرآن من منسوخه ومحکمه من متشابهه
وما احل الله فیه مما حرم فانه اقرب لکم من الله وابعد لکم
من الجهل ودعوا الجهالة لاهلها فان اهل الجهل کثیر واهل
العلم قلیل وقد قال الله تعالی وفوق کل ذی علم علیم وحدیث
ابوبکر یزید را ثابت روایت کرده‌اند و اخبار در تعرض فقرا براد
حسن بصری که از شیوخ کبار این طایفه [illegible]

امیر المؤمنین وجوب احضرت از او وانکه باو فرمود ذالک خوب
الشیطان در بسیاری از کتب صحیحه واخبار معتبره ذکر شده
است و در وفتن بحار اکثر انها جمع است و در حیوة القلوب
فارسی نیز قدری هست هر کس بخواهد رجوع کند و خوب
کفته است محقق کاشانی که در ذم این جماعت کوید ومنهم
قوم لیتمونهم باهل الذکر والتصوف یدعون البرائة
من التصنع والتکلف یلبسون خرقا ویجلسون حلقا ویخترعون
الأذکار ویتغنون بالأشعار یعلنون بالتهلیل ولیس
لهم الی العلم والمعرفة سبیل ابتدعوا شهیقا ونهیقا و
اخترعوا رقصا وتصفیقا الی اخر ما افاده رحمه الله تعالی
فصل ظاهر شد ز ما سبق اختلاف بود از قدیم الأیام فیما
بین اینطائفه وائمه هدی ع چنانچه اختلاف بود فیما بین فقها
اربعه وائمه معصومین یعنی مخالفین در طرف ضد
از صراط مستقیم که صراط امیر المؤمنین واولاد طاهرین

آنحضرت باشند بودند و براهین ساطعه و حجج منیره ائمه
هدایت نمی یافتند ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا
فریقا من المؤمنین وما کان له علیهم من سلطان الا لنعلم من
یؤمن بالآخرة ممن هو منها فی شک وربک علی کل شیء حفیظ و
ایضا حضرت حق عز و علا فرموده ولقد ذرأنا لجهنم کثیرا من
الجن والانس لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون
بها ولهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام
بل هم اضل و ایضا فرموده ولو اننا نزلنا الیهم الملائکة وکلمهم
الموتی وحشرنا علیهم کل شیء قبلا ما کانوا لیؤمنوا الا ان یشاء
الله ولکن اکثرهم یجهلون وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا
شیاطین الانس والجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول
غرورا ولو شاء ربک ما فعلوه فذرهم وما یفترون و فرمود
ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه واعجب آنکه بعض بیدینان
برای شبهه کار شکست نوشتند واما ما ان اهل مغلوبیه خصم از شأن

وانمودند مثل فرمودن هبة الله سبزواری در میزان خود که
تمام ازین افسانه است افترا بر حضرت خضر در تصویب
فتاوی مختلفه فقهاء اربعه که مطالعه آن خنده دارد
مثل مجلس گرفتن صوفیه میگویند که سفیان ثوری و جمع دیگر
از فقهاء که از ایشان است جعفر بن محمد رفتند پیش
ابی حنیفه که رد کنند بر او عمل بقیاس را اما ابو حنیفه اثبات
جوابی داد که همه تحسین او کردند و برخواستند زانوی
او را بوسیدند و گفتند ما را حلال کن که ظن سوء
بتو بردیم و این ذهبی که اسم او عبد الوهاب الشعرانی المصری
است از عمده علماء صوفیه مائه عاشره است و در احوال
مشایخ ایشان کتاب لواقح الانوار فی احوال السادات الا
الاخیار دارد و کفریات ایجاد دارد و بیاید در رساله وحدت
وجود از عقاید این جماعت که ابلیس را اهل امید اند شیخ
محیی الدین عربی از شیوخ این طائفه صریحا فرعون را اهل ا
ایمان

میداند و میزان الاعتدال در رجال دارد و هرکه شیطان
خلاف کند چنانچه اول خلاف او بود بر خداوند عالم و
استنکاف از سجود آدم و متابعت کردن او را تابعین او در
ادوار سائر امم چنانچه گفت انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته
من طین فرعون گفت انا خیر من هذا الذی هو مهین تعجب
ندارد که این امت نیز اختلاف کنند چنانچه حضرت رسول
خبر دادند و منافقین در حیوة آنحضرت اختلاف کردند چنانچه
در روز حدیبیه باجماع و اتفاق صحاح و ذی الخویصره تمیمی
که گفت اعدل یا محمد فانک لم تعدل و بعد که فرمود که
حضرت رسول ص که ان لم اعدل فمن یعدل الآن لعین اعانت
کرد کفر خود را و گفت هذه قسمة ما ارید بها وجه الله
و مجادله میکردند و در ذات خدای تعالی با منع ایشان تا
آیه نازل شد و یرسل الصواعق فیصیب بها من یشاء
وهم یجادلون فی الله وهو شدید المحال و در این تعجب

صوفیه که متابعت جماعت کرده اند و در مجادله در رد آ
حق با اهل بیت که حقیقة همه خیر را منسوب باشد حقیقه خدا
دانسته اند چنانچه بیان کلمات ایشان و هم چنین خلافت
کرده اند در مرض وفات رسول صلعم با خدا و رسول در تقرّ
کتف و دوات و جیش اسامه باتفاق امت و بیع صحاح
و بعد از آن در موضع دفن آنحضرت و مسئلهٔ امامت و
غیر ذلک و همین طریق اختلاف کرده اند اهل هر زمانی با امام
زمان خود و اشد مخالفین و اصعب ایشان بر ائمه صوفیه
بوده اند چنانچه از اخبار گذشته و غیرها ظاهر است و ائمه
از تصّا بوده اند و بر مذهب ظاهری خود بیشتر از فرقهٔ باطل
دیگر اهل حق را از ائمه منحرف میکردند و اول کسیکه موسوم
بصوفی شد و با مخالف دین و اسلام در این لباس کرد ا
ابو هاشم کوفی بود که مسمی بعثمان ابن شریک است چنانچه
ابن حمزه و سید مرتضی رازی در فصول و شیخ عزیز نسفی صوفی

عامی در کتاب تصفیة القلوب ملا عبد الرحمن جامی در اول
نفحات الانس و امام قشیری ابو القاسم عبد الکریم ابن هوازن
اشعری شافعی صوفی که منسوب بقشیر و قشیر اسم
قبیله از عرب که بخراسان آمدند و در استوی نواحی نیشابور
ساکن شدند و ابن خلکان گفته علامه در فقه و تفسیر
و حدیث و اصول و ادب شعر و کتابة و علم تصوف بود
و جمع بین شریعة و حقیقة کرد نسبا و بقشیر ابن کعب
میرسد و بو ابی علی دقاق نیشابوری و محمد ابن ابی بکر طوسی
و استاد ابی بکر ابن فورک و استاد ابی اسحق اسفراینی
قرائت کرده و تفسیری که تفسیر کبیر است از اجود تفاسیر
در قبل از چهارصد و ده نوشت و رساله کبیره معروفه را
در عقاید اصولیه و فروعیه نوشت ابتجاعت و الفاظ مصطلحه
در صوفیه و تراجم جمعی از شیوخ ایشان مثل ابراهیم ادهم و بشر
حافی و ذی النون المصری و ابی یزید البسطامی و شبلی و غیره

ومعروف وسفیق وجنید وفضیل ابن عیاض خراسانی وسهل
ابن عبد الله تستری و ابراهیم ابن خواص وغیرهم نوشته اند
واخلاقات محسنین ومقامات عارفین را اسبق وابا نموده
ومختما بباب کرامات الصوفیه نوشته وکفریات عظیمه دران
رساله دارد وتصریح بهمان بوتیبیه واتحاد که محیی
الدین وغیره دارند چنانچه سید الرزی در تبصره نقل کرده
الغرض اینجمله وغیرهم اعتراف دارند که اول صوفیه ابو هاشم کوفی
بود ودر موضعی از رساله مزبوره گفته اول ایشان
ابراهیم ادهم بود وبعد سفیان ثوری لبسند یدا یطریقه را
ورواج دادند واین جهة اینجماعت را هاشمیه وعمانیه
وشرکیه وثوریه خواسند وچون اینها در باطن زندقی
وملحد ودر ظاهر اموی وجبری بودند ایشان را زنادقه
گویند نیز چه غرض ایشان ابطال دین وتمویه بر مسلمین
است وبعض گفته اند من سره ان یجلس مع الله فلیجلس

اهل التصوف وایضا فرموده لا تطعنوا علی اهل التصوف والخرق
فان اخلاقهم اخلاق الانبیاء ولباسهم لباس الانبیاء چنانچه
در کتاب بشارة المصطفی است وایضا در کتاب عوالی اللیالی ابن
جمهور صاحب المجلی از امیر المؤمنین روایت شده اکر فرموده التصوف
اربعة احرف تا وصاد وواو وفاء التاء ترك وتوبة وتقی
والصاد صبر وصدق وصفا والواو ورد وود ووفاء والفاء
فرد وفقر وفنا وبعضی بیان این دوازده صفت را اشاره
باثنا عشری ودوازده امام بودن کرفته اند بر خلاف اکثر
صوفیه وشیوخ ایشان چون سنی بوده اند شرط کرده اند
در تصوف سنی بودن را یعنی نقدیم ابی بکر وعمر وعثمان
بر علی وخلافت ایشان معلوم شد از این روایات که اسم
صوفی پیش از ابراهیم ادهم وابی هاشم کوفی هم بوده وان مشتق
از صفوة المال است چون این فرقه اوساط ناسند چنانچه صاحب
رشحات کفته است ومویدانست آنکه محقق سید شریف

در شرح مطالع گوید طریقة اهل الریاضة والمجاهدة ان
وافقوا فی ریاضاتهم الاحکام الشرعیة فهم الصوفیة والا
فهم الحکماء الاشراقیون واهل النظر والاستدلال ان وافقوا
الشرع فهم المتکلمون والا فالحکماء المشائیون انتهی مختصرا
وجواب آنکه از حدیث صحیح نبوی که با بی ذر فرمود که کذ
ظاهر شد که آنحضرت خبر داده اند که جماعتی بعد بیاید که لباس
خود را صوف قرار میدهند که اشاره است بآنکه باین جهة
لباس شان صوف شد ایشان را صوفیه نامند واما خبر
کتاب عوالی اللئالی که رحمه صاحب آن کتاب محمد ابن شیخ زین
الدین ابی الحسن علی ابن ابی جمهور عالم فاضل از علمای شیعه است
ولکن در آن کتاب کتاب مجلی که برسیاق آن نوشته اند در
مسائل عرفانیه وسیره این کمال الخطر ارتکاب شده میان احادیث
شیعه واز هر بدعتی و سمینی جمع کرده چنانچه صاحب
حدائق ولؤلؤه گوید والشیخ ابن محمد ابن ابی جمهور کان

فاضلاً مجتهداً استكمل الكتاب غوالي اللئالي جمع فيه جملةً من
الأحاديث الا انه خلط الغث بالسمين واكثر فيه من احاديث
العامة ولذا ان بعض مشايخنا لم يعتمدوا عليه وله كتاب شرح
زاد المسافرين وكتاب المجلي على مذاق الصوفية ونپسنديد
ان قدح را شيخنا المرتضى الأنصاري قدس سره در فوائد الاصول
در باب تعادل وتراجيح وعلامهٔ محقق نحرير موفق شيخنا
المتبحر المجلسي در مقدمات بحار الأنوار فرموده كتاب عوالي اللئالي
وان كان مشهوراً ومؤلفه في الفضل معروفاً لكنه لم يميز القشر
من اللباب وادخل اخبار متعصبي المخالفين بين روايات الاصحاب
فلذا اقتصرنا منه على نقل بعضها ومثله كتاب درر اللئالي انتهى كلامه
رفع مقامه وحشره مع جميع علمائنا في زمرة ساداتنا وهمچنين
است حال آنچه روايت شده از بشارة المصطفى لشيعة المرتضى
تاليف الشيخ العماد محمد ابن ابي القاسم علي الطبرسي القارئ على ابن
الشيخ والذي قرء عليه القطب الراوندي على الأظهر لأنه قرء

الفاظ که منسوب الی بعض الائمه است از کتابیکه ازان کتاب
منتزع گشته مثل علامه مجلسی و سید جزائری وغیرهما این
اخبار را ازان ذکر نکرده و این الخبر کالنظر ولا البیان کا
لعیان و ممکن است که در بعض نسخ ان الحاق شده باشد و مواضع
چنانچه جمال الاولیاء افاد فی کتابیکه مولانا محمد طاهر شیرازی ثم
النجفی انهی در رد بر صوفیه و حکما نوشته بسیار خوب بر تو
ظاهر میگردد اگر اهل دین و انصاف باشی و سید جزائری نیز
در انوار نعمانیه اعتراف کرده که اسم تصوف از پیش بوده و
لکن فرموده که بر فرقه از حکماء تابعین و منحرفین از اشراقی
اطلاق میشد و بعد استعمال شد در جماعتی از اهل خلاف
مثل حسن بصری و سفیان ثوری و ابی هاشم کوفی و امثال ایشان
از کسانیکه در طرف خلاف از ائمه بوده‌اند و انجماعت معارض
و مخالف بوده‌اند و اراده کرده‌اند که نور خدا را خاموش
کنند انتهی بنقل معنا و از تتبع اخبار صحیحه واضح است که

که در لسان ائمه طاهرین صوفیه لعنهم مذموم ... کرده
مذهب ایشان اختلاف میشده است و ائمه علیهم السلام توقیعها در لعن اهل
عقیدت نداشتند کما لا یخفی علی المتتبع و بزرگان با ایشان مقابله
ابطال ایشان و عقاید ایشان همه مخالف با شریعت اسلام است وازین
جهت در هر عصری علمای شیعه و خواص اصحاب ائمه بر ابطال عقاید
ضاله رد نوشتند و تولا و کتب ضعفای شیعه را حفظ میکردند
که این زندیقان اهل بدعت ایشان گمراه و مرتد از دین نگردند
مثل شیخ مفید و علی ابن بابویه که هر دو در نزد ائمه معصومین
صاحب مرتبه و قدر رفیع بوده اند و حضرت امام حسن عسکری
بعلی ابن بابویه با فقیه و معتمد نوشتند و برای او دعا فرمودند
که خداوند صدوق ابا جعفر محمد ابن علی ابن بابویه را
و حسین را باو عطا فرمود و امام عصر حضرت حجة ابن الحسن
سه توقیع در رساله الشیخ مفید نوشتند و در آنها
القاب مدح عظیم فرمودند و مرقوم فرمودند للاخ السدید

والولی الرشید الشیخ المفید ابو عبد الله محمد ابن محمد ابن
النعمان ادام الله اعزازه و نیز مرقوم داشته سلام الله علیک
ایها الولی المخلص فینا بالیقین و نیز مرقوم داشته اند
من عبد الله المرابط فی سبیله الی ملهم الحق و دلیله بسم
الله الرحمن الرحیم ایها الناصر للحق الداعی الیه بکلمة الصدق
در رد حسین ابن منصور حلاج که صوفی معاصر فخریه کرده
است بانکه خرقه و تاج او دارد و در رساله نوشته
نوشته اند و کفر ان ملعون و اتباع او را روشن بیان نموده
اند و توقیع حضرت محمد ابن الحسن علیه و علی ابائه السلام
در لعن او چنانچه در احتجاج طبرسی و اقتصاد شیخ الطائفه
و حدیقه اردبیلی و بحار و غیرها از کتب معتبره اصحاب
است روایت کرده اند و در حدیقة الشیعه فرموده که این
توقیع شریف در قرب الاسناد و تالیف الصدوق علی
ابن بابویه موجود و ابن بخط مولفان در نزد من

و شیئین در ماینه بحکم وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ
صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ و نیز
قد کان لکم آیة فی فئتین التقتا فئة تقاتل فی سبیل الله و
اخری کافرة علماء شیعه بطلان ضاله مضله را واضح
نموده اند چنانچه بسند معتبر صحیح برقی روایت کرده از
حضرت صادق علیه السلام که حضرت رسول خدا فرمودند که
بدرستیکه از برای خداوند عالم در نزد هر بدعتی که بخوا
کید کنند بایمان ولیّی از اهل بیت من موکل است که
بالهام از خداوند عز و جل تکلم میکند و حق را مو
کند و باطل کند کید کائدین را و از کسانیکه کتاب
مخصوصه در بطلان و فساد صوفیه نوشته اند از بزرگان
شیعه و فقهاء اجلاء امامیه علاوه بر اینها که گذشت
شیخ مفید است که کتاب مبسوط در ردّ حلاجیه دارد
و علماء رجال بان شهادت داده اند و هر دو در بحر

وارد ببیلی بوده اند ومعتقد بودند ببیلی از قرب الا
تألیف علی ابن بابویه که بخط مولف اجل آن بوده اح
بر ضد صوفیه را نقل کرده وفرموده وگفتیم که احادی
ث اینباب بسیار است ودر باب ابوهاشم کوفی نیز کروا
اینجا بعض احادیث واقع است وازانها یکی
که علی ابن الحسین ابن بابویه قمی رضوان الله علیه د
کتاب قرب الاسناد خود روایت میکند از سعد ابن ع
الله از محمد ابن عبد الجبار از امام حسن عسکری علیه السلام
آنحضرت فرمودند که پرسیدند از حضرت ابی عبدا
جعفر ابن محمد الصادق ع حال ابوهاشم کوفی را آنحضر
فرمودند انه کان فاسد العقیدة جدا الذی ابتدع
مذهبا یقال له التصوف وجعله مفرا لعقیدته الخبیثة
لنفسه واکثر الملاحدة وجنة لعقائدهم الباطلة وانکه
شریفه بخط مصنف بدست حقیر افتاد ودر اینجا حدیث

دیگر در بابِ مذکوره مسطور است از آنجمله معاصرین
مسئول کرده‌اند که اگر پیشتر از دیده بودند در کتاب
زبدة البیان روشن‌تر از آن سخن می‌گفتم جمله که
دلیل اطلاع آن باشد بان کتاب باید رجوع نکند و
بعد از ذکر حدیثی در که آن گذشته فرمود و هم مجیز
این هم از پیغمبر حدیثی در باره ایشان هست و آن حدیثه
احادیث را مناسب این باب است انتهی کلام مرتفع مقام
زبدة البیان لمرادات الاحکام باشد یعنی از آنمرحوم رحمه
و این عبارت نیز قرینه است که حدیقه از ایشانست انتهی
در رساله آقا مشهور و حامیتن است که حدیقة الشیعة تصنیف
انعلامه محقق است و شیخنا النوری قدس سره القدسی
نیز در خاتمه مستدرک الوسائل از قرائن و نقول
قطعیه ظاهر ساخته است و بعد از آن بیان نیز از امکوره
بار دیگر داده‌اند مثل بعض علماء عصر ایشان که در رساله

ترتیب فرموده که چون این فقیر از مطالعهٔ کتاب حدیقة
الشیعه که از مصنفات علامهٔ اردبیلی است فارغ شده از
دوستان التماس نمودند بابی که در نفی مذاهب و
عقاید صوفیه است از کتاب انتخاب نماید اجابةً لالتماسهم
این رساله را نوشته کذا اشتهر انکه در حق اردبیلی بطول
عمر و بقاء ایام افادات فرموده و در امل الامل شیخ حر نیز
نسبت بایشان داده و در ترجمهٔ عطار از ریاض العلما
عالم متبحر میرزا عبد الله اصفهانی از تلامذهٔ مجلسی تصریح
بنسبت یقینی نموده و ایضا جلال الدین محمد ابن غیاث
در تلخیص کتاب حدیقة الشیعة الی غیرهم ممن بطول ذکره
مضی الی قرائن اخر من هذا الکتاب و غیره بر اینکه اعتقاد صوفیه
حلولی معاصر به تفاوت نامه و غیرا وکه از اردبیلی نیست
غلط محض است و ظاهر اینست که روایتی که فرموده اند دلالت
بر وجوب صلوة جمعه داشته است در غیبت امام زمان

علیه السلام و زمان بحکم آن زیرا که از ایشان در زبان
ایشان میلی بان ظاهر میشود و فرموده است بعد از
ذکر آیه ثم اعلم ان الذی یستفید من الآیة الشریفة هو
وجوب صلوة الجمعة علی کل مؤمن بعد النداء من یوم
الجمعة مطلقا و تحریم البیع حینئذ ثم اباحته بعدها وقد ذکروا
لها شروطا و فروعا کثیرة فی کتب الفقه فلیطلب هنالک و
در شرح ارشاد نیز میل بوجوب عینی فرموده و گفته که
شرط سلطان مخالف با آیه و اخبار کثیره است و اعتماد
بر اجماع منقول ضعیف است و حال اجتماعات معلوم
است و بنظر میرسد که مخصوص بآیه و اخبار کثیره خوف عظیم
بترک صلوة جمعه حاصل میشود و جمع شاید احوط است
تا حجت عجل الله فرجه ظاهر شود شبهه بر داشته نمیشود
و شاید حکمت آن عمل بعبادات اکثره است انتهی ملخصا بالمعنی و
الله العالم و دیگر از کسانیکه نوشته مبالغه نموده اند در

مرتصوفیه سید علی اکمل ستیه مرتصوف رفیعست در
تبصرة العوام بعبارتی و در کتاب نصول التامة فی هدایة
العامة و مولینا محمد طاهر قمی معاصر مجلسی صاحب
اربعین فی مناقب امیر المؤمنین در رسائل عدیده و ابو
المعالی محمد ابن نعمة الله علوی حسینی در کتاب بیان ا
لادیان و ابن حمزة در کتاب هادی الی النجاة و اعیان العلماء
فی ابطال المذاهب و شیخ شهید که نقل محقق اردبیلی
در بعض از مصنفات فرموده که طریقه و روش اینطائفه
حرام است و در حیوة الحیوة علامه مجلسی نیز شهید را
از کسانیکه رد تصوفیه نوشته شمرده اند و دیگر سید
جلال الدین محمد ابن عباس است و بعض دیگر از معاصرین
اردبیلی و مولی احمد تونی صاحب تعلیقه بر شرح لمعه
و غیره در رسالهٔ مخصوصه چنانچه شیخ حر در امل الآمل
و دیگر محقق کرکی شیخ علی است در کتاب مطاعن مجرمیه

وولداو شیخ حسن در کتاب عمدة المقال و شیخ جلیل
جعفر ابن محمد دوریستی در کتاب اعتقادات و غیر ایشان
بسیار اکرانه عارفان یعنی شناسندکان خدا و رسول
و ائمه طاهرین و یقین و مقربین درکاه الدکه ذکر اسامی
شرذمه ایشان موجب تطویل مقالست فضلا از تحریر
کلمات ایشان واکر کسی عاقل و دیندار باشد کتاب
شیخ مفید در رد حلاجیه وکتب صدوق و والد آن
بزرکوار و شهادت صدوق در رساله عقاید بکفر
حلاجیه و لعن ایشان او را کفایه میکند چه این اسامی
از بزرکواران جمله علوم اهل بیت و محدث و حجت خدا
میباشند خبیر از فن و تواتر عقائد واحوال مشایخ صوفیه
از حلاج ملعون و سری سقطی و معروف کرخی و حسن
بصری و ثوری و ابراهیم ادهم و ابوهاشم کوفی و نظائر
ایشان مطلع بوده اند و عالم به فرمایشات ائمه معصومین و

وجمع الله جل جلاله بوده اند وهمان عقائد از دمدار همان
ملاعین در تمام متأخرین از صوفیه موجود است و
کتابهای شان مملو است از آنها اگر چه بیش فقهای عظام یا بعض
عوام کاهی انکار کنند چنانچه از کتب صوفی معاصر وتبع
او در کلام واضح است صدوق در رسالهٔ عقاید فرموده
وعلامة الحلاجية من الغلاة دعوة التجلي من العبادة مع تدينهم
بترك الصلوة وجميع الفرائض ودعوى المعرفة باسماء الله
العظيم ودعوى انطباع الحق لهم فان الولى اذا خلص وعرف
مذهبهم فهو عندهم افضل من الانبياء تا آنکه فرموده
اللهم لا تجعلنا منهم والعنهم جميعا وکتب تمام صوفیه از
معاصرین در تفسیر وشقاوت نامه وغیره از دعوی
تجلی واستهزاء بانبیا پر است چنانچه بیاید انشاء الله تع ودر
شقاوت نامه کوید ما را نه غیرتست از غیب غیرت میرسد
وقامت قابلیه اغیار بر ابخلعت ترسا وحد آن راست غیرتش

غیرتش غیر در جهان نگذاشت زان سبب عین جمله اشیا شد

وایضا گوید چون وجودی از او خارج نیست پس صادق است

تمام وجود بنحو اشرف واعلی وعن المعصوم فی جواب من قال

الله اکبر من ای شیء وهل هناک شیء الهی بلند و پستی

توئی ندانم اما هرچه هستی توئی پس آنچه وجود کمال

وجود است حقیقت حق تعالی ابراز داراست بنحو علیت

نه غیریت و بنحو اشد نه بر کم مقتضا فاعلیت است وکثرت که در

دار وجود پدید مشهود است منافات با وحدت وحدانیت

حقیقت ندارد بلکه موکد احدیت و محقق سعه و احاطه

حقیقیه است زیرا که کثرت انحاء وجود از تجلیات حق و

تنزلات و اسطقات مراتب نازله وجود است و کثرت تعینات

و ماهیات از کثرت تنزلات منتزع است واعتبار نسبیت کاملا

خیمه کرد بر قلزم عشق صد هزاران حباب پیدا شد

واسماء انحاء وجودی اند محقق و عینیت ندارند آن هی الا

اسماء سمیتموها انتم و آبائکم و توحیدی که نصب العین
اهل الله است کل ارسال رسل و انزال کتب و تشریع شرایع
و مشقة اولیا از برای آنست بیست تمامی مجاهدات
و ریاضات اسلام از برای اینست و نعم ما قیل حق جان جهان است و جهان جمله بدن اصناف ملائکه قوای این تن افلاک و
عناصر و موالید اعضا توحید همین است دیگر ها همه فن
و وحدت وجود که نسبت بحکماء الهند و عرفان با بسطامیه
میدهند اینست که منافات با تعجیل ما را و صلح شرع
ندارد و در ایجاد بکرید مرتبه بشریة تو بدل که از اول مرتبة
هفتم در مرتبه اقرار داده مقالی حال او ست الست بربکم
مقال او و ندای لمن الملک در دهد چو از غیر خویش در
مملکتش جواب نشنود مسجودملک و مسجود ما تحت
فلک عبودیتش عین ربوبیت و ربوبیتش ظهور
الوهیت در ذات بربک و انه ربک الا نشر طبع کرد هاز خلق

عرفی رقم داین بیت که عون زیرکا امیر برلب شد تو

باموسی بیهلک شد اشاره باینست ومقصود از

زیرک وزیرکی همین است انتهی تومی بینی این عین فساد نیز

که حلاج ملعون واتباع ای محیی الدین عربی میگویند و

جمیع کتب سماوی وتیره فصاحت انها وجمیع علما که ممدوح ائمه

اطهار میباشند معتقد بان را لعن کرده اند ومیکنند هم

بیچیا که این کفرها بانبیا وکتب الهیه نسبت داده است لقد

کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة وهیچ کافری از اتحاد و

بافرعون وابلیس مثلا اتحاد با تشخصات وتعینات عدّیه

ادعا نکرده واسقاط تکالیف وعبادات که ادعا کرده

همه دیگر ازان کتاب کیان وحدت ممنوع است ماذکر

هنر دیگر است وحکم از احکام ان نزد بزرکان صوفیه

محیی الدین که در تفسیر شرح ایه شریفه واعبد ربک

حتی یاتیک الیقین تصریح بان کرده وغیر او از اکابر اولیا

کرده

ثم باعث ما أثبتنا تقرر ودر حديقة الشيعة محقق مقدس
اردبيلي همين مطلب را كه خداوند را روح عالم گفتن
كفريات اين جماعت شمرده اند وايضا فرموده كه در زمان بايزيد
بسطامي وحلاج هنوز كسي از اين قوم مردود بوحدت وجود
قائل نشده بوده اند وبعد از ايشان تمكين طائفه اتحاديه
در كفر تمادي نمودند وحلول وحدت وجود اختراع كردند وبعد از
شيخ عطار نقل كرده فرموده شيعه وسني اين را از اعاظم
نقل كرده اند كه گفت بكافر تتار كه قاتل او بود كلاه
تتاري بر سر ميگذاري وباين صورت خود را ايمن مينمائي
گمان داري كه من ترا نميشناسم بكش كه هزار جانم فداي
شمشير تو باد واين اعتقاد فاسد از نظم ونثر ايشان ظاهر
است وايضا شيخ روزبهان فارسي در نشر الاسرار ميگويد
كه حق بر من تجلي كرد در صورت تركي قبا بسته وموي
بافته وكلاه كج نهاده دست در از يال جلالش زدم

ولفتم از وحدت ذاتیه تو که پنهان شناخته ام که اگر هزار
صورت برائی و هزار کسوت جلوه فرمائی که یکیشه را
معرفت تو تغیر نخواهد بود در کتاب تمامت اینکه
هرزها قبالت ده که مدتی در از نقل شوان کرد و
مزخرفات و تزهات که اسطائفه بی دین و خراب کنندگان
شریعت سید المرسلین گفته اند بسیار است و مجلدات
بسیار هم کثرت ایشان نقل آن همه ندارد و علامه حلی ره
در بعضی از کتابهای خود این قوم را باین طور اعتقادها
طعن زده و بعد دیگران از علما نقل کرده اند که کفر و
این عقاید را واضح نموده اند خصوصا از همه کفرهای بد
بودن این کفر را که صاحب شقاوت ناملد دعا کرده
که مروج همه انبیا و اولیا و علما راه دین بوده وایضا
اردبیلی فرموده و بعضی از متاخرین ائمه مثل محیی
الدین اعرابی و شیخ نسفی و عبد الرزاق کاشی کفر و

ورزند قدر از ایشان کنار رسید دو وحدت وجود را
شدند وگفتند همه موجود خداست تعالی الله عما یقول
الملحدون علوا کبیرا و باید دانست که سبب تمامی این وضعها
درگمراهی بود که پیروی قول افلاطون واتباع اطلاع نمودند
او غایت ضلالت کفار غوایت شعار او را اختیار کردند
و انچه انکه کسی پی نبرد که ایشان دزدان مقالات
و اعتقادات قبیحه تابع فلاسفه اند این معنی را بالباس
پوشیدند و وحدت وجود نام کردند و چون معنی را
از ایشان پوشیدند از روی تلبیس گفتند که این معنی به
بیان درنمیاید وبدون ریاضت بسیار و خدمت پیر کامل
نمیتوان رسید و احمقان را سرگردان ساخته اند و جمعی
از سفیهان دراینباب اوقات بسیار ضایع کرده اند فکرها
دراینباب دوانیده اند وان کفر عظیم را تاویلها کرده اند
و بدانکه علماء صوفیه نه تنها همین معنی را نه تنها از فلاسفه

نرسیده اند بلکه اکثر مسائل ایشان را از کتب ایشان تعیین
کرده اند و در آن تصرفها کرده اند انتهی کلامه زید اکرامه
و غرض از نقل این جمله این بود که چون شیعه صوفیانرا نکوهش میکنند و دروغ
نسبت میگویند بلکه جعل دروغ را تجویز میکنند بشهادت
شهید ثانی در کتاب رعایه و آخوند ملا محمد تقی مجلسی و دیگران
این نسبت داده اند محقق اردبیلی قول بوحدت وجود را
نسبت بصوفیه معاصرین تصوف را بعلما خصوص بعلامه مجلسی
چشم بر کن و کلمات علما را ببین و بگو الا لعنة الله
على القوم الظالمين والكاذبين محقق قمی را نیز بر قوم
داشته تبری صوفیه در جامع الشتات فرموده که عقل
قاطع و شرع ساطع بر ابطال و انکار وحدت موجود بیّن
و تکفیر علامه مجلسی ایشانرا بر وحدت وجود در رساله عین
الحیوة مکررست و بیاید انشاء الله بلکه شیخنا البهائی
بهائی در کشکول فرموده الناس اذا زهد في كل ما فيه

عن مقصوده من الأحوال الدنيوية والتمحي من كل خاطر يرد ويلاشي تعينه في التعين الذاتي وهو مقام الجمع والتوحيد وفي هذا المقام يستهلك في نظره الأغيار وتحترق بنوره الحجب والأستار فيأتي لمن الملك اليوم ويجيب نفسه ويقول لله الواحد القهار ومثل الزاد في تفسير فاتحة الكتاب ومفتاح الفلاح لما ذكرناه وبعض مشايخ النقشبندية انه اذا ترقى بسبب مداومته الأذكار وملاحظة الآثار الى ارتفاع الأستار واضمحلال جميع الأغيار لم يبق سوى المعبود الحق والجمال المطلق وعرف حقيقة قوله تعالى فأينما تولوا فثم وجه الله وبالضرورة لا يصير توجيه الخطاب الا اليه ولا يمكن ذكر الشيء الا لديه فيصرف عنان لسانه مع عنان جنانه ويصير كلامه منحصرا في خطابه وفوق هذا المقام مقام لا يفي بتقريره الكلام ولا يقدر على تحريره ألسنة الأقلام بل لا ينبغي الكشف الأسرار خفاء ولا يوثر البيان الا

عموماً واعتناءً وان فيها احتياطاً من نيف تسعة وعشرين

غفلية
مونا عن عالية قاصر انتهى وبعضى چون او نسبة

كرده اند وظاهر كلام منسوب بآنجناب يافته اند و معناى

ان را اتحاديه و حلوليه گفته اند گمان كرده اند بعض

طعون نسبت بان عالم كامل زاهد جامع علوم وفنون بود

انه منهم السيد على لميكى فى الكشكول حاشاه ثم حاشاه

عن هذه الخيالات الواهية وجلالة ان بزرگوار وعظمة

مكان انمرحوم فى حسن العقايد والاعمال فى كل حال و آثار

كتب ايشان ظاهر است وبالله التوفيق بلكه حقيق باذعان

اينست كه اراده نفرموده باينكلمات و فرمايشات مگر اتحاد

تشريعى فرموده بان در شرح اربعين خود در بيان

حديث شريف كنت سمعه الذى يسمع به و واضح تر فرموده

از تلميذ ايشان ابن خاتون در شرحش وانمقام مقتضى

راهد بن در دنيا است وشرح وبسط ان خواهد آمد

فصل

فصل در بعضی اعتقادات فضیحه و عبادات شنیعهٔ اشعریه

این طائفه که بشهادت اساطین اسلام و باقرار خود ین

دمدارها و کتابهای ایشان اظهر من الشمس و ابین من الامس

قول باتحاد و حلول و وحدت وجود است بلکه موجود

بین بدانکه اتحاد واجب تعالی با غیر از ممکنات محال است و با بکه

واضح است استحالهٔ آن بیان آن در کتب کلامیه مختصرات

مثل تجرید خواجه و مثل نهج المسترشدین علامه و باب حادی عشر

و کشف الحق و غیرها شده و کذا حلول واجب در غیر محال

است و منافی با وجوب وجود است چنانچه خواجه فرموده

و وجوب الوجود یدل علی سرمدیته و نفی الزائد و

الشریک والمثل والترکیب بمعانیه والضد والحلول والاتحاد

والجهة و حلول الحوادث فیه و قول و اعتقاد بآن کفر است

باجماع علماء اسلام چنانچه علامه علی رحمه الله تعالی در باب حادی

عشر اجماع علما را ادعا فرموده بر آنکه هر کس معتقد باشد

بآنچه در کتاب مثنوی خارج است از طریقهٔ مسلمین
ومستحق عذاب الیم است ونفی حلول واتحاد را در آن
کتاب ذکر وعلامهٔ مجلسی نیز در رسالهٔ سیر وسلوک
صریحا فرموده اند که قول بحلول واتحاد کفر است وشیخ
مفید وشیخ طوسی ووالد صدوق وسائر فقهاء غیبة
صغری در زمان امام حسن عسکری تکفیر کرده اند حلاج ابن
حسین منصور را وکتابها در کفر او نوشتند وتصریح
کردند بکفر او وآنکه از اسباب کفر او قول بحلول است
وما تضییع عمر خود نمی کنیم به بیان کفریات آن ملعون هر
کس جویای حق را باید رجوع بآن کتب مفصّله و
توقیع شریف بلعن او از حضرت حجّت زمان نماید بلی
چون این مرد معاصر از صوفیه حلولیه فخر کرده که ما خرقه
وتاج از فلان العارف بن حسین بن منصور حلاج
داریم ودر مثنوی وغیر آن از ایشان کرّها تعریف تمامی و

واظهار ارادت واخلاص دریای او میکنند وسلسلهٔ
عمدهٔ ایشان سلسلهٔ جلالجلیه است قدریرا انیما بعد از
حال او اشاره خواهیم کرد ونصاری کافر گشتند بصریح قرآن
که بحلول قائل شدند واعتقاد باقانیم ثلثه بمیان آوردند
که اقنوم اب وابن وروح القدس باشد وحضرت مریم
از آن ثلثه نیست ءانت قلت للناس اتخذونی وامی الهین
اثنین بجهت آن نیست که الوهیت مریم را بجهت معبودیه
معتقد بودند بلکه بجهت پرستش پس بعضی از نصاری
اتحاد بآن گفتند که اشراق کلمه شد بر جسد عیسی مثل
اشراق نور بر جسم وشفاف وبعضی گفتند مثل انطباع
نقش بر شمعه وبعضی گفتند ممزوج شد کلمه با جسد مسیح
مثل لبن باب وگفتند جوهر واحد نیست واجب قائم بنفس
خود وسه است باقانیم یعنی صفات وجود وعلم وحیوة
که تعبیر از آن بروح القدس میکنند ومراد ایشان بکلمه

اقنوم و بروح القدس اقنوم حیوة و مسیح را باتّحاد بعلم
این میگویند و حلا وبندر قرآن مجید خبر داد بکفر اینان
لقد كفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة و ملکائیه از نصاری
گویند مسیح ناسوت کلّی نه جزئی و او قدیم ازلیست و قد ولدت
الهًا ازلیا و القتل و الصلب وقع علی الناسوت و اللاهوت معا
و بعضی اطلاق اسم الجوهر بلی ازاقانیم ثلثه کنند و گویند
کل واحد منها حیّ ناطق الجوهر چنانچه شهرستانی در ملل و نحل
آورده و غیر او از کتب عقائد و قالوا و زعموا ان الابن
لم یزل متولدا من الاب و انما تجسد بجسد المسیح حین ولد
الحدیث راجع الی الجسد و الناسوت و هو انسان و الاتحاد
و بهما جوهران اقنوما طبیعیان جوهر قدیم و جوهر محدث
التام و انسان تام و لم یبطل الاتحاد قدم القدیم و لا حدوث
الحادث و لکنهما صارا مسیحا واحدا و از ایشان اخذ کرده
الله جهلا صوفیه که گفتند چنانچه در ملل و نحل و ارشاد الطالبین

فاسق مقلد وانوار وغيرها است ودر شرح تجريد نقل
بعض المتصوفين انه تحيل الباطن في العارفين الى ان لو
في نفسي شيء غير الحق واحتجتنا علامه مجلسي در ابطال
كتاب عين الحيوة كفايه است ولكن انّ قوما يعتقدون
الملائكة وينسبون وراثهم بعيدا عنّا وقال يا جعون
ان الملوك يا شفوا الاحرة كه حاصل كلمات ايشان بر
سر به كه بينا كنند چشم كور تو ان پاك كردن ز زنگ
اينه وليكن نيايد ز سنگ اينه فهو بيت بر زرد و
شرح جهان دو روزه دل مبند كه اين عجوزه چو عقد بنده
صد هزار داماد بميل نفس بده ملك جاودان از دست
براي اين دل ويران كه هست بي وفا است مخور فريب
ز شيطان راه حق مگذار كه غافل او است كه بند ا
خو كار ودل انوار نمانى كرد وظلمه هالكه كه عقد
فرموده براي ابطال صوفيه ونواصب گفته كه اين

اسم تصوف مستعمل نبود در فرقه از مسلمانان و مخترعین

از طریقه حق بعد استعمال شد در جماعتی از زنادقه و بعد

از آمدن اسلام استعمال شد در جماعتی از اهل خلاف

مثل حسن بصری و سفیان ثوری و ابی هاشم کوفی و نحوهم

و با ائمه در سمت خلاف بودند و ائمه با ایشان معارضه

میفرمودند و ایشان را ملعون میناختند چنانچه در کافی

و قرب الاسناد و کتب شیخ مفید و شیخ طوسی است و علما

ما جمعا رد نوشتند بر صوفیه زمان خود خصوص شیخ مفید

که بسیار بر حسین ابن منصور حلاج نوشتند و اباطیل

و ادعاها و نظائر او و الوهیت را و گفتن او لیس فی

جبتی سوی الله و منع کردن او از مکه مشرفه برای حج و گفتن

او طوفوا حولی فملکة بیت الله و انا الله در کتب اصحاب

مشروحا ذکر شده و توقیع بلعن او از صاحب الامر بیرون

آمد چنانچه در احتجاج و قرب الاسناد است بعد صوفیه از

کتابها اخذ کرده اند واعتقاد کرده که خداوند بکل مخلوقات
خود حلول کرده حتی بالقاذورات تعالی الله عما یقول الکافرون
علوا کبیرا وحلول خدا را با این مخلوقات واتحاد ووحدت را
وموج ان مثل میزنند که یک است ودریا موجها مختلف
حدود متغایره دارد فالبحر هو الواجب والامواج هی الخلایق
پس مخلوقات کلها بزعم ایشان عین او است وتعدد از قبل
عوارضات خارجیه وتشخصات پس تمایز بتمام ذات نیست
پیش ایشان چنانچه مشائین میگویند که وجود را حقایق
مختلفه میدانند وبر بعض اثبات مثل فصل در انسان
وفرس بلکه بعوارض است مثل شخص زید وعمرو وپیش شیخ
یحیی ابن حبش شهاب الدین شهروردی که بفتوای علما
حلب مقتول شد بگرسنگی در سن سی وشش یا هشت
در سنه سبع وثمانین وخمسماه کلها فی النفحات وتابعین او
میگویند تمیز بحسب مرتبه وشدت وضعف است وعلت

تنزل کرده است از مرتبهٔ خود بمرتبهٔ معلول مثل ابر و نم
و یم و یخ و دریا و قطره شیخ محمود شبستری در گلشن راز
گوید وجود اندر کمال خویش ساریست تعیّنها امور
اعتباریست ما عدمهائیم هستیها نمای تو وجود مطلقی
فانی نما عطّار او خداوندی که هستی ذات اوست جمله
اشیاء مصحف آیات اوست شاه ولی نعمة الله موج بحریم
عین ما دریاست موج از بحر چون جدا دیدیم و شیخ عطّار
بقاتل خود گفت انت ربّی بای صورة شئت فصوّرنی
اردت قتلی فانا صدا کما فی الانوار و حدیقة الشیعه و در کتاب
سکونه است فصحّ انّه تمّ ما اوحد الا ذاته و نفسه لیس الا
ظهوره و منصور حلّاج انا الحق میگفت و بایزید بسطامی
لا اله الّا انا فاعبد و نی چنانچه در تذکرهٔ شیخ عطّار
که از ایشانست و غیره نقل شده و محیی الدّین در فتوحات
مکیّه میگوید سبحان من اظهر الاشیاء و هو عینها و اعلا

الدوله بسمنانی را او نوشته ما هذا لفظه ان الله لا یستحیی
من الحق لو سمعت من احد انه یقول فضلة الشیخ غیر
وجود الشیخ لا اسامحه بل اغضب علیه فکیف یسوغ لک
ان تنسب هذا الهذیان الی الملک الدیان تب عنه الی
الله توبة نصوحا لتنجوا من هذه الورطة الوعرة التی
یستنکف منها الدهریون والطبیعیون والیونانیون و
السلام علی من اتبع الهدی و نیز در فتوحات گفته ان
الوجود المطلق هو الحق المنعوت بکل نعت و محشی اعتراض
کرده که وجود حق حضرت حق است نه وجود مطلق
و نه مقید بلکه کلام دیگرش توجیه دارد و لقد نبهتک
علی امر عظیم ان تنبهت له و عقلت فهو عین کل شیء
فی الظهور و ما هو عین الاشیاء فی ذواتها سبحانه و تعالی
بل هو هو و الاشیاء اشیاء لهذا محشی نوشته بلی صح
وکن ثابتا علیه هذا القول وکلام بسیط الحقیقة کل الاشیا

علامتی بی صبری باد و هم منظور علامات اشیا است

و دیگران گفته‌اند عملی است توحید را با الله المثنا

قال الشیخ الثانی ان الواجب ابو سعید جمع بین الاعراض

حتی الذین گوید انا الله بلا انا و در این خصوص ابیات

کرده فلولاه ولولانا لما کان الذی کانا فانا اعبد حقا

فلا تحجب بانسان فقد اعطاک برهانا فکن حقا و کن خلقا

تکن بالله رحمانا و غذ خلقه منه تکن روحا و ریحانا فا

عطیناه ما یبدو به فینا و اعطانا فصار الامر مقسوما باییا

و ایانا و احیاه الذی یدری بقلبی حین احیانا و کنا فیه اکوانا

و اعیانا و ازمانا و لیس بدائم فینا و لکن کان احیانا و در تفسیر

اول سوره یونس گفته است در تفسیر الا ان اولیاء

الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ان المستغرقین فی عین

الهویة و الاحدیة بفناء الانیة اذ لم یبق منهم بقیة

خافوا اسمها من حرمان و لا غائلة وراء ما بلغوا فوق

من حجبه ولا هم يحزنون لامتناع فوات شيء من الكمالات
والذات منهم فيحزنون عليه وحديث رسول الله درا که
فرموده هم الذين يذكرون الله برؤيتهم حمل بر این معنی
کرده و گفته وهذا رمز لطيف منه و درایة و کن من الساجدين
گفته بسجود الفناء فی ذاته واعبد ربك بالتسبيح والتحميد
والسجود المذكورة حتى يأتيك اليقين فتنتهي عبادتك
بانتفاء وجودك فتكون العابد والمعبود جميعاً غير
ودر اقم الصلوة لدلوك الشمس گفته فدلوك الشمس علامة
زوال شمس الوحدة عن الاستواء على وجود العبادة با
الفناء المحض فانه لا صلوة في حال الاستواء اذ الصلوة
عمل يستدعي وجوداً وفي هذه الحالة لا وجود للعبد ومعنی نص
گفته است در عسى ان يبعثك ربك مقاماً محموداً
اى في مقام يجب على الكل حمده وهو مقام ختم الولاية بظهور
المهدى فان خاتم النبوة في مقام محمود من وجه هو جهة

خاتم النبوة غير محمود من وجه هو ختم الولاية فهو في

الوجه في مقام الحامد يدفاذا تم ختم الولاية يكون في مقام

د من كل وجه واين كفر صريح در وحدت است وقوله

دی بوعمی و افضل بودن او از نبی چنانچه در تفسیر

ر الله فلا تستعملوه تصریح بان کرده و از اینجاست

ر فصوص صریحا خود را افضل از سمه در انسته وختم ولایة

نچه مسیگ در فواتح شرح دیوان نیز اعتراف بان کرده و

فهارت فتوحات تصریح کرده که عمر بمقامی رسید که تشریع

کام میکرد مخالف احکام نبی و باین تصحیح بدع او کرده

سته من هم بانمقام رسیدام چنانچه میکویم نبی فرمود

التقی الختانان وجب الغسل و من میکویم اکر انزال شد

وضو و اکر نشد و وضو است و غسل واجب نیست

انچه مرحوم قیص نیز از او نقل کرده و کفته اینها را از روی حال

وشی کفته و در فتوحات میکوید ان الذین کفروا

ای ستر والحبتهم سواء علیهم انذرك یا محمد وعدمه فهم
لا یؤمنون بکلامك لانك من اهل البیان وهم من اهل ا
المشاهده والعیان ولیس البیان کالعیان جمع فیه معنای
انا محمد علی ولك فا محمد باقر بهبهانی نیز از او نقل کرده لقد کفر
الذین کفروا قالوا ان الله ثالث ثلثة را هم البته چنین معنی
میکند واز بلبانی صوفی در رساله اش نیز از او نقل کرده
میکو انکه کفته ولهم عذاب من اهل الطاعة ومميت الذنب
عذاب را از عذب بکرفته ملا شاه بدخشانی که در برابر کوه
راماں در کشمیر باغی و مسجدی و خانقاهی بنا کرده که
تماشا داشت چنانچه خود میکوید کوه راماں بکمر لعل
بدخشان دارد تخت سلیمان دارد و در مقام وحدت
وجود واتحاد میکوید پنجه در پنجه خدا دارم من چه
پروا از مصطفی دارم در تفسیر خود میکوید ختم الله علی
قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوه در شأن اولیاء

بحکم قلب المؤمن عرش الله از جنود حاشاك وعبا نفسی و
شیطانی پاك است ودر چنین قلوب که سمع وبصر ازدا
ند تجلیات لاهما اثر مستوقد اعتبار از عذب گرفته
لعنة الله علیه قد رسیدن انبیا از افاده کرم وبهره
وامیدار به معاده باحد از رسول وبعض با او وشرعیه
تاچه حد مخ ارند و از این کفریات است که مخاطب معاصر
بر تشید وجود میکوید فتدذلك یعود علی الانانیة
وامکان واتحاد باواجب که اوخود هر سالکین نسبت
فاسد او که پیش گفته لا بعید الأنبیاء والمرسلین شیئا
بل یستهزئ بهم وبشرایعهم ان لم یکن له شیخ وتوصیه اکه
وجود شیخ وعدم آن در کمال بودن ومحال بودن
آن اکثر است میبود ملخلیه نداد ره خدا لعنت کند
کمال اکه نتیجه وثمرهٔ آن استهزاء بانبیا وشرایع باشد
لکن شنیدم که مسمت الدین میکوید از نوای بیغمبر قول

نمیکنم که تو اهل ظاهری پس چه توقع که این جهال العلما
اعلام قبول نمیکنند و همین ممیت الدین که اصل صوفیه
و شیخ اکبر ایشانست در فتوحات میگوید که شیطان سید ا
الموحدین است و از این جهة سجده نکرد برای آدم که
سجده برای غیر خدا جائز نیست و زیرا که میدانست که
خدا میخواهد که جمیع علوم را بآدم تعلیم بدهد پس سجده
نکرد و جمیع علوم را فرا گرفت و اعلم مخلوق شد و میگوید
قوم نوح در بحر رحمت غرق شدند و نوح و خواص او
قابل نبودند همه بر کشتی نجات یافتند از رحمت فانظر الی هذه
الخرافات والکفریات عبد الوهاب ابن احمد شعرانی که او را
عارف فقیه علامه بوالمواهب میگویند و از اکابر و اعاظم
محدثین و فقها میشمارند در کتاب لواقح الانوار فی طبقات
السادات الاخیار میگوید که از کاملین عرفا شیخ محمد خضرمی
که مدفون در ناحیه قطور غربیه و ضریح او از مسافت بعید

میدرخشد از اصحاب حلمون رضی الله عنه تکلم میکرد بعبا
ود قائق از امور و معاف د رجوة خود و چون حال
او قوة یافت در معارف و کمال تکلم میکرد بکلماتیکه
که هیچکس را طاقت شنیدن ان نداشت پس رحق تنها
وغیرهم و بودن رضکرد یده میشد در شهرها متعدده در
وقت واحد وخبر داد مرا ابو الفضل السرسی که او حاضر
شده روز جمعه و مردمان خواهش کردند که خطبه او بخوا
بر منبر بالا رفت وحمد ثنای حضرت او بجا اورد
پس گفت واشهد ان لا اله الا ابلیس علیه السلام پس مرد
گفتند کافر شد و او شمشیر کشید و از منبر فرود امد مرد
گریختند پس در نزد منبر نشست تا وقت عصر کسی جرئت
نمیکرد که داخل مسجد شود خبر بیاید نزد بلده سید اهل
هر بلده گفتند ان روز برای ما خطبه خواند رسی بلد روز
از او دیده شد و حال انکه انروز در بلد ما بود و بعد از

از آنکه ذکر کرده عظمت و احترام او را نزد سلطان در نفس
بوده که میگفت لا یکمل الرجل حتی یکون تمام تحت العرش
علی القوام و بوده که میگفت تمام زمین پیش من
مثل بیت ظرفیست که از هر محل بخواهم بخورم و امیاد مردمان
مثل اقران و برابرانست نزد من که میبینم اخبر دهم ایشانرا
پس عبرت بگیر باید که کفر ابلیس از این روشن تر نخواهد بود
و عجب است از جمعی که از این کافر احترام میکردند و منصب اولیا
نقیب علامه دادند این کفر را کمال و میدانستند و همین
عبد الوهاب شعرانی در لواقح ذکر کرده دخول سفیان
ثوری که از اعاظم صوفیه و فقهاء محدثین میدانند
چنانچه از کاشف الغمه و غیره مکشوفست بر حضرت
صادق ع و تعرض نمودن او بر حضرت و ظاهر نمودن
حضرت ریای او را و منع فرمودن او را از دخول بر آن
حضرت قال فی ترجمة الصادق علیه السلام بعد نقل جمله من

کلمه ما هذا لفظه و دخل علیه الثوری فرای علیه جبة من
من خز فقال انکم من اهل بیت النبوة فقال تلبسون هذا
فقال ع ما ندری ادخل یدک فاذا تحته نسیج من شعر خشن
ثم قال یا ثوری ارنی ما تحت جبتک فوجدها قمیصا تحتها
ارق من بیاض البیض فخجل ثوری ثم قال یا ثوری
لا تکثر الدخول علینا تضرنا و نضرک و چه خوب گوید
ابو نواس عجبت من ابلیس فی تیهه وعظم ما اظهر من
نخوته تاه علی ادم فی سجدته وصار قوادا الذریته بذلک
بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم همین شعرانی در
کتاب میزان که خواسته جمع کند میان فتاوی مختلفه
فقهاء اربعه میگوید که جماعتی از فقها مثل سفیان ثوری
وفلان وفلان وجعفر ابن محمد الصادق ع وارد شدند
بر ابی حنیفه که او را از عمل بر قیاس منع کرده باشند ابو حنیفه
در مباحثه بر همه غالب شد وانها بر خواستند زانوی او را

بوسیلۀ او و لقد ما راحل الذکر فهمیدیم که حق با تو
است با ماندن خلدرا بقیاس ببست و در عافل میدانند
قطع نظر از فرمایشات ائمه صادقین که اول من قاس ابلیس و
لیس شیء ابعد عن عقول الرجال من دین الله عزوجل او علی
الدنیا الا لعنة الله علی القوم الکاذبین مرحوم ملا محسن
فیض در کلمات مکنونه بر وجه نقل از اهل معرفت بزعم ایشان
از خود بیش چنانچه در اول الکتاب و رساله انصافیه فرموده
است کوید ذات الاسم الباطن هو بعینه ذات الاسم الظاهر
والقابل بعینها هو الفاعل والعین الغیر المجعولة عین الله تعالی
والفعل والقبول له یدان فهو الفاعل باحدی یدیه والقابل
بالاخری والذات واحدة والکثرة نقوش فصح انه ما اوجد
الا نفسه ولیس الا ظهوره تا انکه کوید وکشف محققان
انست که اعیان از ان روی که از حیثیه حقیقة عین
حقند لیشان را ظهور و اظهار لنفسه در جمیع مراتب وجود

هست بواسطهٔ اتصاف بصفات الهی اگرچه از آن رهگذر متعدد
بتعینات خاصه متمثل اند از ذاتیکه منزه است از تعین
واشیاء العجز وضعف وفقر ومسکنت باعتبار فانیست پس
نسبت فعل بعین عبد کنیم وجهی دارد واگر برب کنیم هم صحیح
است نظم در چشم تو صورت ار ببایذ چون در نگری
یکی بنکو آید گر قدرت فعل هست ما را نه زما زین
که او نماید بدر آید و در کلمه بعد گوید فما فی الوجود الا
عین واحدة وهو عین الوجود الحق المطلق وحقیقة
هو الوجود المشهور لا غیر ولکن هذه الحقیقة واحدة و
العین الأحدیة لها مراتب لا یتناهی ابدا فی التعین و
التشخص وکلیات هذه المراتب منحصرة فی خمس اثنان منها
منسوبتان الی الحق سبحانه وثلث منسوبة الی الکون و
الانسان الحقیقی الکامل الجامع للجمیع وهو معنا الوجود
قیامه کما یأتی تحقیقه نظم هستی برایهٔ هستی دیگرست

صنعت نجام محی بو است کرا هست　زینهار مشو غره که
دست دوری کین دست را ستین دست دگر ست
کلما فی الکون وهم او خیال　او عکوس فی المرایا او ظلال
لاح فی کل السوی شمس الهدی　لاکن حیران فی تیه الضلال
ومراد بمرات خمس حضرات خمس است باصطلاح ایشان
که ذات وغیب مطلق وحضرت اسماء وحضرت افعال
حضرت مثال وخیال وحضرت حس ومشاهده است
ودر کلمه بیان قضا وقدر کوید القضاء عبارة عن الحکم الکلی
فی اعیان الموجودات علی ما هی علیه من الاحوال الجاریة من
الازل الی الابد والقدر هو تفصیل ذلک الحکم بایجادها
فی اوقاتها واوقاتها التی تقتضی الاشیاء وقوعها فیها باستعداداتها
الجزئیة فتعلق کل حال من احوال الاعیان بزمان معین و
سبب معین عبارة عن القدر وسر القدر انه لا یمکن لعین
من الاعیان الخلقیة ان تظهر فی الوجود ذاتا وصفة وفعلا

یقلد ر

خصوصیته قابلیته واستعداداته الذاتی وسرّ القدر

انّ هذه الأعیان الثابتة لیست امورا خارجیة عن الحق

بل هی نسب وشئون ذاتیة فلا یمکن أن تتغیر عن حقایقها

فانها حقائق ذاتیات وذاتیات الحق لا تقبل الجعل والتغیر و

التبدیل والمزید والنقصان فبهذا علم ان الحق سبحانه لا یعین

من نفسه شیئا سببه جعلا صفة کان او فعلا او حالا و

غیر ذلک لان امره واحد کما انه واحد وامره الواحدة

العبارة عن تأثیره الذاتی الوحدانی بافاضة الوجود الواحد

المنبسط علی الممکنات القابلة الظاهرة به المظهرة ایاه

متعددا متنوعا مختلف الأحوال والصفات بحسب ما اقتضته

الحقائق الغیر المجعولة المتعینة فی علم الأزل نظم وجودی من

بتوابست ظهور تو از من فلست تظهر لولای لم اکن

لولاک واین هما نکته است کما از اشعار فصوص الحکم

عیست الذین کذبت وعبارتها تمامها نقل کردیم کیفیت

نشود اطلاع بر تمام این عقیده که از جمله آنها قد علم
و رفع احتیاج است حقیقة و هر کس که مراد از این کلمات را بشنود
تو بخواهد بگوید هم مراد شریکان و در درستی صحرا و
رجوع کند و از او فیض نسبت است من غیر اعتقاد فانه
ابرائه لا الاعتقاد کما صرح به مرارا ولکن مع ذلک فبعض
المحدثین الذین بعدون من العرفاء وهو التبع لحمد الاحسائی
فی جوامع الکلم کثیرا ما یقع فیه وفی استاده الملا صدری
بضللهما و یعبر عن المولی محسن بالمسیء الکاشانی ویکفره وبعینها
موجودة فی جوامعه وانا لست بعد قول لهما ولکن اظهار الحق
واجب والحق احق لان یظهر فیتبع و نحو مکتمانه وهما تابعان
لممیت الدین الغزالی واستادهما ای الغزالی ممیت الدین
ابن عربی الشیطان و در بحر المعارف گوید اما وحدت وجود که
بعضی از اهل ذکر بر آن رفته اند پس معنی آن است که
واجب الوجود موجود است با وجود اصلی حقیقی و غیر او موجودند

بوجود غیر اصلی ملکہ رابطی انتسابی واین مقام توحید صرفست
وبعضے از بزرکان در این نظر کفتہ اند لا موجود الا اللہ بعزین
توحید صرف در دید و دانش در نیاید اینمعاملہ وراے
طور نظر عقل است نظم راز درون پردہ ز رندان مست
پرکین حال نیست زاہد عالیمقام وایس اکتفا بر دید و
دانش اکتفا بر عکس است واز عکوس انمطلوب فی الکافی
بحث جانلیق وہو جوہرۃ کل شئ ونور کل شئ انتہی ملخصا
میکویم بلے از اہل عصمت پیش کہ فرمودہ اند اللہ نور
السموات والارض ای منورہما زمن جان پدر پند
بپذیر و وار دامن صاحب دلے کیر کہ قطرہ تا صدف
در نیابد نکردد کوہر روشن نشاید بر و جانان بدر
جانی طلب کن سر خود کیر سامانی طلب کن از این کہ
کند نت اخوجہ حاصل اکر زرباید تکانی طلب کن
در مجاد یکر کوید ومسئلۂ ولایت لاد اعلی من ہذا المقام

مقام او ادنی وهو مقام الاحدیة عین الجمع الذاتی المعبر عنها
بقوله او ادنی لارتفاع التمیز والاثنینیة الاعتباریة هنالک
بالفناء المحض والطمس الکلی للرسوم کلها و نسبت که نقطه موهوم
است در نزد قوم بعباد الله الذین تولهم الیه و در اعتبار قربیة
وهی التی علیها مدار الوجود و شارح میبدی در فواتح شرح
دیوان گوید صوفیه گویند ادراک ذات بحت و غیب هویت
که اشارات و عبارات معرفت و از تعبیر و اعتبار امر ذات
محال است لا یحیطون به علما فانقطع عند جمیع اهل قبله التسوی
و سید بشر فرموده ما عرفناک حق معرفتک و حکیمین فرموده
احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار ان الملاء الاعلی
یطلبونه کما تطلبونه انتهی نظم در ره عشق نشد کس بیقین محرم
راز هر کسی بر حسب فهم گمانی دارد اما ادراک ذات او تعالی
باعتبار ظهور نور او در مجالی ممکن است و یک قسم که
ادراک انست باز هول ازانکه مدرک عین حقیقت هم

راهست امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود ان الله تجلّی
لعباده من غیر ان راوه واراهم نفسه من غیر ان یتجلّی لهم و قسم
دیگر که ادراک اویست با شعور بامر مذکور مخصوص حقّ
است حضرت مرتضی فرمود رأیته فعرفته فعبدته لم اعبد
ربّاً لم اره و شیخ محیی الدّین در فصّ نوحی از فصوص الحکم
گوید ان للحقّ فی کلّ خلق ظهوراً خاصّاً فهو الظّاهر فی کلّ
مفهوم و هو الباطن عن کلّ فهم الّا عن فهم من قال انّ العالم
صورته و هویّته شیخ ابو یزید گفت سی سال است که ما با غیر خدا
سخن نگفتیم و مردم پندارند که با ایشان سخن میگویم
او حسن که جلوه میکند هر نفسی او وصفی کمالی او نهایت
و این طرفه که آنچه میشود هر ظاهر صد فتنه شود اگر بگویم
یکی در جای دیگر میگوید در روایتی مصطفی را با عمر در
واقعه دید هر سه متّفق و متّصل بهم نشسته بودند و حال
آنحضرت از نور بود که تعبیر آن نمی توان کرد و ان زنگ

بتدریج میل به بیرنگی میکرد چون نزدیک میشد که
از نظر غایب شود اندرویش سوال میکرد چون آنحضرت به
سخن مشغول میشد رنگ اول عود میکرد ناگاه عمریان
درویش گفت من حقیقة همه چیز را میدانم و حقیقة تو را
نمیدانم آنحضرت فرمود اگر حقیقة همه چیز را میدانی حقیقة
او هم میدانی برای آنکه حقیقة همه اشیا واحد است ر
مذهب من چه سایه و نور یکیست خاک ره نقره و تاج
فغفور یکیست و نیز گوید در ذات و صفات هر کرا باشد
سیر هرگز نبود در نظرش صورت غیر در مشرب ما و یکی شود
باده و آب در مذهب ما یکی شود مسجد و دیر و اشاره
باین است شعر ملای روم چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد
موسی با موسی در جنگ شد و گوید هر لحظه بشکلی بت
عیار بر آمد دل برد و نهان شد هر دم بلباس دگر آن
یار بر آمد که پیر و جوان شد و از این نمره در مثنوی بسیار است

ابدا علامهٔ مجلسی قدس سره القدسی که در اواخر عین الحیوة متعرض آن

و در هیچ جا از صفحات مثنوی نیست که اشعار جبر یا وحدت

موهوم یا سقوط عبادات یا غیر آن را از اعتقادات فاسده

نباشد چنانچه مشهور است او پروانه نثر برای اراذل ساز و دف

و نی زدن را عبادات دانسته و میگوید ابن ملجم را امیر المؤمنین

شفاعت خواهد کرد به بهشت خواهد رفت و حضرت

امیر بار گفت گناهی نداری چنین مقدر شده بود

و تو در آن مجبور بودی و ملعون اجماع اهل حق میگوید شیطان

از اکابر اولیاء است شاه نعمة الله میگوید چنانچه محقق قمی

در جامع الشتات نقل فرموده منم ابو یزید عاشق مطلق

که انا الحق همی زنم بر حق زورق الله محیط بیت عجب

عجب است این محیط در زورق لیس فی الدار غیره دیار

اوست معشوق عاشق مطلق دیده از غیر حق فرو بستم

تا گشودم امر اینم مطلق ظاهر باطن تو ابیت ! ظاهرة

خلق کرده

خلق کرده باطن حق و گوید حوا که خدا خود بر بینی
در چهرهٔ سیدم نظر کن موج بحر هم عین ما دریا است
موج از بحر چون جدا داریم و از ان قبیل کلمات کفریه در
کتب و السنه این طائفه بسیار است و لکن باید دانست
که هر یک از قول باتحاد و حلول و وحدت وجود از برای فرقه
قول بوحدت وجود کفر اجماعیست که متاخرین ایشان احداث
کردند اما قول باصلیه و عشاقیه حق انست که خارج از قوا
گذشته نیست و از اینجا است که سید مرتضی رازی که از بزرگان
فقها و محدثین است با انکه در تبصره ابطال انس فرقه
بالاصل شمرده اند در کتاب فصول التامه که بعد از ان کتاب
بعضهم قوم دانسته اند اصل مذهب الثانی ترا دو قسم دانسته اند
و نیز فروع ان دو تن اکر و اصلیه گویند خدا تعالی با همه
عارفان یکی میشود و ممکن از خدا امکان منقلع شده عین واجب
میشود عابد و معبود یکی میشود و از این جهت عبادات و تکالیف ساقط

میشود

می شود چنانچه محیی الدین ابن عربی در تفسیر خود در ذیل
آیه شریفه فاعبد ربک حتی یاتیک الیقین بان تصریح کرده
وکلام او گذشت ومثله فی الکشاف وکشف الحق وغیرها
نقلا وایشان قول باتحاد است وصاحب این عقیده مثل حلول کافر
است وفی الحقیقه بی دین وملحد وزندیق وتخیلات همین عقاید محقق
مقدس اردبیلی در حدیقة الشیعه تصریح فرموده و از
کلمات وی انمرحوم است که در همان لیالی که ازانکتاب نقل
میکردم درخواب دیدم که با اصحاب ذکر با هم مشغول هستیم
ومیخواهیم بنجف اشرف برویم واصحاب فرمودند اهل خود
را در نجف گذاشته ام وبجهت زیارت حضرت سید الشهدا
حضرت سید الشهداء آمده ام پس بایشان عرض کردم
بعضی میگویند که حدیقة الشیعه از شما نیست چه شما
صوفیه را رد نموده اید فرمودند چرا از من است ونسخه
اصلش که نوشته ام اینست واسم ان فلانست که چون

ان اسم را

ان اسم را بخاطر ندارم وکتاب قطعه ان خشتی بود وبجا
سطر کتابت سوزن فرو برده اند لیکن دیدم که مشغول شد
بمطالعه ان وچون هر عاقلی چون صاحب این اعتقاد سخیف را
میداند احتیاج بر بسط ندارد نظم دیده بینا از لقای حق
شود حق کجا هم از هر احمق شود هر که را هست از هوسها
جان پاک زود بیند حضرت یزدان پاک بیت اینه
تو جمال یوی [illegible] طلب جاروب کن تو خانه دل
میهمان طلب پس وصول بحق میگویند همان اتحاد است
وچون از هوای دعوای اتحاد ترسیدند اسم دیگر بران
گذاشته اند وعاشقیت خود را عشق بار دوستی خدا عشق
نام نهاده اند وگویند عشق نام گیاهی است که بر هر درخت
بپیچد انرا خشک کند وچون ما را غیر خدا باز میدارد
انرا عشق نام کردیم وان افراط در محبت است عشق با
دختران و پسران امرد را اختیار کنند وگویند از آن عشق

فیلسوفند عرف ابن عربی که المجاز قنطرة الحقیقه و بعضی
کلام را بامیر المومنین نسبت میدهند در شرح اسفار تا
بمن و ای کلام متن را درست توشیح کرده و گفته اگر کوئی
که فقهاء متشرعه از اجرام میدانند کویم مشایخ صوفیه
از راه لطائف و غموضات شرع تجویز کرده اند و دیگر آنکه
اجتماع امر و نهی را بسیاری از اصولیین تجویز کرده اند
و عشق را چنین گویند عاشق خدا نباید از انبیا بشنود که شوق
جمال بنا نست از عشق ولد کما و تکالیف الهیه احجاب
میدانند غزالی در کتاب میزان گفته است یکی از مشایخ صوفیه
مرا از قرآن خواندن منع کرده و خود در احیا وجد و غنا را
بر قرآن خواندن ترجیح داده است افصحات وانظر الیها العاقل
الی هذه الخرافات و الاستهزات بالشرع المطهر و الافتراآت
علی الشارع قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون و حکایت
ملاقات ملای روم باشمس تبریزی و بریدن او دختر و پسر خود را

برای او شراب خریدن و بردن برای او ملاهی که از کبائر
انبساط نفسرا است در نفحات الانس خود ذکر کرده چنانچه
در حدیقة الشیعه تألیف محقق اردبیلی نقل شده از امیر
المؤمنین علیه السلام سؤال شد از عشق فرمود قلوبی
که خالی از محبت خداست برو از این هوسهای باطله میکند و
یعنی فرقهٔ صوفیه را با او اصلیه یکی دانند و عوض خدا است
و آن فرقه مجانین و دیوانگان را دوست میدارند و عورت
از نامحرم نپوشند و این را کمال دانند و در حدیقه از قرب
الاسناد والصدوق روایت کرده اند از علی ابن ابراهیم
از ابی هاشم جعفری که گفت سؤال از امام حسن عسکری
از مجنون فرمود انکان مؤمنا فهو فی حکم الکلاب والا فهو
حکم الانعام و دیگر جاهلاند که بعلانیه مرتکب معاصی
میشوند و در ارتکاب مناهی در حضور مردم مبالغه میکنند بحدی
که اگر خمر نیابند آب انار در شیشه کنند و بعنوان شراب

بخورند و گویند ارباب معاصی افضلند از ارباب طاعت از جهت
ملامت مردم ایشان را و هیچ عبادتی مثل آن و بان نمی رسد
و گویند ضد ولی افضل است از ولی زیرا که شناختن
ولی بواسطهٔ اوست حتی کفر را در محضر مردم عبادت بزرگی
شمارند چنانچه مریدان صوفیه معاصر ما از او یقین بر
وهمچنین نقل کرده برای حقیر و شیخ بهائی زاد الله بهائه در
کشکول نقل فرموده که بایزید بسطامی در ماه مبارک رمضان
سفرهٔ نان خود را بیرون آورد در حضور جمع شروع کرد
بنان خوردن برای آنکه اعتقاد باو کمتر کنند و یکی از صوفیه
زمان ما شنیدم که میگفت شرعا خوب کاری است زیرا که
رفع ضرر محتمل واجب است گفتم افطار صوم واجب ضرر
قطعی است و استحقاق عقاب قطعی برای رفع ضرر محتمل فرضا
غلط است و در صحیحهٔ عبدالله ابن ابی یعفور امام جعفر صادق
علیه السلام تصریح فرموده اند بآنکه عادل کسی است که ترک عیوب

خود باشد حتی آنکه در حدیث صحیح در تهذیب شیخ و
غیره وارد است که شبیه کردن خود را باهل معصیة
حرام است و در حدیث دیگر که در کتب شیخ و دیگران
مکرّر وارد است اینکه شبیه باعداء من نشوید اعداء
مثل شیخ شهید در قواعد و دیگران از فقهاء امامیّه
از مسلّمات دین اسلام شمرده اند و در حدیقه فرموده
که جمیع صوفیه جبری مذهبند ولکن طائفهٔ حلاجیه بیشتر
دران مبالغه دارند و معاصی را از خدای تعالی میدانند
و بلکه فرقه از صوفیه لعنهم الله تسلیمیه اند که میگویند شخص کامل
می شود بحدیکه اگر کسی از او طلب کند که با او لواطه کند
یا زوجه و خواهر خود را ابا کند و بر مضایقه نکند شیخ بهائی
در مخلاة گوید که از کلام شیخ برهان الدین معمار است علیه

اتصعنه وصوفی خلوت بر نهارا بوجه شبه وجبر مستنیر
فلمّا ان تواجدنا جمیعا حللت لباسه فراه ایری فقال

اَلآنَ اَخْجَوُ مِنّي فقلتُ لبّيكَ بالفقيرِ و در جلد نيز
حکایت شنیعه از ایشان آورده و بکفرهم تصریحه که
زوجه خود را بر غیر و از غیر را بر خود حلال دانند قتل
ملاحده و بابیه و در قرب بعض ما قرة العین نامی
از بابیه ملعونه خود را زن امام مهدی بل امام مهدی
دیگر میدانست باکمال راستگی و غنج دلال وکید مکر
را تقبیل میکردند و میگفت بشعر یزید لا از انکحت زوجت
ندراح من المیدان خداوند تعالی بعرصهایه رحمات
مولانا محمد باقر هراز جریبی مشهور بلعنتی را
از تلامذه کبار آقا باقر بهبهانی افادتی بوده که همیشه لعنه
مبغوض صوفیه و بابیه و شیخیه را اشتهری بوده با
آخوند لعنتی بجدیکه بلد و قال ایشان را نمی شناختند
و بکفرهم از بسطانه اکابنه و کلاشنبه [illegible] تکیت
و تکلیف و اهتمام خلق را اشعار خود نموده آید و

تا منافی توکل میدانند و در اینباب رسالها نوشتند و
محیی الدین عربی در جزء ا فتوحات که در وصایات از
ابی مدین که او را بمرشد قبول دارد و او بزرگان این
طائفه است و در نفحات ملا جامی و غیر آن چیزها بقالب
زده اند نقل میکند که انسان در اسیدار مهمان خدا است
و قبیح است که مهمان برای مخارج خود کاسبی کند و ابن عر
در فتوحات گوید چنانچه مرحوم فیض بن او نقل فرموده که من
مالک نمیشوم چیزی از لباس و غیر از او همه اسباب من
عاریه است از غیر بر الکه کسی که مالک شئ شد عبد
آن شئ میشود خداوند بکشد ایشانرا نمی بینند که خداوند
عز و جل در قرآن مجید امر بکسب فرموده حیث قال فاذا قضیت
الصلوة فانتشروا فی الارض و ابتغوا من فضل الله و اذکروا
الله کثیرا لعلکم فرموده من طیبات ما کسبتم الی غیر ذلک و
ائمه معصومین فرموده‌اند اغدوا الی عزکم رحمکم الله

رسول خدا از امیر المؤمنین ممکن نیست کرد در مقام توکل کا
تر بودن و کسب رسول قبل از نبوت تجارت بود و بعد بها
و بیشتر از همه زحمت میکشیدند و میفرمود لنقل الصخر
من قلل الجبال احب الیّ من منن الرجال یقول الناس لی
فی الکسب عار فقلت العار فی ذل السؤال گر کوه جبال
خود بناخن بکنی زان به که کسی منت مردون دنی
از کسب حلال نان خود پیدا کن تا فضل خدا تو را کند
زود غنی و از آن حضرت روایت است در کتاب ذخیره
وغیره لضرب الف وجدع انف وقطع کف وسخط بین نقل
ود بن وقلع عین وقرع نفس وحول بحر وجوع شهر و
دق ظهر وطول حبس وحمل عار ولدغ نار وبیع دار بربع
فلس ووقود قرد وحول برد وربع جلد بعیر شمس اهون
من وقفة بباب ترك حاجه بعبس و در کتاب شریف کافی
و غیره بسند های صحیحه از امیر المؤمنین و اولاد طاهرین آن

در روایت است که شیعهٔ علی طوط نمیشود وسائل
بکف واقع نمیشود وفرقهٔ اخری صوفیه را مدهوش بد
وشهوتیه کویند در محل سماع وغنا خود را از شدّت
وجد وشوق مدهوش انداخته کویند که از تجلی
حوریان بهشت بما نازل میشوند وایشان دیکر
بکنیم وبما از ایشان غیر این فیضها میرسد وبعد که
بهوش آیند خیال کنند تا عوام را فریب دهند ویک
فرقهٔ کفر را از این فرقه زیاده کرده میکویند در حین سماع
ورقص چون ما بیهوش شدیم خدا بنزد ما آید وسر ما را
در کنار کیرد وبا ما راز کوید وبا او معانقه کنیم ونعره
زدن وطرب نمودن ما از جهت تجلی حق است درما
بیانجز اخوند ملا محمد تقی مجلسی محقق اردبیلی دیگران
نقل کرده اند ودر جمع انا اشعر ابو سلیمان توانا نقل
وروی عامر ... اعمش نام کذارند نمیدانم که

ومرشد اعظم ابلیست بعد از شیطان و ملای روم پیر
اواست و درباره [illegible] شام مدفون
است چنانچه در مجلس قاضی نورالله علیه ما علیه است با
در فصوص الحکم گوید حضرت رسول موافقه باز نانرا
دوست میداشت زیرا که در آن وصل خدا است چنانچه
همه چیز حقیقت او حقیقت خدا است و قاضی در مجالس گوید
بسیاری از علماء شام تکفیر و تضلیل شیخ محیی الدین کرده
در قول بوحدت وجود و آنکه وجود شما مخلوق او و در
آنکه عبادت اصنام عبادت حق است بلکه هر که عبادت
بت میکند عبادت خدا کرده و در آنکه رسل استفا
از خاتم الاولیاء کنند و در آنکه عذاب کفار منقطع خوا
حضر کویند غافل مباش که خاتم الاولیا خود را میدا
چنانچه در فصوص تصریح کرده و در این کتب تصریح
و تلویح بسیار است و گفته اول کسی که بمعراج رفتم و انبیا

جمع شده بودند و حضرت داود در هر دوران انجمن
شده اند که از تو استفادهٔ علوم بکنند و از من حق
و بعد از موت به برکت من بکمال رسیدند و خود
صریحاً از حضرت خاتم النبیین افضل دانسته و حدیث
بخاری را در رؤیا آنحضرت باین تعبیر کرده و بهمه
کفریات و نظائرهما مما لا تعد ولا تحصی او را شیخ کبیر
و عارف ربانی او وحد الموحدین ملا صدرا و قاضی نور
الله شوشتری و عند شیخنا البهائی از اربعین و هو شیخ
در کشکول نخلاه معلوم است چه با هر طائفه بمذاق ایشان
بحکمهٔ معامله میفرمودند چنانچه بر متتبع ظاهر است
و قصیدهٔ ابی حفص عمر بن فارض الاندلسی المغربی البتة
که در مجلس ششم از مجالس قاضی مسطور است تو را در
از کفریات این جماعت باخبر میکند غرض انکار و تقلیل
ممیت الدین حب حضرت رسول نسائی او وصل و ایلاج

خدا نجد اظاهر است که لواط را هم تجویز میکنند بر انکه قول
او حقیقت هر موجود حقیقت حق است و از اینجهت اتصال
ایلاج هم با خدا اتحاد میشود و این کمال است پس لواط هم اتصال
خدا اتحاد میشود نعوذ بالله و با خبر باش و فریب نخورد
از آنکه صوفی معاصر در شقاوت خود و غیران میگوید
که قول باتحاد و حلول و وحدت وجود و موجود قول
صوفیهای سنی است و ما نمیگوئیم زیرا که تفسیر او
پر است از اینها و تمام کفریات خود را از روی کفریات
ابن عربی برداشته و بعینها همانها است چنانچه بکسی فرقی
تفاوت ندارد تو را خبر کردیم و علی نعمت القوانی معاد
و ما علی الذا لم یفهم البقر حافظ نقد صوفی نه همه صافی و بی غش
باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد خوش بود
که محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هرکه در آن غش
باشد صوفی نهاد دام سر حقه باز کرد فصل و از بدعتهای

این فرقه ضاله آنست که یکی را از کاملان در راه شیخ اسم
کذارند و مرشد کویند و صورت او را در عبادات در نظر
آرند در تکبیره نماز و در ایام نشستن او را قصد کنند
بخیال آنکه او صفات حق گرفته بلکه عین حق است تعالی
الله عما یقول المشرکون و غسل زیارت و از برای زیارت
مستحب میدانند و سجده کنند او را بلکه مکرر سجده
کنند و کویند سجده شکر است برای توفیق زیارت و سجده
تعظیم است مثل سجده ملائکه برای حضرت آدم صوفی معاصر
در فصل و از دهم از کتاب شقاوت نامه که سر تا پای
کفر و ضلالت است بالله راجع بعض اخبار در باب برای
امر عوام که صورت شیخ را در جمیع حالات در نظر داشته
باشد و غسل زیارت کند و سجده شکر در رسیدن
بخدمت شیخ کند و نشست با او نکند و کوید چون مرید
را ارادت و شناسائی صفات حق لائق نیست کجا تواند که

صفات او همه صفات خدائی باشد بر ماسوی عکس
انانیت که خود را در ماسوی متصرف بیند و این
است معنی ربوبیه که نتیجهٔ عبودیت است العبودیة
جوهرة کنهها الربوبیة لکن در این مقام تا اجازه صاحب
اجازه نباشد نباید در غیر تصرف نماید و باین نهی
عوام میتماید که چون اجازه شیخ شرطیت و ما دارائیم
ان هستیم نه علمای علام و فقهاء اسلام و جملهٔ ائمه
انام که خرقه و تاج او تلبیس تخدیع و اغوای ارکان
نا[illegible] مثل حسین بن منصور حلاج و جنید بغدادی و معروف
غیر معروف کرخی و سفیان ثوری و حسن بصری و ابراهیم ادهم
و اشباه ایشان از منحرفین از ائمه و مشعوفین بعید
و منفردین بهواهای باطله پس چون ما اجازه داریم
مردمان باید احکام نبی و ائمه و حجت را از ما اخذ
کنند و بعضی باین قناعت نکرده اند ادعا خلافت کنند

چنانچه دانسته شد و حال خرقه و اجازه و اخوانی
و از تحذیعات عجیب است که صوفی متاصر و عافاسد
العقیده در خاتمهٔ شقاوت نامه تصریح میکند بانکه
هر کس از صوفیه شیعه بان عقاید باشد که در حد بق
الشیعه از صوفیه نقل نموده البته مستحق لعن و مذمت
خواهد بود و باسم تشیع از استحقاق لعن بیرون نخواهد
شد و با مملو بودن تقیه او و همانا کتاب از ان عق
باطله از این جهت در جاهای دیگر انکار کرده بودن حد
از مقصر را رد بیلی و گاهی مذمت ان بزرگوار و علما
مصابی صوفیه را حمل بر صوفیه عامه و گاهی بر حفظ
شیعه که گول هر کس را نخورد و گاهی حمل بر اینکه بی
بصیرت بوده یا بتقلید دیگران که مذمت کرده
بوده حمل کذائی را میکنند تا عوام کالانعام
شبهه کنند و از اینجا که دروغ گم حافظه میباشد

هم در همان کتاب بعض صوفیه گفته اند که چون انبیا
و پیغامبران از آن به آنچه خرقه صوفیهای شیعه
می‌گویند در مقام تسلیم و توبه در خبر نقل شده که خرقه
و تاج که در میان سلسله عرفا معروف و خاصه ایشان است
حضرت رسول بود که در معراج خداوند اعلی جناب
را خرقه و تاج مخصوص فرمود که چون زمان غیب
نزدیک شد علوم میراث و موهبات خاصه خود را
به سر بسته صوفیان با صفا و حلقه سلاسل عرفا
علی عالی اعلا سپرد و اشتهار این دعوت ولایتی
فرمود و دعوت عامه نبوت را با خود ختم نمود
زیرا که مقصود از این دعوت جمع نمودن عامه خلق بود
در شرع خیر الانام و داخل گردانیدن در حکم اسلام
و این کار از دیگران اگرچه باطل باشد تواند صورت
گیرد چنانچه از خلفاء معروف است که بنیان اسلام

خوانند و در تحت احکام سنّتی داخل بودند اسـ
و این عین کلام صوفیهٔ عامه است که از کتب ایـ
برداشته و مراد را از آن فهمیده و ابن ابی الحدید
معتزلی در شرح نهج البلاغة بهمین نهج جمع کرده
الهیات نبویه در وصی بودن مولینا امیر المؤمنین
تصحیح خلفاء راشدین بزعم او که وصیت بدعوت با
و میراث بردن علم النبی با عمال آنحضرت بود و
و سلطنت ظاهری و دعوت بسیف ایشان
مطلب فی کتب عامه بسیار است در عبقات الانوار
شده است و از اینجهة در حوائج خود با امیر المؤ
و اولاد طاهرین المعصومین متوسل میشوند نه بخ
خود نیز اکثر اهل ولایت و تصرف در باطن انها
نز خلفا که صاحب دعوت ظاهرند تفاوت فیما
عامه و صوفیهٔ معاصر انست که خرقه و تاج و

در باطن و ارتباط نظم عالم بعد علی که از نبی بان سرور
رسید با حسن بن علی است و از پدر بزرگواش با ان
حضرت رسید و بعد با ما حسین ع و هکذا در هر یک
از خاندان علی و صوفی معاصر میگویند خرقه و تاج
و تصرف در مرید و سایر عالم از علی بحسن بصری و از
او بدیگران از سفیان ثوری و ابی هاشم کوفی تا جنید
بغدادی و حسین منصور و غیرهم من المنحرفین عن امیر
المؤمنین و اولاده رسید بر بین تفاوت ره از کجا
است تا بکجا و کدام شیعه میگوید که خلفا دعوت
بحق باسلام کردند و در تحت احکام نبوی اخل بودند
یا هست اسلامی بجز تسلیم امر خدا و رسول کما قال
الله تعالی فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم
ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما
و قال الله تعالی و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله

وبرسوله امر ان يكون لهم الخيرة وقال افتؤمنون ببعض
الكتاب وتكفرون ببعض وعمده اركان اسلام ولاية
ولاة امر است كه ائمه معصومين باشند چنانچه
بني الاسلام على خمس الصلوة والزكوة والصوم والحج و
الولاية وما نودي بشيء كما نودوا بالولاية واخذ الناس
وتركوا اعظمها وبرتو اينست كه ولايتنا اهل البيت
قطب الكتب السموية وهما عبارة از عامه صحاح مثل شيخ
وقاضي شوشتري وشيخ سليمان نقش بندي وغير
ادعا اتفاق فريقين نموده اند بر صحت حديث شريف
نبوي كه من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة الجاهلية
وان صوفي عامي از جهل وعمي طريقه صوفيه علميه را
امير المؤمنين را از سلطنت وامارت واولوا الامر
ولو باختيار معزول نموده وخوانده اند وداخل كرده
بشهادت بخلافة ثلثه بلكه معويه وانكار حسن

وعصمته وافضلیت امیر المؤمنین از شیخین وافضلیت زهرا
علیها السلام از عایشه وانکار متعتین و تیمم وغیر ذلک
من الکفریات المسلمة المذکورة فی الصحاح الست والجوامع
الکبار والتواریخ والتفاسیر والآثار دانست که چون
خلفاء اسلام از پیش رفت و رواج مید هند واز ایشان
بر ملا بی اختیار او جواز اباحها و اکثار نمود و واقعا چنین
کسی صوفی است از عقاید ما ملیه صافی گشته بروی تبسم اصل
مقصد که کلام ما ران بود در همان شقاوت باصر گویند
اگر صورت مرشد ظاهری را در خیال نداشته باشد صورت
هواها نفسانی که بتها بت تراش نفسند هیچ وقت از نظر
او نرود وفی فقه الرضا وقت تکبیرة الاحرام اذکر رسول
الله واجعل واحدا من الائمة نصب عینیک وفی الزیارة
الجامعة ومقدمکم امام طلبتی وحوائجی وارادتی فی کل
احوالی واموری وفی قوله تعالی وابتغوا الیه الوسیلة لتعا را

بل لان الائمة وتوابهم وسائل بين الخلق والحق تعالى و
المتوسل لا بد وان يكون متوجها الى الوسيلة من اى
جهة ولا يكون منصرفا الى غيره لوجه من الوجوه انتهى
و تو ميدانى كه هيچ بتى بخيال خالى از اقبال و توجه بمعبود
تو آيد اعظم از اين بتها كه خلائق و پيروان او باشند و اين
كلاب عاوية خواهد بود و همه بت پرستان همين را
ميگويند كه هؤلاء شفعاؤنا الى الله فتبا لها المشرك
الى الواحد الذى لا شريك له وقل وجهت وجهى للذى
فطر السموات والارض حنيفا مسلما وما انا من المشركين
هرب بت پرستى هم ميگويند وابتغوا اليه الوسيلة ايشان وسائل
ما هستند وسيله محبت ائمه طاهرين و متابعت ايشانست
وحلال شرع ايشان را حلال الهى دانستن و حرام را دانستن
وتقيد بر ايشان بر مسئله محو از خداوند عزوجل و توحيد
بايشان صلوات فرستادن بر ايشانست ومعنى فقره

الرضا با آنکه میان علماء اعلام اختلاف بسیار است در
بودن از حضرت امام رضا و اکثر علماء و محدثین انرا
انکار کرده اند و شیخ حر عاملی انرا از کتب مجعوله و موضوعه
دانسته و در وسائل الشیعه که جمع کتب اخبار را در احکام
کرده اند از ان اخذ نکرده و صدوق قمی در عیون اخبار
الرضا و غیر ان از کتب خود اسمی نبرده و نه شیخ مفید
و نه کلینی از ان اخذ نکرده اند و بنمط عبارات صدوق
و والد او در رساله اعتبارات ان دلالتی ندارد بر اعتبار ان
چه ممکن است که جامع ان کتاب عبارات صدوقین را
عمدا در ان کتاب بنا نهاده چون دو شخص جلیل اعظم بوده
اند تا بتوانند مقصود خود را از ان رواج دهد و کیف
کان مراد با ان همان است که ببرکت ولایت ان بزرگوا
ران امید قبول شدن نماز داشته باشد چنانچه در
دعای ان حین وارد است که اللهم انی اتوجه الیک بمحمد و ال

محمد واقدمهم بین یدی صلوتی واتقرب الیک وشیخ
عامل کامل نوری مازندرانی در وسائل حدیث
فقه الرضا بجو یکه گفتیم بیان فرموده وفرموده مضمون
آن هیچ دلیلی بقصد بکار آوردن صوفیه ندارد واخوند
ملا عبد الصمد همدانی در بحر المعارف بعد از آنکه شرط
دانسته حضور صورت مرشد را در جمیع حالات شخص از
صلوة وغیرها واین را از تفاتیات صوفیه شمرده وا
ستدلال کرده بر آن بحدیث کلمات مکنونه ان الصورة
الانسانیة هی الحجة الکبری والجسر الممدود بین الجنة
والنار وباحادیثی که دارد که نظر بچهرهٔ عالم وبصورت
عالم عبادت است ولا یخفی ما فیه بلی آنچه مقدر هست
که صاحب بحر المعارف اعتنا بعلماء حقه وفقهاء فخام نداشته
است واز صوفیون فی ائمه معصومین زیاده از احصاء صورت
ایشان را سبب کمال او حاجات دانسته شیوخ خرقه وتاج ا

ارکان بار

ازکذّابها قرار داده‌اند فقهاء چنانچه در تبادیکو کفته عرفا
وصوفیه علم کشفی و لدنّی و حضوریه بوسیلهٔ انّ الظنّ لا یغنی
من الحقّ شیئا وانّ الله لو سدّ باب العلم لانسدّ باب الفیض
ولساخت الارض باهلها وغرض وطعن بر فقها آنست
که بظنون علمیّه مثل خبر عادل در اصول عملیّه عمل میکنند
وایشانرا من عند ربّی اسم گذاشته وطعن ایشانرا
بر صوفیه فخریه گفته حمل بر حسد کرده ودر تفسیر خود
نیز در باب حضرت موسی از این قبیل خرافات واهیه بسیار
آورده است وندانسته که نوّاب ائمه فقهاء اعصار ایشان بودند
مثل زراره ومحمد ابن مسلم وعلی ابن بابویه وشیخ مفید
که تکفیر حلاّج ونظائر آن کردند نه کذّابها که این صوفیه را
نوّاب گفته ودر زمان غیبت امام علیهم نیز بحکم توقیع
شریف که در بحار وغیره است وغیر آن از روایات فقهاء
عظام ونوّاب عامّ آنحضرت میباشند چنانچه ابو الصدوق

یا شیخی یا فقیهی خطاب فرموده‌اند و توقیعات آنحضرت بواسطه
شیخ مفید و در احتجاج شیخ طبرسی و بحار الانوار و کتب
دیگر موجود و در بارهٔ شیخ صدوق و برادر او حسین که
بدعای آنحضرت متولد شدند فرموده‌اند آنچه فرموده‌اند
از اخبار مخبر برّ و فقه ایشان که در کمال الدین و جمیع
کتب مفصّل فن رجال است بزرارة ابن اعین که از
فقهاء کرام بود میفرمایند امام بحق ناطق که بنشین
در مسجد مدینه و فتوی بده مردم را که من دوست
که مثل تو دیده شود در شیعهٔ ما و در بارهٔ ابان
ابن تغلب از فقها فرمود آنچه فرمود الی ما ورد فی
القمیین عموما و خصوصا و بالجمله از قطعیات است
که موافق و مخالف میدانند که فقرای ظاهره وسائط فی
ما بین خلق و ائمه طاهره در جمیع اعصار فقهاء اخیار
بوده‌اند و از کلاب نار و صوفیان نه مدار تبری میجستند
و بیزار بوده‌اند

وبیزار بودند ولعنت بفرمودند انهارا جناب حجت از کتب
شیخ مفید وشیخ طوسی وقرب الاسناد والصدوق
واحتجاج وکتب سید مرتضی رازی وعماد الدین ابن حمزه
وحدیقة الشیعة محقق اردبیلی وعین الحیوة علامه مجلسی
وغیر ذلک این مطلب ازخورشید واضحتر است وعبارت
توقیع شریف در جواب مکاتبه اسحق ابن یعقوب که در
رجال وسیط وصف ثقة وجلالت شده واز همان توقیع
مروی در کتاب شریف ظاهر است که واما الحوادث الواقعة
فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم وانا
حجة الله علیهم وحدیث شریف مسلم انظروا الی رجل منکم
روی حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرامنا الخ ازان نیز
شرط استفاده میشود که در فقهاء عدالت موجود است
ویکی از ابهاد غیر ایشان نیست بلکه یک حرف از احادیث
ایشانرا نمیدانند ونمی فهمند کفایت میکند هرمیتین

عاقلین اصحابنا الی ما اوضحه منهم و جمع فی الوسائل و
مستدرکه فی کتاب القضاء و فی النادر و ذکر من اخبار
الطعن فی الصوفیة الاشرار و کلاب النار و الفدم دراية
الفجار قد علمت عقرب و استیقنت ان لا الهادینا
و لا آخره بعد بنا نکرده این شرذمه ملکه اعتبار صورت
مرشد باشد طائفه ضاله شیخیه نیز موافقند با اخت نیان
صوفیه اگرچه قالت الیهود لیست النصاری علی شیء
قالت النصاری لیست الیهود علی شیء و این مطلب در کتاب
خان کرمانی و متاخرین از او مکرر است من جمله در عریضه
که مینویسد بسید کاظم رشتی که او را باب الله الذی
یؤتی منه و رکن رابع بعد از شیخ احسائی میداند و شیخ را
اول ابواب بین علوم و فیوضات و زمان قبل بر شیخ را زمان
فترة و علمای اعلام نعوذ بالله در ضلالت حیا
صوفیه را تبعاً للشیخ در جمیع کتب خود اکثر کفره میدانند

و مینویسد

ومیگوید بنابر نقل عالم محقق ثقه صدوق نبیل الحاج میرزا
محمد حسین الشهرستانی الحائری فی کتاب الفاروق والی
الآن مدت سی سال است بلکه زیاده که تا اوقات
دعا و نماز پیش خود قرار میدهم و مقدم میدارم در
جلو حاجات و ارادات خود در همه حالات بعد حیثیت
فقه الرضا را نوشته خطاب بآن بت او سید کاظم الرشتی
من در جمیع حالات تو را پیش روی خود میگیرم و عبادت
میکنم و عمل میکنم باین تفصیل که ذکر کردم و اعتقاد
دارم که کسیکه باین طور نماز نکند بقبله نماز نکرده
است بلکه پشت بقبله و مبدء خود و قواره قدر خود
نموده و فیض باو نمیرسد و او باطل میباشد و دانسته
ام که حقیقة جمیع علوم و نقطهٔ علم معرفت شیخ وقت است
و اصل عمل و حقیقة عمل در روح حب شیخ است زیرا که
کسیکه شناخت شیخ را شناخت خدا و رسول و امام

اسماء وصفات انها او اکر انکار کنند بودن انهم ضیر را
از خان کرمانی بحث رکن رابع از ارشاد العوام مطالعه
کن که تماشا دارد و در هدایة الطالبین تطابق
با کلام سید رشتی در باره شیخ احمد احسائی دارد و
او را بالخصوص فرستاده از جانب رسول و ائمه طاهرین
علیهم السلام میدانند و میکویند که بعد از انکه شیخ بزرکوار
دار دنیا را وداع نمود معاندین چنین پنداشتند
که نور خدا خاموش شد تا انکه دیدند نور خدا روز
بروز در تزاید و باز خاطر ایشان از علم لدنی پیدا شد
باز بمقتضای ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه عنان ارادت
را بجانب سید مصروف داشتند و بالجمله اعتقاد
بابیه و شیخیه و قلندریه در باب اختیار نبی بر اخوند ثابت
بعد از ائمه علیهم السلام وجوب معرفت او و اصالت و مستقلا
مثل معرفة خدا و رسول و امام یکی است و اسم را مستتر

گذاشته اند پس بعضی بر رکن رابع یعنی شیعی و مؤمن
کامل و متقی و قوام و قدوه و نقیب و نجیب و حجت الهی بمعنی
مرشد و قطب و دلیل و بعضی بباب معبود تمام
خلاف ضرورت اسلامست و دین بمعرفت امام بعد
از خدا و رسول تمام تمام است که الیوم اکملت لکم
دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم [illegible]
شریعت بعد از معرفت خدا و رسول و امام که معرفت او که
واجب بالاستقلال باشد وجوب معرفت فقیه و علما
بدین حلال و حرام مقدمه است که معرفت تکالیف و انکار
شبهه میکنند که انکار واجب ضروری و حرام ضروری کفر است و شناختن
عالم که از او باید اخذ کرد واجب است بالضروره
و مراد ما با نکه شناختن رکن رابع کفر است همین است
چنانکه در ارشاد العوام و کتاب الحق الزاهق و غیرها
است محض تلبیس بر عوام است و الا از کتب ایشان

وغیر ثقاة مطلع بر اسرار ایشان روشن است که میگو
یند نواب منحصر بخود میدانند و فقهاء علماء که نوبت ا
ائمه علیهم السلام میباشند جاهل و زمان ایشان را
زمان فترت و جاهلیت میدانند چنانچه در ارشاد العوام
و غیره دارد و بعض اهل زهد و تقوی کامل در علم و
عمل حدیث کرده مرا که مجلس میکنند و تسبیح بدست میآیند
و لعن میکنند علما را مرشدین صاحب نصاب شعیر ان
والله العالم و انکار هر یک حسب ضروری کفر است مثل وجوب
نماز و زکوة و حرمت ربا و زنا منحصر در وجوب شناختن
فقیه برای اخذ از او نیست پس انکار نواب جهت انکار
آن کفر است شرط ایمان و اسلام دانستن غلط است
و قطب یعنی نظام عالم بسته باوست خداوند عز و جل
بوجود او حفظ میفرماید و روزی میدهد و قوت
قدر یعنی ببرکت او امورات مقدر میشود و خیرات

نازل میشود

نازل میشود مختص بامام او وانکه هان که در نجا نوشته است

نقلا عالم و عامل خبیر الحاج میرزا حسین شهرستانی حائری

در کتاب فارق بسید کاظم رشتی که دانسته ام و اعتقاد

دارم که کسی که نشناسند که میان او و ائمه هم و از شیعه‌ها

کسی هست موحد نیست و نه ملی و نه شیعی و نه موالی

وارد بر نفخ میشود از نماز کذارندکان و نه از زکوة

دهندکان و نه از روزه داران و نه از حج کنندکان

و نه از جهاد کنندکان محسوبست و نمیدانم اعمال را

نجات دهنده مکر باولایت و اقرار بفضائل ولی عالی

او مانند حال مبغضین علی علیه السلام است در عصر پیغمبر

و او فوارهٔ قدر میباشد که همه فیض و خیر و نور و کمال

و مدد طیب جاری میشود بر همان پس هر کس متوجه

کرد بسوی او و استمداد نماید از اینکه اقرار باو نماید

و محبت و ولا داشته باشد سعید و فائز خواهد بود

کسی که توجه باو نکند و امداد از او ننماید و پشت باو
کند شقی و خاسر خواهد بود کائناً ما کان و بالغاً ما
بلغ قرشی باشد یا حبشی وان فواره یا عواره را بعد
از شیخ احمد او را قطب نقبا و وجه ایشان دانسته و گفته
چنانچه سلمان چنین بود پس بود همگی شیعه
بان ممتهد و همنانی در حق منوب عنه خود باشد
سیّد کاظم رشتی دانسته و گفته که شیخ احمد فرمود
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ودانستم از جملگی
کلام خود شما در سیدای اینکه شیخ احمد بفرزند خود
فرمود شیخعلی که علی کمان دارد که امر من بعد از من رد
رجوع باو نماید و او را یادارید امر میباشد نه بلکه
بفلان رجوع مینماید و شما را نام برده وان امر سیّ
که ان بزرگوار را بوده که امر نقابت و قطبیت بوده
باشد و خود دیدم که امر بعد از او بشما بر گردید و

ایضا که بجان عریضه نوشته و مرتب نموده ایم
محمد کریم خان تمام دنیا منقطع شده ام و قطع نموده
ام تمام بندهارا و بر ایمان اعتصام توکل بریدن
و جدا شدن ندارد هیچ زده ام و زن و دختران
خود از برای تو ترك داده ام و شده ام مانند آنانیکه
شاعر در حق ایشان میگوید مشرفون نفوا عن
عبادهم کانهم قد جنوا ما الناس تعتقد انتهی ما از دنیا
و در ذکر کردن زن و دختران خود که برای او ترك
داده است دون غیره و پسران و اخوان نکته
غافل مباش و لکن شنیده از حدیقة الشیعه نقل آنکه ملای
روم برای مراد خود شمس تبریز پسر خود را برد و
لکن اینجا نعوذ بالله از این قبیل مراد نیست چنانچه
واضح است و این اشخاص بزرگ خطا دارند در
این اعتقاد و اقوال و لکن مبری می باشد از اطوار

صوفیه حفظهم الله ان الله جامع المنافقین والکافرین
فی جهنم جمیعا اما اسم مرشد که بر مرابی خود اطلاق
میکنند صحیح است بمعنی ارشاد بکفر و ترغیب بمحرمات و
مبتدعه بر خلاف کتاب و سنت مثل غنا و وجد و سکر و
ذکر خفی و جلی ایشان قل الله اذن لکم ام علی الله
تفترون در ریاض العارفین گوید بعد از بیان
ذکر که گفته طریقه اهل معرفت و سلوک ذکر و فکر است
اما فکر ایشان در نظر داشتن صورت مرشد است
بجهت جمعیت خواطر زیرا که تفصیل آدم عالم است مجملا
مراد م است ان اکرمکم عند الله اتقیکم برهان که
بعد از ائمه که بعد از ائمه اشخاص متقی گرامی ترین اند
علی هذا مولانا عبد الرحیم دماوندی و بسیاری از علماء
گفته اند که چون سالک بر بیت احوال خاطر به تفرقه
است نه صورت پیر را در نظر بگیرد که جمعیت خاطر

همه رسید الحدیث ان الله خلق آدم علی صورته و حضرت علی
ابن موسی الرضا در شرح سکینه قلبیه در آیه هو الذی
هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین فرموده که
السکینة ریح تفوح من الجنة لها وجه کوجه الانسان
و حضرت صادق علیه السلام میفرماید الصورة الانسانیة
هی اکبر حجة الله علی خلقه و هی الکتاب المبین الذی کتبه
بیده و هی الهیکل الذی بناه بحکمته و هی مجموع صور
العالمین و هی الصراط المستقیم الی کل خیر و هی الجسر
الممتد بین الجنة و النار حضرت صادق فرموده من لم
یکن له قرین مرشد یتمکن عدوه من عنقه تفکر ساعة
خیر من عبادة ستین سنة همین فکر است لو علم
ابوذر ما فی قلب سلمان لقد کفره همین معنی دارد
حضرت امام زین العابدین علیه السلام در کلام خود
بتصریح همین کنایه میفرماید رب جوهر علم لو ابوح

بانیل الی انت ممن یعبد الوثنا در خطبه نهج البلاغه

در فقره فانو منتقم منه علیا است بیا و از جمله لا تتم الصلوة

الا بخضوع القلب همه طمانینه لتثاب غلا صد کلا

انا انت تمکر الحیل فطرة الحقیقة بالکفر افناء حاصل

شود الشیء المعین و بواسطه الت کلیه محو مید حاصل

شود و هر که این حاصل نیست صاحب نبوة مطلقه را

قابل نیست او را قرب الهی نیست زیرا که مرشد ظاهر

عکس مرشد کلی است شعر مولوی باین اشاره است

چون خلیل آمد خیال یار من صورتش بت معنی

آن بت شکن تحقیق کرد فی ماده قطعه میفرماید بیت

در دل مومنان کند نازل حق سکینه سبق قرانی

کفت ایا، بدل علی صا نحوا از بهشت رفتوا. نام آن

باز خویش سکینه بود دل ما را سکینه از آن را معنی

او سیر و محبوبست همه بالطیفه پنهانی صورت او

عیان در نظر است هم جبر و جبر و جیار نی انتهی اقول
قال الله تعالی و مثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق بما
لا یسمع الا دعاء و نداء صم بکم عمی فهم لا یعقلون به
باین عناد و محادّه با خدا و رسول و ائمّه طاهرین تا چه
حد و اصرار ببت تراشی تا چه اندازه الم اعهد الیکم یا
بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدوّ مبین
وان اعبدونی هذا صراط مستقیم ولقد اضل منکم جبلا
کثیرا افلم تکونوا تعقلون هذه اهـ خداوند عزّ و جلّ
همه جا حکم میفرماید بفارغ نمودن دل از ادبار کما قال الله
عزّ من قائل و طهّر بیتی للطائفین و میفرماید الا
من اتی الله بقلب سلیم و لا تقولوا ثلثة انتهوا خیرا
لکم انما الله اله واحد سبحانه ان یکون له ولد انی وجهت
وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما
وما انا من المشرکین و حاجّه قومه قال اتحاجّونی فی الله وقد

عذابی ولا اخاف ما تشرکون اتخذوا احبا
رهبانهم اربابا من دون الله واذ اخذنا
بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله ودر احادیث
عامه وخاصه وارد است که خطاب بحضرت داو
رسید که خانه برای من فارغ کن که در ان ساکن
عرض کرد الهی تو بی نیازی از مکان خطاب رسید
منزل من قلب عبد مؤمن منست وبحضرت
المؤمنین علیه السلام عرض شد که بچه رسیدی با
یعنی این مقام بلند فرمود نشستم بر در قلب خو
نگذاشتم غیر خدا داخل قلب من شود وابجاعه
خدا و بندرا از خانه او بیرون میکند و هر یک
یک شیطان را بر عرش اعظم حضرت حق عز و
شانه و پیش او بکمال خضوع و خشوع منطو
که معنا ایاک نعبد وایاک نستعین است و

كمرا فكنند و باين ميخواهند تا فكر خدا از دل ايشان
بيرون شود زيرا كه بصريح قران در انسان از يكدل
بيش نيست و دو ضرر ان نتوانند جا كيرد قل افغير
الله تامروني اعبد ايها الجاهلون ولقد اوحي اليك و
الى الذين من قبلك لئن اشركت ليحبطن عملك ولتكونن
من الخاسرين بل الله فاعبد وكن من الشاكرين وما
قدروا الله حق قدره ونحو اينها معاصي در اول تفسير
دست پاي زده بلكه توحيد نمانند او بهره كه اين بت
پرستي را از اينقدر بپوشند ولكن از انجا كه باطل شدن
توحيد بشود هزار و يك باطل ميشود بيشتر اينها را
رسوا كرده و ظاهر نمودن دل اينها را از خالق و معبود
بحق ايشان و عكوف ايشان بر عجل ايشان را خوب
منكشف كرده قال رسول الله صلى الله عليه واله كل
مقصود معبود و كل معبود اله و در قران مجيد من اتخذ

الهم هویه و از اصطلاحات همین طائفه است که خداو
والد را بر محبوب اطلاق میکنند شعر سنائی مناسب حال
الیشانست ایهوا نها تو خدا انکنی وی خدایان تو
خدا از ار بلی ابو سعید مهنهٔ که از اکابر این طائفه است
واسم او فضل الله ابن ابی الخیر است یا انکه میگوید تصو
انست که انچه در سر داری بنهی و انچه در کف داری بدهی و
انچه بر تو اید نجهی و گوید مرد کامل انست که در میان
خلق نشیند و زن کند و داد ستد کند و با همه میر
و در یکدم از خداوند غافل نباشد یا از فکر
جهد و متوجه باو از خداوند تعالی برخلاف و
وجهی للذی فطر السموات والارض غافل میشود بر
تقدیس مستمر مشتاق که هرچه هست همه صورت خدا
بعینه همان کفر و عبادات عجل است که از صورت خدا
و منت الذین گفتند ان الله یحب ان یعبد علی کل صو

وجه کان

وچه گمان میکنی بقومیکه حق را قبول ندارند که سواء
علیهم أانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون ختم الله علی
قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم درباره انها نازل
شده است که از پیغمبر نیز قبول نمیکنند ای برادر فریب
مخور باکاذیب جماعت که مینویسند و میگویند
که ذم صوفیه در احادیث وکلمات علماء ابرار ما نیست و ان
عقاید را که ایشان مذمت میکنند ما نداریم که همان
عقاید خمسه را در همان کتابها خود شیخ ابلند دارند
و همان مشایخ که باعیانهم ائمه طاهرین وعلماء اعلام
تکفیر فرموده اند معتقد ند بخوبی ایشان و صورت و اسم
انها را در جمیع حالات از نماز اگر وقتی از ذکر خفی و
جلی فارغ شوند به نظر دارند و غیر ان در خاطر دارند
واشربوا فی قلوبهم العجل میگویند صورت قدم هر
قلندر را کو و نه مثنوی مثل گوید چون قلم بر دست

غلط اعتقاد لازم بشود بر اوفتاد و اینکه
که صوفیه زمان ما فهم میکنند که ماخوذ قره احوال حسین
ابن منصور حلاج دایم گفتن ... او شیخ سلسله
ها ایشان که بایزید بسطامی و معروف کرخی
و بایزید و معین حبشی من توابع هرات و ابو اسمعیل
عبد الله انصاری و غیرهم ممن صحت آرائهم و نفعهم
العقاید الرشیدة الحنفیة و ایضا میگویند طائفه ا
صطلاحی خاصی دارند که بدان اطلاع بران و تحصیل
آن در کلام ایشان متعذر است چنانچه گویند گفتگوی
درویشان بزبان مرغانست و از شان کسی داند
کش بوده سلیمانی و مولوی گوید اصطلاحی نیست
مر ابدال را کز آن نبود خبر اقوال را زیرا که شافهه
از ایشان تفتیش میکنم مقصود و بوضوح تمام تقریر
میکنند حاشا ثم حاشا بالکه سیدای کتابی اسلام و کفر

بخواهر کلامات والآخر آخرى وقاذف وزانی
لاطل دعای تاویل شبهه کند واد روا الحدود
بالشبهات در مقام شبهه است پس شبهه نکن واما
جواب آنچه استدلال این شخص آن با مر بودن
شریعت از احصا صورت مرشد پس اجمالاً آنکه این نحو
استدلال از طریقهٔ عقلا خارج و داخل در اقوال و
افعال مجانین بود بلکه بجهة آنکه دیوانهٔ دیگر این سر را
ارتجال نکند مرقوم میدارم که آنکه متقی کرامترین مردم
است صحیح است ولکن قول او و بعد از ائمه باطل است و غلط
چه ائمه نیز داخل در متقین میباشند و افراد کاملین آن هستند
ولکن متقی شامل جمیع نیست چه متقی کسی است که در
عقاید دینیه تقوی داشته باشد و از بی خداوند
شریک قرار ندهد و کلت بر اسمی از اسما موصوف کم
حقیقه همه چیز را حقیقه حکم الله تعالی و تقدس میداند

متوانجر هارا که مستقیم است دیگران یا خود یا افضل
خود را افضل از پیغمبر خاتم میدانند که چنانچه گذشت
چه جا امام و انبیا و ائمه در مقام پایین تر از خود می
دانند و استهزا با نبیا و شرایع انها میکنند و بعضی گفته
ملاشاه بدخشانی که در ریاض العارفین و غیره
از او مدح کنند و نویسد که با شیخ ملاشاه و رفقا
آکاه محب الله شاه میر لاهوری نسبت از سلسله قادریه
واجازه گرفت و در اندک وقتی ترقی کرده کامل
احوال شد و حضار شده بعد از رحلت شیخ خود در
کشمیر توقف کرده در دامن کوه ماران سه مقابل
سلیمان باغ و خانقاه بنا نموده در زمان سلطنت
شاه جهان علمای دهلی او را تکفیر کردند و لوای
قتلش برافراشتند پنجاه هزار بیت دیوان دارد و
در سنه ۱۰۷۲ [illegible] شد و از کفریات او بر وجه مدح از ریاض

اوربه که میکوید نظم ازاکه نماست بر سر ایمان جنک
او مؤمن زایمان او مراصد ننک مؤمن نشود تا
نشمارد یکسان بابانک نماز بانک ناقوس فرهنک
ومی کوید نظم شک نیست که اسم با مسمی مائیم مفهوم
تمام زشت وزیبا مائیم واین کفر او بعینه کفر
ممیت الدین وسائر صوفیه است که انا الله بلا انا
وسبحانی ما اعظم شانی ولیس فی جبتی سوی الله وبالجمله
بصریح کلام او سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم
لایؤمنون دربارهٔ ایشان واردست اکفتن زیرا که ما
از پیغمبر خدا قبول نمیکنیم زیرا که ما اهل عیانیم واهل
بیان وعیان مقدم است بربیان وبصریح کلام
خود کیفیت ذکر مبتدع خود را بر نماز ترجیح میدهند
که بنص پیغمبر ستون دین است وترک ان بکفر
مقابل با قتل هفتاد پیغمبر وهدم هفتاد کعبه است ولذا

الله اکبر زبان تأویل بکشد چنانچه صریح بحر العارف
است که صاحب این ملا عبد الصمد همدانی از اکابر
است میرزا رضا قلیخان متخلص بهدایت الله در
العارفین گوید وهو قطب العلما مولینا شیخ عبد
الصمد از اکابر محققین و احد محدثین بود و در عتبات
عالیات عرش درجات توقف نمود در خدمت جناب
مآب سید سند القاهر سید علی طاب ثراه تحصیل کرد
مرتبه پرهیزکاری و زهد و ورع معاصران او
مسلم داشتند و تخم اخلاص شرع در مزرع دل کاشت
قرب چهل سال در عتبات عالیات بمجاورت
گذرانید عاقبة الامر بخدمت جناب علی شاه اصفهانی
رسید و اراده او را اختیار و اجازه ذکر خفی کرد
و بتصفیه و تزکیه مشغول شد هم باجازه او چند
حاجی محمد حسین اصفهانی شتافت در صحبت وی

یافت دیگر پاره بکربلای معلی رفتند و ساکن شد
بحر المعارف را تصنیف فرمود گویند مکرر میفرمود
که عنقریب این محاسن سفید بخون من سرخ خواهد
گردید تا آنکه در سنهٔ ۱۲۱۲ در کربلا بدست وهابیان
شهید شد و عمرش از شصت متجاوز بود این بیت
از اوست زکعبه عاقبة الامر سوی دیر شدم هزار
شکر که من عاقبة بخیر شدم انتهی و چه خوب وصف
الحال او در این شعر بر زبان او جاری شده که قرآن را
بدهل و کعبه را بدیر معاوضه کرده و اما خبر بقتل او
یا بوزارت حاجی میرزا آقاسی اگر راست باشد با آنکه
صوفیه وضع و جعل حدیث را برای ترویج خود جائز
میشمارند چنانچه شهید ثانی در کتاب عایة الحدیث
فی شرح درایة الحدیث تصریح کرده مطلبی نیست چه
ریاضیات باطله هم بی اثر دنیوی نیست و استدراج برای

اهل ان چنانچه عارف محقق جامی در نفحات الانس وغیره فی
غیره بان تصریح نموده اند حتی صوفیه المب رجم الله از
کتب خود ش پس اینفرقه را باید مرقه گفت نه متقی
واما اخبار فضیلت انسان کامل وحقیقت انسانیه نور
از اعظم ایات حضرت عزوجل چه ربط دارد. بانکه باید
صورت شخص ضل را در حال عبادت پیوسته کار
خواطر مستمر داشت وحال انکه از حضرت رسول
صلی الله علیه واله روایت است که لا تنظروا فی بیت
ربی وحدیث انحضرت با طفلی که انحضرت را دوست
میداشت در ارشاد القلوب دیلمی مسطور است وفقره
نهج البلاغه بمیان اورد که اظهار فضل واطلاع خود کند
وبیشتر خود را رسوا کرده که مجانین بری مجوینید
از این نحو کلام واستدلال ومثل این استدلال
بایه سکینه امکس عرض سیم غیر حولان که نوا

عرض خود میبری و رحمت امیدائی واما حدیث حضرت
اما م جعفر صادق ع در تعیین مرشد پس فرمایشی متین
است که عقل و نقل او را تصدیق میفرماید قال الله تع
ولقد ترا ثما انت منذر ولکل قوم هاد و قال مولینا
امیر المومنین علیه السلم رحم الله امرء سمع حکما فوعی و دعی
الی ارشاد فدنی واخذ بحجزة هاد فنجی چنانچه خداوند
عزوجل فرمود ان الله یأمر بالعدل والاحسان و ایتاء
ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم
تذکرون و فرمود ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و
یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر واولئک هم
المفلحون و فرمود حکایت من اتبعنی فاندعنی واین جماعة
که بفحشاء و منکر بلکه کفریات دعوت میکنند پس مرشد
و هادی کیست که متابعت کتاب و سنت بخواند که حضرت
خاتم النبیین باتفاق امة در خطبه و بلغ فرمود دو چیز
عظیم الشان

علیہم السّلام را در میان شما میگذارم بعد از خود
که اگر بان دو عمل کنید گمراه نخواهید شد یکی کتاب
خدا و یکی فرمایشات اهل بیت و هر عاقلی میداند که
عالم بابد و در نزد فقها محدثین کامل شیعہ ست
که متمسک بثقلین و مثل سفینه نوح میباشد و
سفیان ثوری و حسن بصری و ابراهیم ادهم و ابی
هاشم کوفی و بایزید بسطامی و جنید بغدادی و سری
سقطی و عبد القادر جیلانی و معین چشتی مراتی و نعمت
الله کرمانی که تمام سلسلہ ہای صوفیہ اجازات خود را
بیکی از انها میرسانند جمیعاً منحرف از ائمہ علیہم السلام می
باشند و معروف کرخی که نزد انها معروفست در
رجال شیعہ نیز از ان ذکری نیست بلی در کتب شیخ بہائی
مثل اربعین و غیره بواسطۂ اختلاط امر حوم با عامہ
و معاشرت با هر فرقہ بوضعی و بملاحظہ حکم وقت کلام

ذکرهشود واز قدیم الایام بل بتمامی العوامات و
فضلا از خواص که از جمله ائمه طاهرین و ضعفا شیعه با
فقها کاملین فخام و محدثین اولی الاحترام بوده ا
انظروا الی رجل منکم روی حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرامنا
واعرفوا منازل الرجال منا علی قدر روایتهم عنا وزرارة
ابن اعین فرمود اجلس فی مسجد المدینه وافت للناس
فانی احب ان یری مثلک فی شیعتی وفرمود فجعنی
موت ابان و توقیعات لشیخ مفید و الصدوق و
صفار قمی از متواترات است وانکه صوفی وقت ادعا کرده
در تفسیر شول جازه معروفه فیما بین سلسله صوفیه
از زمان ائمه بوده و متاخرین از فقها از حسد انرا
انکار میکنند غلط محض است چیزی که بوده بالبدیهه
که خود میدانند و لکن میخواهند بر عامی از خود مشتبه
کنند امر را وبپوشانند از عوام کالانعام بلهم اضل

انحراف و تباین خود را با ائمهٔ معصومین تکفیر ائمه و
فقهاء اصحاب ایشان بوده سلسلهٔ کلابیه را و تحذیر
از مجالست ایشان چنانچه بعض اخبار در ابنیا (؟) گذشته و
از رسالهٔ ردّ حلاجیه که تالیف مرحوم شیخ مفید است
و قرب الاسناد و الصدق و اقتصاد شیخ طوسی و
کتب عماد الدین ابی حمزه واضح است ولی چه فائده بر سیه
دل چه سود خواندن وعظ نرود میخ آهنین بر سنگ
و لو اننا نزّلنا الیهم الملائکة و کلّمهم الموتی و حشرنا علیهم
کل شیء قبلا ما کانوا لیؤمنوا و لو ردّوا لعادوا لما نهوا
عنه بر بین حب ریاست دنیا چه کرده برادران یوسف
بسبب یک حرمت دادن پدر را از یوسف زیاده بر ایشان
چه کردند شیطان برای کوچکی که از حضرت آدم نکند
چه کرد قومی که بیست سال و زیاده موعظهٔ پیغمبری
شنیدند و دریا منبر نشستند چه کردند و کفی بالله

شهیداً اسمه

شهید اسمره ابن جندب از اصحاب پیغمبر بود سرکرده

لشکر ابن زیاد را اختیار کرد و برای قتل حضرت سید

الشهدا اباعمر سعد بکربلا شد چنانکه در شرح ابن ابی

الحدید وفتن بحار الانوار است بلکه بروایتی نوشتن

فتوی بوجوب قتل آنحضرت با بن نحو کدان الحسین

ابن علی خرج علی امام المسلمین یزید ابن معویه فیجب

علی کافة الناس دفعه وقتله و شریک او شد در این

شریح قاضی این فتاوی در ان فتاوی کشتراست

که یزیدیان بی ایمان بخواست اما انکه گفت که مراد

از تفکر یکساعت که بهتر است از عبادت شصت سال

فکر در صورت مرشد است افترای عظیم بر پیغمبر است

و داخل میشود در قول آنحضرت که ستکثر علی القالة

فمن کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار و در اخبار

صحیحه تفسیر آن از ائمه اطهار رسیده است مثل آنکه

بروی وبگوئی این ساکنوك یعنی تفکر کنی در بی اعتبار
دنیا تا سبب نقطاع توازتوجه بان واقبال تو بر امور
نافعه در اخرت شود واخبار در این معنی بسیار است و
کدام احمق از امت این پیغمبر روایت کرده که فکر در صور
مرشد عبادت است چه جای شصت سال عبادت بلکه
تمام امت از فرق شیعه و سنی و بلکه اهل ملل دیگر شهادت
میدهند باتفاق که این مخالفین دارد بالضروره
با ائمه محمد ابن عبد الله از جهت جعفر او رد و مدعی عبادت
بودن ان خلاف ضروره اسلام اهل مرشد و او از
بیرون رفته متدین بغیر ان شده مثل انکار عبادت بودن
صوم وصلوة واما انکه مراد ائمه بعلمیکه ظاهر نکرده
اند این بوده پس الا لعنة الله علی القوم الکاذبین قل
هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین خدا وند کفار ادرتم فرموده
بر متابعت ظن انهم الا یظنون این فرقه ضاله را بسین

کہ یا احتمال بلکہ ظن یا قطع بر خلاف صحبت میدانند
و دین و عبادت بلکہ معبود برای خود میسازند
پس چہ فرقست بین ایشان و عبدۂ اصنام نمیدانم کہ
امام زین العابدین کدام مرشد را در ذہن خود می
گیرد کہ میفرمود کہ اگر بگویم کہ از این علم خون مرا حلال
خواہند کرد و اینہا چرا اقتدا بآنحضرت نمیکنند کہ انرا
ظاہر نکنند و حرام بقول خود و استدلال خود مرتکب مے
شوند و آیا امیر المومنین کدام مرشد را در حال ایاک
نعبد و ایاک نستعین در نظر میگرفت کہ بزعم ایشان
قول آنحضرت کہ بل اندمجت علی مکنون علم لو بحت بہ لاضطربتم
اضطراب الارشیۃ فی الطوی البعید تا اشارہ بانست و
ہرگاہ ائمہ میفرمایند کہ باید ان علم مخصوص مکنون و
مسطور باشد این فرقہ دمداریہ از کجا بر ان مطلع شدند
و چرا انرا افشا کردہ ما ہذہ الحمقۃ ظاہر این فکر این طائفہ

که مخالف بالضرورة شرع وعقل است ای بیچاره فکر کن
عظمت واجب و کمال علم وقدرت او وتفکر در صفات
در صفات اولیاء خدا که بان برسد وسعة علم وقدرت
ورحمة وغضب بر وردکار چنانکه فرموده اند تفکروا
فی صفات الله ولا تفکروا فی ذات الله وایضا فرموده اند
ما عرف الله وما لله آیة اکبر منی چیز دیکر است ووقتی
دارد در حال نماز وتوجه بخداوند دلرا از توجه
بفکر در مطالب علمیه تا خالی نکند توجه ممکن نیست چنانکه
از آیه شریفه ما جعل الله لرجل فی جوفه من قلبین واضح
است مثل کاسه که هر چیزی تا پر شود آمدن چیز دیکر
ممکن نیست ومخصوص خداوند است لا یشغله شأن عن
شأن ونعم ما قیل جز الف وحدتش در دل درویش
نیست خانه تنک است دل جای یکی بیش نیست لا احد
دل عرش مطلق است براو استوای حق زانجا درست کن

یقیاس است و ای دل صورت محسوسه ابی جهل را مثلاً
به دل داشتن مثلاً با آنکه ذهن بالاتر چون در اول امر انس
بمحسوس دارد باز جهة جمع میشود غلط است چه درین خود
توجه بمحسوس است و هیچ ارتباطی باین که صورت حقیقیه انسان
محمد اگر خدا او نداست ندارد و اعتقاد حصول اتحاد بان
خلاف ضروریه اسلام و نیز کفر است مضافاً با آنکه از خارج
معلوم است چنانکه محقق قمی نیز در جامع الشتات بان تصریح
فرموده که ایشان خدا و مکو نیست که بان کم کم میکشانند
مرید را با آنکه مضل خود را خدای او اقرار کند و خطاب
در فکر با او کند چنانکه شاه نعمة الله که مخبر و مرشد کامل
طریقه ذکر و فکر است بزعم ایشان است کوید عالم عرض
جوهر حق اینست این است رموز مطلق بنیم بجواب
مجو تسید انا الحقیم بر حق تلویح و تصریح بان در کلمات
ایشان بسیار است و معروف است که خواجه در اوصاف

الأشراف بعض كفريات ابنجماعت را توجيه كرده چران
بافضاى زمان است مثل تقيه فرمودن وگفتن بهرون
ومامون با امير المومنين وشهادت درباره ابى بكر
وعمر كه هما امامان عادلان كانا على الحق اى امامان
من الذين يدعون الى النار كما قال تعالى ائمة يدعون الى
الى النار عادلان عن الحق الى الباطل كانا عدوان على
امير المومنين والاكتب اثرحوم مملو است از قدح كه
ابنجماعت كما لا يخفى على المتتبع واما طريق ذكر ايشان
بس ذكر جلى ايشان تماشا زار هو بيت ورقص وغنا و
شهقه وحركات سفيهانه بسيار دارد وغزالى در احياء
العلوم ميگويد غنا از قران خواندن افضلست با انكه
خداوند مومنرا وصف فرموده كه عن اللغو معرضون و
فرموده واذكر ربك فى نفسك تضرعا وخفية ودر كافى از
امير المومنين ع روايت است كه من ذكر الله عز وجل السر

فقد ذکر الله کثیراً ان المنافقین یذکرون الله علانیة و
لا یذکرون فی السر وقال الله یراون الناس ولا یذکرون
الله الا قلیلا و در عدة الداعی وغیره از رسول خدا
باین مراد ذکروا الله ذکرا خاملا قال الخامل قال الخفی واما
ذکر خفی ایشان وان نیز بعنوان خاص تشریع و بدعت است
مثل نماز بیع رکعتی و بوجا بونساج در اداء سنن بجای
اوردن آن خوب بود اگر منافی با شرعیات نبود و یقین
بر بدعت بودن و وضع آن در مقابل عبادات شرعیه
نمیبود واما آن وضع که با اجازه سید محمد وصورت
مرشد و اشرط میدانند که حاضر باشد در ذهن در
ان عین خلاف شرع وحرام بودن بلکه کفر بودن آن
عقلا ونقلا ثابت است واحتمال مفاسد دیگر در حصول صورت
آن هیئة ترکیبیه میرود اگرچه بخصوص ندانیم واز آنجهة
اسماء الله توقیفی ونیز عبادات تعبدی است حتی آنکه در

در کمال الدین شیخ صدوق وارد است که امام فرمود
یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک و راوی گفت یا
مقلب القلوب والابصار ثبت قلبی علی دینک و آنحضرت
فرمود خداوند مقلب القلوب والابصار است ولکن چنان
بگو که من بتو تعلیم کردم و در دعا قبل از غروب امام علیه السلام
فرمود لا اله الا الله وحده لا شریک له له الحمد وله الملک
یحیی و یمیت وهو حی لا یموت وهو علی کل شیء قدیر و
مقرون بان کرد بیده الخیر را حضرت فرمودند بیده الخیر
ولکن قل کما اقول الی غیر ذلک و قطع است که این ذکر را
ائمه طاهرین تعلیم نداده اند والا بزرگان اصحاب
و خواص شیعه باید در یک اصلی یا کتابی ان ذکر یا روایت
میکردند یا با ولاد و تلامذه خود تعلیم میدادند با
انهمه که اهتمام میفرمودند در نشر و تدوین امور دینیه
و امر بان میفرمودند اکتب وبث علمک فی بنی عملت و

وجه قل ره ملجات واوراد وادعیه از ائمه ع فقهاء شیعه
نوشته اند که کتابهای پرحجم از انها فراهم اورده اند حتی
سید اجل صاحب کرامات علی ابن طاوس ره مجلد کتاب
در دعا اضافه فرموده بر کتاب مصباح کبیر جدش شیخ
طوسی و ابان ابن تغلب و محمد ابن ابی نصر بزنطی و محمد بن
ابی عمیر و غیرهم از اصحاب ائمه کتابها در ادعیه و اوراد و
علاج وساوس نفس نوشته اند واز این ذکر مدعی
خبری ندارند و همچنین متبحرین متاخرین از جمله ثقه
مثل شیخ حر عاملی و علامه مجلسی و ابن فهد حلی و محقق
میرزا ابو القاسم که هیچ خبری از ان ندارند و منع از ان
و کفر دانستن نمره ان مجلسی در رساله سیر و سلوک
که در اخر عمر و وقت خود عملا و علما مرحوم داشته اند
بعد از ارشاد باذکار و اوراد شرعیه فرموده مو شک
مکن اگر ایمان بخدا و رسول داری در انکه اذکار وارده

انا ئمهٔ طاهرین ع بهتر است از او مراد فضیحه که تالیف
کرده انهار الحق فی بلیتان از جاهلین مبدعین که ترک
کرده اند اقتدا باهل بیت او و یکی شاهد بر بطلان و
کذب مذکر خصی انست که کسانیکه در طریق اجازه ان
می باشند همه مردمان جاهل متجاهل بفسق و کفر مسمی
باشند مثل شاه نعمة الله کرمانی من توابع هرات که علوم
ظاهری از سید جلال الدین خوارزمی و قاضی عضد
الدین نعامه اخذ کرده و بکوهستان کرمان امده و قبرش
در قریهٔ ماهان معروفست و مرادش شهاب الدین
احمد ولی دکنی ساخت و سنتش بصد و چهار سیال تاریخ
فوت او مراعات اسرار وجود و کل لفظ جنة الفردوس
کرهتند و شیخ اذری طوسی از او خرقه پوشید و حافظ
شیرازی بدر علامهٔ دوانی و علامهٔ شریف جرجانی خدمت
او مراد یافتند و بعض اشعار از او در وحدت وجود وا...

خدائی گذشت و از اشعار اوست نظم در بحر عالم
چون یکی دارندهٔ اشیاستی هر یکی در ذات خود بکتاستی
بی همتاستی جنبش دریا اگرچه موج خوانندش ولی
در حقیقت موج دریا عین ان دریاستی و محمد غزالی
سنی که نهصد و نود و نه رساله دارد بقول و اکثر
انها کفریات است واحیاء العلوم و کتاب المنقذ من الضلال
که طرائف و صاحب وصایا ستید بهمه معاصر جمله از ان کفرها را
ذکر کرده اند و بر اضلال وافزوده شده چون ملاقات
با ابو علی فارمدی کرد و برادر که هتر او احمد غزالی که کفر او
غنی از بیان و در رد وصایا و غیر ان مشروحًا عنوانست
و مرید شیخ ابوبکر نساج طوسی میباشد این دو شعر را
خوب ساخته بیت چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد
با فقر اگر بود هوس ملک سنجرم تا یافت جان خبر از
ملک نیمه شب صد ملک نیمه روز بجوی نمیخرم

واکر بخواهم بسط دهم کلام را در اثبات کفر سلسلهٔ اجازه
از توضیح و امتحان اکرداهم و طعن علماء کاملین خواهم
کرد بلکه عمر شهر بفراد چنین امری که اظهر من الشمس و
ابین من الامس است صرف کرده ام چه خوب فرموده شاه
صفی الدین اردبیلی رحمة الله علیه که مدت سی سال
بهدایت خلق اشتغال داشت صد هزار بلکه زیاده را
هدایت براه حق نمود که متابعت فقهاء شیعه فرمود
و میفرمایند ما از این ذکر نمرده چند از این فکر دراز
اهلها نشین چه رها زیر کرد بجهت خالی نبودن غیر بضیر
یک دو بیت از عارف زمان یعنی الحاج میرزا هادی سبز
واری ابن حاجی ملا مهدی السبزواری که هشت سال
در نزد ملا اسمعیل اصفهانی واحد العین و ملا علی
نوری حکمت دیدند و شرح منظومه با متن در حکمت
از ایشان است در منطق نیز بهمان رسید بیت و

در فقه از اول طهارت تا آخر حج منظوماً و منثوراً
و زیاده از سی سال در سبزوار درس حکمت گفت
و حواشی بر کتب ملا صدرا و غیره و شرح دعای جوشن
و صباح نوشت و رساله هدایت العارفین و غزلیات
دارد و والد شان ز علماء مقبول بود مینویسیم میگوید
بیت اختران پرتو مرات دل انور ما   دل ما مظهر کل
کل همگی مظهر ما   خسرو ملک طریقت بحقیقت قائم کله
از فقر تبارک زفنا افسر ما   و له شاهدان در پرده
مستورند ولیک ماه بی پرده باشد در نقاب
دیدیم اندر بزم میخواران شدی   هم تو ساقی هم تو
ساغر هم شراب   و له ایکه با نور خود نور خدا میجوئی
خویش بین عکس نظر کن بکجا می پوئی   و این بیت را
چه خوب گفته جز نور علی نیست اگر درک وبود با
غیر علی کیم سر کم بود   گویند دم مرا که علیرا بنام ا

ایکاش که هر دم دم مرهن بود و بدانکه ثامیدن اثرا
نذکر خفی بدانست که ذکر را سه قسم نمود مانند جهر
و ستر و خفی و اینه و روایت زراره عن احد الصادقین ع
دلالت بان دارد که سه قسم ممکن است قال علی ع لا یکتب
الملائکة الا ما سمع قال الله تعالی و تقدس و اذکر ربک
فی نفسک تضرعا و خیفة فلا یعلم ثواب ذلک الذکر فی
نفس الرجل غیر الله لعظمته در ریاض العارفین کوید و
ان قسم ثالث که قرار داده است که در نفس گفته شود
که خود نشنود ان ذکر خفی معمول بین مشایخ است و
ملح فرموده حق تعالی ذکر زکریا را اذ نادی ربه نداء خفیا انتهی
در عدة الداعی جمال السالکین احمد بن فهد حلی که در
خیمه گاه کربلا مدفون میباشد و قبله ذکار دارند و علما
بر تیارت انمرحوم میروند میفرماید بدانکه واجب بر تو
مراعات قلب تو هست و بر تو باکی نیست هر گاه تورا

به بیند یا مشهور بشوی هرگاه مطلب تو باطلاع انها و
عدم انها یکی باشد وخداوند میفرماید بر تو باد یا
باخفاء و بر من است اظهار ان پس تو فکر کن در عدم
فائده در مدح و ذم ناس و احتیاج تو بعمل تو در قیامت
پس ترک مکن عمل را بخیال انکه شاید مرائی باشی زیرا که
سرور باطلاع غیر بر عمل مطلقا ناخوش نیست بلکه هرگاه
در خود بان زیادتی نشاط بر عمل به بیند و غرض او این
باشد که او را تعظیم کنند و بحوائج او قیام نمایند پس
ان ریاست و عمل را از کفه حسنات بکفه سیئات نقل میدهند
و از درجات جنان بدرکات نیران و نیز مروی است ذکر خفی
افضل است بهفتاد مرتبه و غیر از ذکر جهر و سر ذکر ثالثی
است و ان انست که در نفس باشد و غیر از خداوند تعالی
کسی نداند و ورای این قسم قسم رابعیست که از همه
افضل است و ان انست که یاد کنند خداوند عز و جل را

اوامر و نواهی و اوامر ایجابی او رد و نواهی را ترک
کند بجهة خوف از خداوند انتهی و این فرمایش موافق
شرع است و کاری بذکر خفی و فکر باطله صوفیه ندارد برای
اشتباه کاری انها این کلام را در کتب خود ذکر مینمایند
غافل مباش و الله الهادی **فصل** در جواب از کفریاتی
که صوفی معاصر در کتاب مجمع السعادة که از اسم مقتضا
بر عکس نام زنگی کافور مجمع الشقاوة موسوم ساخته منها
در مقدمه کتاب گوید صنفی محب و صوفیند یا دیوانه
محض و با انها کنایی و خطابی نیست زیرا که صنف اول در
مقعد صدق عند ملیک مقتدر قرار گرفته و ثانی
ملحق بحیوان گردیده انتهی بدانکه این یکی از کفریات
این فرقه ضاله است که میگویند بعضی از تکمیل نفس خطابات
الهیه و عبادات شرعیه ساقط میشود و بان تأویل می‌کنند
قول حضرت حق جل و علا و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین

چنانکه محیی الدین عربی در تفسیر شریان تصریح کرده
و مثنوی وجود معاصر در جمله از مواضع که بعضی از آن
گذشت و این غلط واضح است زیرا که هیچکس بمرتبهٔ
انبیاء و اوصیا نمیرسد و مجذوب و عند ملیک مقتدر بالا
از خاتم النبیین و خلفاء مرضیین اثر و صلوات الله
علیهم اجمعین ممکن نیست چنانکه ایهٔ تطهیر که جامع ترین کمالات
است در بارهٔ ایشان دلالت دارد و در زیارت جامعه
کبیره در من لا یحضره الفقیه صدوق و مزار ابن المشهدی
وغیرهما من الکتب الصحیحه وارد فبلغ الله بکم اشرف محل
المکرمین واعلی منازل المقربین وارفع درجات المرسلین
حیث لا یلحقه لاحق ولا یفوقه فائق ولا یسبقه سابق
ولا یطمع فی ادراکه طامع و مواظبة انها بر اداء تکالیف
و خوف شان معلوم است تا بچه حد بوده و خطابات
و تکالیف مختصه به نبی در قران حمید مجید بسیار است

وسائر خطابات مشترکه نیز بالعضر وبزه من الذین انها
شامل است فانکار ذلک خروج من دین خاتم النبیین
وتدین بما جاء به الشیاطین وچگونه چنین جاهلی قائل
ارشاد است ذات نایافته از هستی بخش کی تواند
که شود هستی بخش پس صحیح آنچه زیست که در اول
کتاب شریف کافی است که مردم دو قسمند اهل صحت
وسلامتی و ایشان مکلف میباشند و اهل مرض و
زمانه که تکلیف ندارند فاتقوا الله یا اولی الالباب
ومیدانند که هیچ کافری از هیچ پیغمبر یا امامی نقل نکرده
که چنین امری بخلق برسانند ومن یشاقق الرسول
من بعد ما تبین له الهدی ویتبع غیر سبیل المؤمنین
نوله ما تولی ونصله جهنم در فصل ششم از باب پنجم گوید
وقوه اوامر بکمال رسد وعبودیت بنهایت رسیده
اغاز ربوبیت نماید وتقوی باخر رسیده هشر حمن

برای انسان حاصل گردد خود ثنا گفتن زمن ترک
ثنا است کین دلیل هستی و هستی خطاست و در فصل
پانزدهم از اینباب گفته که کفر اقسام دارد تا انکه یا کفر
شهودی و منفک از ان بیا کمند یا کفر تحقیقی است و
منفک از این قلیلی از انبیاء و اولیائند انتهی کلام مرید
ماعلیه فیه ببین که اکثر انبیا و اولیاء را کافر دانسته که
انها را معتقد باحق نشده اند محتاج بعبادت خالق خود بوده
اند از کفر نمیت لدین و غلاة بالاتر فتبین هنیئا للمعتقدین
به منهاد در فصل سوم گوید یا رهی تو بجانب خودت باشد
و فکرت این باشد که تو مقرب خدا شوی یا مرضی در
پیش خدا باشی یا صاحب کشف و شهود و اطلاع بر
مغیبات شوی بدانکه این دانائی تو در دست نفس و
شیطانست و ترا از راه برده یا بخلق یا بخود مشغول کرده
و انانیت را معطل و مهمل گذاشته و مکر کرده ابتدا

بالقاطمی از ان جمله کفته اکر قرب خود را بسوی حق خواهی
یا مرضی بودن نفس خواهی تو در عمل شرکی و خود را
خواسته نه خدا را و عملیکه در ان عمل ثواب خود را خواهی
یا غیر خواهی باشد ان عمل مقبول خدا نیست و کفته قرب یکه
در ایات و اخبار مذکور است ان قرب حاصل است که علة
عمل است یا قربی است که غایة عمل باشد نه قربی که علة
غائی باشد و این مطلب با مربوط نا معقول را در فصل ۴
ان باب سوم شرح و بسط داده و کفته ان قربی که در ایات
واخبار است قربی است که جملهٔ موجودات در حرکات و سکنات
خود طالب ان قرب بند در انسته باید دانسته و مکلف مامور است
که ان قرب اکر بعد از نفس و علاؤق ان است طالب با شی
نه انیکه قرب خدا را برای خود خواهد بلکه قرب خدا را برای
بیخودی خواهد یا ان قربی است که بقصد ذاته الانسان را
حاصل شود یا ان قرب حاصلی است که بسبب عبادت نه غایة

عباد و باز در فصل اول از باب سوم گفته اگر منظور از
عبادت جهتی از جهات دنیا یا جهتی از جهات عقبی باشد
معبود او همان جهت خواهد بود و این شخص مشرک یا
کافر خواهد بود بلکه بدتر از بت پرست است انتهی راغم
انف ابلیس گویند قبل از اطلاع بر کتب این نامرد گمان میکردم
که باید بی سواد محض نباشد پس یافتم که خیر مطالعه میکند
کتب صوفیه را و مراد آنها را نفهمیده یک نامعقولی در
قالب میکند و بدست رعاع همج میدهد یصغون
الی کل ناعق ببین تو را بخدا اگر هیچ سفیهی گوید که
قربتیکه مکلف باید آن را بعمل بیاورد قرب حاصل است
که سبب واداشتن بعمل شود یعنی باید عبادت کننده
از اشخاص مقربین باشد نه تابعین شهوات نفسانیه
و علائق جسمانیه تا انقربها و را وادارد بر آنکه عملها
بجا آورد بدون قصد قربت نه آنکه حصول قرب را غایت
عمل قرار بدهد

عمل قرار بدهد و آیا ممکن است که گفته شود در قول
خدا تعالی که و یتخذ ما ینفق قربات عند الله و صلوات
الرسول الا انها قربة لهم که قربة و صلوات الرسول یعنی دعا
رسول غایة انفاق ایشان نیست بلکه پیش از انفاق
بوده یا آنکه در آیهٔ شریفه انما نطعمکم لوجه الله نمی
توان گفت بلکه حق آنست که مشهور علما امامیه گفته اند
و آن آنست که اگر عمل از برای ثواب آخرت و امن از عذاب بجا
آورد صحیح و مقبول است زیرا که خداوند در قرآن مجید
مدح فرموده آنها که اطاعت میکنند خدا را برغبة و رهبة
و من یرد ثواب الدنیا نؤته منها و من یرد ثواب الآخرة
نؤته منها و سنجزی الشاکرین و فرموده و منکم من یرید
الدنیا و منکم من یرید الآخرة و مفاد احادیث نبوی
متواتر بین الفریقین که انما الاعمال بالنیات و انما لکل
امرء ما نوی بر همین است و حدیث قسمت عبادت باقسام ثلثه

و نامیدن این قسم را عبادت اجزاء و فیما الیک فیه اشکل
قرار داده اند قسم اول هم دلالت صریحه دارد بر مدعی اما
چنانچه شیخنا البهائی در اربعین تصریح بان کرده و کل
شیخنا المرتضی فی کتاب الطهارة وغیرهما پس ببین چه
قدر از کتاب و سنت بی خبر است و از اینجا میتوان تصدیق
کرد آنچه را که بعض ثقات ذکر کرده اند که تفسیر از خود
این صوفی نیست بلکه از ابن خطه قدیمی یادم و انرا
صوفی دیگر مبدعی نوشته و این فقیر دست از معانی
و علوم تصوفیه ابتمش رواج داده و مضامین از نفهمیده
دیگ شاهد بر آن انست که تحریرات و مراسلات
او را خود احقر دیده ام بسیار و نامربوط میتولید
عرض اطلاع برادران دینی است که گول نخورند
و از جاده مستقیمه منحرف نشوند کانا لو اعلیهم السلام فی
مدح الفقهاء وکم من قتیل ابلیس احوه ممد انم سیمی

وائمه طاهرین

وائمهٔ طاهرین دم حرکه را بوده اند که یکی بابی میشود
وادعای الوهیة میکند و نامعقولها مینویسد ذن
بچهٔ مرده را بخنده در میاورد و میگوید یک فقره از این
کتاب من بهتر است از تمام کتب الهیه و اگر بخواهم همه کتابها
در یکحرف می گنجانم و یکی شیخ میشود و مینویسد که اگر
کسی ذات خدا را خالق بداند کافر است باجماع علما
و خداوند معبود نیست و همچنین نبی و امام و اگر رسول
کسی که معبود کیست و ما عبادت برای که میکنیم میگویم
مصلحت در اظهار نیست و مع ذلک اسم ان کتاب را ارشاد
العوام می گذارد و می گوید ائمه زنان پیغمبر بند و
اگر امام حسین شهید نمیشد برای گوسفند چرانیدن
خوب بود و باز ادعا میکند که مطالعهٔ کتاب من افضل
است از قران خواندن و شیخ احمد و سید کاظم همه ما
کان و ما یکون را از قران می دانستند و تصدیق می

کند سید کاظم را در کفر بکید در اواخر شرح قصیدهٔ عبد
الباقی افندی بغدادی مینویسد ان احمد همان احمد
مبعوث است که ان وقت باسم زمینی که محمّد است
امد و علوم زمینی او را و در عالم کربرد مکاملتر شد
باسم اسمانی و علوم اسمانی او را و بهوا زنجهة علوم او فضل
است از علوم محمّد و مع ذلك در مسائل بسیاری الفت کنید
با شیخ مثل اینکه میگوید که ملاقات بنجاست نجس
نمیشود خلافا للشیخ احمد فی شرح تبصرة العلامه و خود
در ارشاد تصریح میکند بمخالفة او با شیخ و سید در مسائل
و مردم را باثبات امثال خود میخواند و رسالهٔ در حجیة
مظنه می نویسد با انکه تمام ان اثبات عمل بظن است
را نسداد باب علم و میگوید حمل مطلق بر مقید از قواعد
مستحدثه است و بیجا است الی غیر ذلك من کفریاته و هرزهاته
مما یکشف عن صفر کفیه و دیگری صوفی میشود و عبارات

بقصد قربت را باطل از بین میبرد و بت پرستی را در عبادات
که اعضا صورت مرشد باشد در عبادات رواج میدهد
اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون لیبک علی الاسلام
من کان باکیا فقد هدمت ارکانه و معالمه و قرب بعضی
دوری نفس از علائق اگر برای رضای خدا هست که کرده
علی ما فرمشد و واقع شد در انجیل از انکر رهبانیت و لا رهبانیه
عمل مطلوب شارع نشد و صرف خودش شد و قرب حاصل
نه شد هم غلط و نامعقول است کما لا یخفی رسولان نیز تحصیل
رضای خدا را در نظر داشتند چنانکه حضرت موسی گفت
و عجلت الیک رب لترضی بلکه امیر المؤمنین ع گفته که
ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک است درسوا
و قنامه‌ها خود مینوشت لیصرف وجهی من النار
اگر کسی اخلاص در عمل که لازم است همان امتثال امر به
قرار داد که عبادت اخیار است ان اعلی درجات قربست و لکن از

همه مردم از همیشه نه دیدیت با کرده امیر المؤمنین و اولاد
طاهرین او است و کار مربا بند و حق فتح نیست از ابو قبر
طمع نباید کرد و ربط بکلام این بی سواد ندارد با آنکه
رضای خدا که غایة الغایات است نیز بجود بنده راجع
است چه معنای آن معامله با بنده است برضا و الا
خداوند عز و جل محل حوادث نیست محتاج نیست انتهی
فصل هشتم از باب دویم کوید میراث انبیا را صحف و دفاتر
و افواه رجال تحصیل نتوان نمود بلکه رسوم تدریس
و تدریس مانع ادراک علم امی و لدنی است و حجاب بزرگیست
شعر مانع ادراک است بمحال او قال خونی بخون شستن
محال است فمحال انتهی اقول بی بردن بمطالب قرآن مجید
و کتب سماویه دیگر و علوم انبیاء همه از صحف و افواه رجال
بیراه درس بوده و تامین را درسیها درس از آنست و
حضرت رسول و ائمه طاهرین ع تحریص بسیار بر نوشتن

پیغمبر بود چنانکه کتب اربعه وسایر اخبار معتبره پر است
و پیغمبر ص فرمود که دواة و شانه بیاورید که بنویسیم
برای شما چیزی که گمراه نشوید و خرابی ازان شد که
عمر نگذاشت و منع کرد از نوشتن در صحیح بخاری در باب
کتابت علم وغیران دلیل آورده بر رجحان کتابت ردا
علی امامه عمر ابن الخطاب و باز ایشان ترویج کرده فعل عمر را
و تصویب آن نموده با آنکه ائمه ما فرموده اند که خلاف
انها را بگیرید زیرا که خداوند رشد را در مخالفت ایشان
قرار داده فرمود اکتب وبث علمك في بني عمك و نیز
فرمود اجلس في مسجد المدينة وافت للناس فاني احب
ان يرى مثلك في شيعتنا و آيات و اخبار در فضيلت طلب
علم و تعليم از همه شاهد ما است و سؤال استعدادی
و تعلیم اشرافی که تاویل بآن کرده غلط است و واضح
است که آیات و اخبار امر میکوید و عمل خود این بیچاره

عامی هم مخالف است با قول او کبر مقتاً عند الله ان تقولوا
ما لا تفعلون تفاوت است که درس و نوشتن او
ترویج کفریات و طامات ممیت الدین عربی و سفیان
و قونوی و حلاج و بایزید و امثال اینها از محرفین
از ائمه است و ماذا بعد الحق الا الضلال و منها در
فصل دهم گوید اثر صحیح که تفسیر حجابست مقام تحقیق و
یافتن نمونهٔ علم در دل و نص صریح انست که ببرهما
که این ایه را تفسیر اینست مطلقا یا نسبت و حکم خدا چنین
است مطلقا و نسبت بهمه کس یا نسبت بتو و اگر غیر این باشد
عمل برأی و قیاس باشد اگرچه نص صریح بیدار دنیه
این غلط است در هر دو فقره اما فقرهٔ اولی که میخواهد
با واصلاح کفریات و بلند پروازیهای ممیت الدین و
مقلدین او را از امثال خود بکند فلا یصلح العطار
ما افسد الدهر و هر کافری هم در آنچه میگوید همین
ادعا را میکند

آن عار امیکند می بینی که ممیت الدین عربی در فصوص
فرعون و(هر کسرا) خدا میداند و میگوید موسی جاهل بود با
نکه خدا دوست دارد که در هر صورتی عبادت کرده شود
و او اینجهة منع کرد از عبادت گوساله الی غیر ذلک من الکفریات
والهذیانات و باز میگوید جمیع انچه در اینکتاب نوشتم
از پیغمبر است و بامر انحضرت آنرا نوشتم واما ثمرهٔ ثانیه
که غرض او ابطال طریقه فقهاء اعلام است که تابعین
ائمه انام میباشند که فرموده اند علینا القاء الأصول
الیکم وعلیکم برد الفروع و عمل بعمومات واطلاقات را
بدون تصریح باطلاق یا خصوص رکنی از اخترع وانرا
قیاس دانسته لیس از اجماع علماء اعلام و طریقه مستند
بدلالات ائمه انام واصحاب کرام ایشان بیرون رفته و دعوی
وحی سوای خود داده نظم ناموس عشق و رونق عشاق
بردند از عیب جویان و سرزنش پرهیز میکنند خرقلب بتره

هیچ لذتی حاصل نشد و صنوبر باطل در این خیال اکر اکسیر
کند کویند مرد عشق مکویید شنوید مشکل حکایتی
است که تقریر میکنند بدینها اندر رفتن کار بکرنده ابنای
خود فروشان بکوی می فروشان راه نیست بیچاره را
حب جاه و مال کور کرده حیا نمیکند از علما که بر مقامات
و ترهات او مطلع خواهند ع یا سخن سنجیده کو ای مرد عاقل
یا خموش ع تو سیاه بی بها بین که چه در دماغ دارد
منهیا در فصل سیم هم بلکه در جمله احوال الرا با
دل شیخ مربوط ساخته که معنی مرابطه مامور این است
که هیچ وقت از یاد شیخ نشود پیوسته مراقب شیخ و
صورت او باشد انتهی این بت پرستی و کفر صریح
است و دل بندکان خدا را که عرش الرحمن است
از یاد خدا غافل نمودن و منزله شیطان قرار داده است
و بان کفتند که صورت شیخ اسم خدا است و شیطان

فرصت طلب است

فرصت طلب است تا بنده خدا را از اسم خدا که رادع

است غافل دیدا ورا بوسوسه اندازد انتهی این خود

وسوسه بزرگی است لیس فوق لعبان فریبه بدبین

چگونه شیطان تابعین خود را اخر سوار ریش میکند

و بزبان ایشان میدهد که شعر کنند و بگویند کما

فی المثنوی بیت چون خلیل آمد خیال یا من ظاهرش

معنی آن بت شکن و عجیب نکرده فصل ده و یم از باب

ششم استدلال ورده براین که تقید باحضار

صورت مرشد باشد در نماز وغیرها یکونوا مع

الصادقین و کلام الرفیق ثم الطریق و اخبار نشستن

در حضور علما فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا که فکر ترتیب

شریعت مقدسه ایشان را بمرض مالیخولیا مبتلا کرده

تا خزی دنیا و عذاب آخرت هر دو بر ایشان جمع شود فی مثل

این استدلال است استدلال بحدیث فقه الرضا که خلاصه

مفاد ان توجه ببعض ائمه معصومین است و توسل
بایشان برای قبولی عمل کما فی الدعاء اللهم انی اتوجه
الیک بنبیک نبی الرحمة و ورد و اقدمهم بین یدی
حوائجی لهذا اجماعا نوری در کتاب مستدرک الوسائل
در باب نیة میفرماید اینحدیث هیچ ربطی بمدعای کلاب نار
از صوفیه ندارد منها گفته چون بدر خانه عالم رسید
در نزند و انتظار بکشد و صورت بر حالت مذلت گذارد
و روا نیست در پیش غیر عالم زمین بوسیدن و بر خاک
افتادن انتهی این هم تشریع و بدعة است و هر بدعتی
ضلالة است و هر ضلالتی در آتش است صاحب آن
چه اگر سجده برای خدا است در همه جا است و اگر برای
شیخ است بعنوان خصوصیة مثل صلوة ضحی تشریع
است و حرام منها در فصل اول از باب سوم گوید خیال آنکه
نور ضعیفی خالی از حقیقة نور نیست هم چنین اشیاء
وجود خالی از حقیقة

وجود خالی از حقیقت وجود نیست و اینست معنای آن
حکما و عرفا که گویند فاعلیة حقیقی بتشأنست نه بنحو
فاعلیة بتاو بند و اینست معنای قول ایشان که گویند
بسیط الحقیقة کل الاشیاء ولیس بشئ من الاشیاء
تو بکجهزی ولحظه بین قراری دلیل از خویش
دوش تو بداری یعنی حال واجب نسبة بمرتبه
ذاتیه از وجود حال نفس و قوی است بحیث یصح
ان یقال النفس کل القوی ولیس بشئ منها و درین
فصل نیز گفته منقمة غلاة و مسیحیین و عبادات کنند
کان عناصر و موالید و ارواح طیبه و خبیثه از این
جهة است که اینها مظاهر و صفات مستقل و
حجاب حق قرار داده اند و اگر بنحو چنین بودی که اینها
مظاهر حق و آیات و اسماء حق تعالی شانه میدانستند
و عبادت میکردند البته مذموم نبودند اینها بلی

تقریر این احمق میمون همانکه هموار کنند برخی بالصوفیه
که اقرار بعبادت کنند بانکه زمین را پیش تر او بو
سند و سجده کنند و در این مطلب تابع محیی دوله
شیخیه نیز با او متفقند و میگویند باید معبود خدا
و رسول و ائمه نباشند زیرا که شناخته نمیشوند
بلکه ما باشیم و میگویند کسی که جز کسی را اینها او را
کند خدمت و عبادت انکس کرده و این همان کفر محیی
الدین عربی است که در فصوص الحکم میگوید فرعون
در دعوای خدائی صادق بود ولکن در انکه مخصر در خود
میدانست کاذب بود و میگوید فرعون با ایمان
مرد و هرون که منع نکرد از گوساله پرستی از این بود
که میدانست که ان الله یحب ان یعبد فی کل صورة و موسی
جاهل بود ولیکن اعتقاد انست که مقصد خدا
در انست که در هر صورتی عبادت کرده شود با هرون

دعوی کرفت ومنع کرد از کوساله پرستی سبب

ان بود که میل انسان الی باانکه تومیل نمی کنی که هرون

عنده یکراوه خداوند کار موسی را در مقام

حقانیت ومدح در قران مجید حکایت کرده وبین

کافرانرا نمی پسندند وعبادت هرچیز را بعنوان

مظهریت جائز وحلال میشمارند هیچ معارضه با قران

ودین ازاین بالاتر باشد اکر بانها بکوئید که شما

درحقیقه باغایه خودپرستی هستید وامتیاز بجدود

ماهیت است که عدمی است البته بدشان خواهد

امد کما قال علاء الدولة السمنانی فی حاشیة الفتوحات

فتبا لهم وتعسا قل هل انبئکم بالاخسرین اعمالا الذین

الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم

یحسنون صنعا منها در فصل هفتم از باب سیوم

در مسئله بدا کفته که جمیع انبیاء ارباب مشاهده

خود اقرار میداشتند که ترك تقدیر اوّل وابداء
تقدیر دیگر است در عالم غیب امّا کیفیة او را
بدانند بتحقیق که نقص وجهل وعجزی بر جد ائمّه
نیاید خاصّة عبد المطّلب بود اشهی این غلط وکفر
است وخود از ابراهیم وموسی وعیسی علیهم السلام
اعلم وافضل دانستن است زیرا که میگوید که من
وجهش امیدانم وانبیاء ندانستند چنانچه ممیت
الدّین در فصوص ادّعا میکند که من معراج رفتم
وانبیاء را مسائلی تعلیم دادم وایشانرا کامل کردم
بعد از موت ایشان وبعد از انبیاء در فصوص بیان کرده وجه
بدانکه گمان کرده او میدانند وانبیا نمیدانسته
اند بانکه محقّق کرده باید دانست که بدون استعداد
وقابلیّة میدهد خداوند چیزهای میباشد که با
استعداد است واستعدادات حالات عالم کبیر مثل

خيالات عالم صغير متفاوتست و باز ميگويد اين مسالهٔ
باين طور نميدانستند باين جاهل ميگويم بلی هيچ حقی
بنا زيبا و بانبيا چون نسبت متابعت كرده غزالی در احيا
العلوم فی الجمله كه ميگويد فعل خدا مثل فعل سباع و
درندگانست كه ميدرد كه ميخورد كه ميدرد و هيچ باك ندارد
كه خوبست يا بد است كار او ای نادان در امامت
حضرت موسی كاظم و حضرت امام حسن عسكری تصريح باين
صحيحه وزيادت است كه بدا واقع شد يا امامتی الخدا و الله
عز و جل بدون قابليت و استعداد ايشان داد و اما تجويز بدا
مثل فعل سبع كه غزالی گفت تا آنكه تعالی انبيا همه عليهم
بدبا بود نه معنا صحيح ان نه مثل يهود كه گفتند ان
الله تبارك و تعالی قد فرغ من الامر بلكه كل يوم هو
فی شان و يمحو الله ما يشاء و يثبت قال الصادق ع ما بعث
الله نبيا قط حتی ياخذ عليه الاقرار لله بالعبودية و خلع

الانداد وان الله عز وجل يوخر ما يشاء ويقدم ما يشاء

وسائر اخبار بداء مثل عدم موت عروس كه حضرت عيسى خبر داد

وعدم موت يهودى كه حضرت رسول خاتم خبر داد

وغير ذلك اينها همه مقرون بعلة وحكمة بوده اند كه

خداوند بسبب علت انها مقدر فرموده بمثل بشنى كه

صدقه كرده دادند بانها حيوة دادند بلكه فرموده

بدانست كه مجاز است اين لفظ مثل الله يستهزئ بهم ويمدهم

وخير الماكرين ويد الله ووجه الله يعنى ظاهر مى شود بر

خلق چيزى كه ظاهر نبود مثل صدقه دادن عروس

در علم خداوند عز وجل بود ولكن مطلع نفرموده بود

بر ان خلق خداوند را و ان اسباب موجوده مقتضى موت

بود واينست معنى كلام امام محمد باقر [illegible]

الضياء البداء منزلته في التكوين منزلة النسخ في التشريع

الى قوله قدس سره ولا بداء في القضاء ولا في النسبة الى جناب

قدس الحق والمفاوز فالمحنة من ملائكة القدسية و
فی متن الدهر الذی هو ظرف مطلق حصول الفانی والثبات ا
الثبات و وعاء عالم الوجود کله وانما الابد لی فی القدر و
فی امتداد الزمان الذی هو انو النقضی التجدد انتهی کلام
زبدة اکرامه فصل محمود شبستری که قریه ایست در هشت
تبریز بمسافت هشت فرسخ ود رعهد دولت الجایتو ا
سلطان ابو سعید خان در تبریز متبع بود و تلمذ او
اول بار بشیخ خود بهاء الدین یعقوب تبریزی نوشته جوا
همده سؤال منظوم از سید میر حسینی هروی بنظم
وبعد بر آن افزوده وشروح بسیار بر آن نوشته اند بهتر
از همه مفاتیح الاعجاز شیخ محمد لاهیجی نور بخشی است
در اینجا گوید تو می گوئی مرا خود اختیار است تن من
مرکب جانم سوار است نداند کین ره آتش پرستی
همه این آفت شومی ز هستی است کذا سیبی اختیار ا

اینهمه جاهل کسی را گو بود بالذات باطل چه بود حق نیست
یکسر هم چه نابود نگوی اسفیل زنگاور مؤمن شناس
اندر همه جا مندرج خویشتن پای هر آنکس را ز حد
غیر جبر است نبی فرموده کان مانند کبر است چنان
کان که بزبان امر من گفت مرا زبان و احمق او
من گفت بما افعال را نسبت مجاز است نسبت خود به
حقیقت لهو باز نیست مقدر گشته پیش از زمان این
برای هر کسی کار معین خواب کبریا لا ابالی است ما تق
از قیاسات خیالی است چه بر دانش راز الهی بر ما اهل
که این یک شد و محمد وان ابوجهل کسی گو با خدا
خدا چون وحی گفت چه شرابی حضرت شرع ناسزا گفت
خداوند همه در کبریا کراهت که اراده بر از اضطرار نیست
لا اریاختیار او گشته مامور زهی مسکین که شد
مختار مجبور وهمچنین ملای روم علیه رحمه در جای دیگر گوید

که حضرت امیر المؤمنین ابن ملجم لعنة الله فرمود الت
حقی فاعل دست حق چون زنم بر دست حق دام
دق و توحید ائی که در این مذهب نحو ابطال شرایع و
ادیان و ثواب و عقابست و میخواهند بتوجیهات
غیر وجیهه کفر خود را بر علما و فقها و تابعین شریعة شامل
ولکن نمیتوانند و اینمذهبی اتابعین بنی امیه برای تقرب
بانها و آسان کرد انید محرمات و نکاح محارم را بر انها جعل کردند
و قلندران تنبل و کاهل تابع هوا و هوس و بیکانکان
غافل از حشر و بعث ایشانرا متابعت کردند مجهند طرد
کلات بیکر اجازه شرط کردند و اینرا خوب کفته است
همان محمود نام چه شیخی و چه بیک این چه قید است
چه جای زهد و تقوی این چه شیک است اکر بیکی تو باشد
سرکه و مه بت و زنار و ترسائی تو راه بر و ابو علی ابن ابراهیم
معروف بد شقیق بلخی که از تابعین و خلفاء ابراهیم
است و از اوا سلم

است و از او اسلم است و محمد اصم مرید اوست از سلسله
شطاریه و در سنهٔ یکصد و هفتاد و چهار در ماوراء
النهر به گناه و رفض و تشیع کشته شد گوید صوفی که خرقه
رو غزلش با زار لیست کر بهیه نفقر زند خوب کار لیست
در خواهش طمع دست او جباند هر بخیه و رشته ریش
بت زنار لیست و صوفیهای زمان ما اکثر همه را از کرهانشا
ن تا قهستان دیدیم و ظاهر و باطن انها را فهمیدیم بغیر
از تسخیر احمقان و طلب علف و نان غرضی از ایشان نیافتم
و جاهل بمسائل و احکام و بی قید در صلوة و صیام
باشند و همین طور شهادت داده عالم ربانی محقق
در حق صوفیهای زمان خود از نور علیشاه و مشتاق
علیشاه و امثال ایشان که عالم فقیه همدانی اقا محمد علی
کرمانشاهی حکم بکفر و قتل ایشان کردند و از این صاحب
بستان السیاحه که قلندریست عارا اجتناب کفته و از
جمیع علماء

جمیع علمای نجف اشرف وکربلای معلی نیز چون مرید
نور علیشاه اصفهانی است که مدتی در عتبات عالیات
سقائی میکرد و فقها خیال قتل او کردند پیش احمد پاشا
حاکم بغداد رفت واز انجا بموصل ودر سنه ۱۲۱۲ وفات
یافت وگذشت عبد الصمد همدانی مرید اوست ونور
علیشاه ولد فیض علیشاه طبسی است وفیض علیشاه
که والد فیض است مرید سید معصوم علیشاه هندی
میباشند که او را علیرضا دکنی برای اضلال بایران
فرستاد واز سلسله نعمة اللهی میباشند عاقبت سید
معصوم را علمای عراق کشتند ومظهر علیشاه اصفهانی
ومفقود الاثر شد ظاهر آنست او را بنی علماء حقه ملة
محمدیه کشتند قطب الدین شیرازی که اسم او سید محمد
است ومرید شیخ علی النقی اصفهانی بود وسید محمد یحیی
وشیخ احمد احسائی وملا محراب جیلانی از او اخذ کرده اند

قصیده شقشقیه سقوط تکالیف از قطب بیان ذکر کرده در انجا

که گفته بلا عمل لا ینجی ان الهدی الا اذا اعتبقا والقطب الذی

له علم ولا عمل لکن برحمته العلیا فقد وتقابس ز انجمله بر

می یابی که این فرقه از فرق طرفه مقابل دین پیغمبر و آل معصومین

او میباشند و موی حمله شریعت ظاهره بطمع ریاست باطله

و فراهم آوردن اسباب ترفه و تنعم برای خود و متابعت

احمقان ایشان را برای انکه اسباب اسودگی و هوا پرستی

برای مردم فراهم میاورند چنانچه متابعت کردند تنبلان

و کسلان و راحت طلبان و افسار شریعت انداختگان سید

محمد شیرازی علی بن میرزا رضا معروف بباب را که اختراع کرد

برای طمع در ریاست دو روزه بدترین کفرها و الحادها را نص

بدانکه چندی قبل مردی از اهل شیراز موسوم بمیرزا علی محمد

ابن میرزا محمد رضا بزاز قلیلی پیش سید کاظم رشتی تحصیل کرده

از ابن سن اجزا اشا مید و قدری هم ریاضات باطله توقع

تسخیر شمس عمر بحث خود را صرف کرد در آفتاب کرم
بو شر بسر او بهم امد چون بسیار طالب جاه و ریاست بود
و اهلیت ان نداشت مأیوس شد بمقتضای انکه هر مبلغی
و مبطلی باغوای شیطان رجیم مرید پیدا میکند ادعا بابیت
برای امام غائب کرد بنا کرد بعبادات اباطله یکیکه بوهم
بافتن وصد و ده سوره ساخت در شرح سوره یوسف
و چون غلط بسیاری در عربیت داشت گفت من قطب
زمانم و جمیع عالم در دوره من میکردند و عربیت و حروف
را سجده کردند و از قید تالیف ندهن انها را ازاد و سر
بخود کردم از عمل و معنی پس بر و معنی بیاورن یعنی نحو
استعمال میشود و عربی هفتاد قسم است این یکقسم را بست
و احمق فهمید بنا بر این تفهیم و تفهم و تمام مطالب شرع
و عرف از میان برداشته میشود و افاده و استفاده مقصد
مشکل میشود و هر کافری که بگوید که سب نبی را میتواند

بگویند اللهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد قصد کرده بودم
چنانکه صوفی مخاطب که جواب از کفریات میگوید ومیسو نبد
داده باینکه زبان هندی زبان دیگر است ولکن جمعی ان
ازان لعین قبول کردند وازین صوفی هم قبول میکنند
واز خدا ورسول قبول نمیکنند که قتل سابّ نبی ومنهم
بدین در شریعت واجب ولعن وتبرّی از فاعل کفر ومتکلم
بان لازم است وحتم او در حقیقت همکنان از باطن اهل ایشان
باخارست میدانند که افعال حرام مثل اقوال سر بخود کرده
اند ومقیّد بقید شرع مطهّر نیستند چنانکه دختر عالم و
کامل اخوند ملا محمّد صالح برغانی زوجهٔ شیخ محمد پسر عمش
اخوند ملا محمّد تقی که اسم او زرّین تاج بود واو را گاهی
قرة العین وگاهی شمس الضحی وگاهی بدر الدّجی مریدان
او می گفتند بی حجاب با انها می نشستند ودر دامان انها قرار
میگرفت ودست بگردن ایشان میکرد ومی گفت نکهت و

زوجت قد راح

زوحیث فلنراح من المیدان واو راهی بوسیلند و
دست بسته او میزدند و میگفتند زمان فترة است
و تا ارباب ظاهر نشوند و جمیع بلاد روی زمین را فتح نه
کنند تکالیف ساقط است و مریدان خود را فرموده
که عمویان ملعون آخوند ملا محمد تقی را در محراب عبادت
شهید کردند و یک شب امام باجماعت ملا محمد علی بارفروشی
که از تلامذه شریف العلماء بود و مذهب ملعون بابرا
گرفت خوش کرده اینها شدند و الحمد لله که جمیع خبرهای اینها
دروغ شد و بعذاب دنیا گرفتار شدند و بقتل رسیدند
پیش از عذاب اخرة و مصداق ولنذیقنهم من العذاب
الأدنی دون العذاب الاکبر گردیدند و همین طور
طائفه غلات صوفیه متابعت شرع مطهر را کرده اند
تابع شیطان شده اند و منکر قرآن و نماز نیستند و
میگویند که مقید بقید عبادت و عشق بندهٔ عبادات

عشق است نه بنده معبود و مقید بود بانها و بار می
گوید شرط کمال حضور صورت مرشد است علی الدوام
چنانکه در مجمع العارف وغیره تصریح بان کرده پس معلوم
شد انچه گفتیم که معبود خود مرشد خود را دارند و در
بعض کتب ایشان دیدم یا از ایشان شنیدم که مرید خلوت
تاریکی باید بگیرد وتلقین مرشد را که یا الله باشد یا
حی یا قیوم مکرر میکرده باشد و تمام توجه او بصورت
مرشد باشد واز غیر او غافل باشد بحدیکه نماز نه خاطر
او خطور نکند که اگر توجه بان سرا او حاصل شود حیا
کند وقت نماز داخل شود یا نماز قضا میشود یا تاسف
خورد بر قضا شدن نماز این خیال مانع از کمال آن
وقدرت بر تصرف در عالم امکان برای او حاصل نشود
و ایشان را بسبب زیارت وسجده کردن وامید دارند
و از این قبیل کفریات بمریدین خود از احمقان تعلیم می

دهند کاهی شیطان کمک ایشان میکند وبعض غرایب از ایشان استدراجاً واقع میشود چنانکه حضرت امام جعفر صادق ع فرموده اند بانکه در حال کفر خبر میداد از بعض امور و بعد از اسلام از او غائب شد که از قوت بول صافی بود و حال موافق شریعة ریاضت بکش تا از صاف شوی و محقق قمی و علماء عدول دیگر شبهات داده اند که مطلع شده اند براند اختن قران مجید در قاذورات و باین سبب بعض امور غیبیه و اخبارات میاورند و از این جهة فرق بین معجزه و سحر گذاشتن کار علماء متدین است و اما متابعة بعض اهل دنیا و غرض ریاسات باطلهٔ ایشان را هیچ تعجبی ندارد چنانچه عمر را در منع از متعتین و تیمم جنب اگر چه در جمیع عمر باشد چنانکه در جمیع صحاح است حتی بخاری فی قسمت ارث بر برادر ان ابی بکر بخاری و مادر با لو بچنانچه در قضیه فدک

وقاموس در مادهٔ شرلسو وشرح ابن ابی الحدید وغیرهما
از کتب انها ست الی غیر ذلک من المنکرات متابعت کردند
بر خلاف صریح قران وفعل وقول رسول ص ومدعی با
برادر ادعا مهملی ویه و ادعا رسالت و ادعا الوهیة
در اخر کردید که مردم احمقند وقبول میکنند اظهار کرد
چنانکه الان هم در کتابات نجس کفریات که اسمش را بیان
گذاشته اند واز قران افضل میدانند موجود است
که میگوید ان انا الله امرکم بکذا وانهاکم بکذا ای گوید وهمان
کفرها را قبول میکند از او ومثل حرام کردن غذا واب
خوردن در غیر ظرف طلا ونقره مگر کسیکه قادر نباشد
وحرام کردن رفتن بحمام وذکر گفتن در کوچه وبازار
و سفر کردن بغیر خانه نشیمن باب ووکلای هیجده کانه
باب وفضله موش پاکست ودر هر دویست دو سال هر کس
کتب خود را تجدید بکند تا انکه گفتند در اب بشیر بن یزید با

بکسی بد هدا لی غیر ذلک من الکفریات التی یحوی تصبیع
العمر والقرطاس فی نقلها بعد ایراد ما کفی فی الحجیة بانکه
خود و مریدان او هم اعتراف دارند که معجزه غیر از کلمات
احمقانه که هر سفیهی مفهم بطلان و نامربوط بودن
آن داند ندارد و انهار کیک و ضایعتر است از کلمات مسیلمه
کذاب و سجاح و باز ادعا کند که هیچ کس قادر نیست که
مثل یک کلمه بلکه یک حرفی از کتاب من بیاورد فانظر
الی هذه الحماقة و خوب است برای تماشا یک دو سطر
از او نقل کنم میگوید در حد شخیته یا اهل الذکر و
البیان قد حرم علیکم الیوم بمثل ما عرم النظر الی الاسما
الاجمر والکاظم والفقها والجلوس مع الذین اتبعوا
لئلا یضلوکم فتکون اذا من الکافرین تا آنکه گوید
فمن یخطر علی قلبه سبع عشر راس خردل من حب هولاء
فانّا نقذفهم یوم القیمة من ینظهر الله بنار الیم در تکمیم

چهارم نمازی که برای مولود قرار داده بگویند انا
کلّ بالله مؤمنون وبعد از پنجم انا کلّ بالله راضیون ودر نسخهٔ
مصحّحه از علویها است الذین هم انقطعوا بکلّهم الی الله
وعرجوا بجناحین الایقان الی مقام جعله الله عن الادراک
مرفوعا کذلک نکلّمک من تاویل الاحادیث ونلقی علیک
من اسرار الحکمة لتطّلع بما هو المقصود وتکون من الذین
هم عن کاس العلم مشروبا کذلک نرشّ علیک من انوار
شمس الحکمة والعرفان لتطمئنّ قلبک وتکون من ا
الذین هم کانوا بجناحین الایقان فی هواء العلم مطیورا
کذلک یؤلّف الله بین قلوب الذین انقطعوا الیه وآمنوا
بآیاته وکانوا من کوثر الفضل بایادی العزّ مشروبا ودر لوح
سلاطین است کان یا سفیر فاجعل محضرک بین یدی
الله انّک لن تراه فانّه یراک ثمّ انصف بایّ جرم قمت
علینا وافتریتنا بین الناس ان تکون من المنصفین

فذخرجت من الطهران بامر الملك وتوجهنا الى العراق
باذننا الى ان وردنا فيه وكنا من الواردين اسمعت ايها
الأمير ما سمعت من وكلائنا ما ورد علينا من وكلائك
وما عملوا بنا ام كنت من الغافلين فاعلم بانا جئناك بامرك
ودخلنا مدينتك بمعزتين واخرجونا عنها بذلة
التى لن تقاس بمذلة فى الازمان انت من المطلعين
واذهبونا الى ان دخلوا المدينة التى لن يدخل فيها
احد الا وقد عصوا امرك وكانوا من العاصين و
اذهبونا الى ان وردنا الى بلدة العصاة بزعمهم
فلما وردنا ما وجدنا فيها من بيت لنسكن فيها
اذا انزلنا فى محل الذى لن يدخل فيه الا كل ذى اضطرار
غريب ولن ليكن فيها الا فى الصيف واما فى الشتاء و
كنا فيه لمن النازلين وبين كما احمقا نا اين كلمات
سخيف غلط نامربوط را كه كلمات مجانين هر كز باين

غایت لغوی بی معنی است معجزه قرار داده اند و افضل
از قرآن میدانند و چیزها در احکام آن قرار داده اند
واحترام آن که همه مضحکه است و خود را از عقلا بلکه
از علما می شمارند و حال هر طائفه باطلی از شیخیه و غیره
ایشان را کافر میدانند و ویل لمن کفره نمرود و صوفیه
و چو سید و شیخ افکنیه همین است چنانکه مریدین باب
دیدند که حرفهای او همه دروغ است و از اول هم
واضح بود که ادعای او بر خلاف ضروره اسلام از
نبودن پیغمبری بعد از آنحضرت و حلال محمد حلال
الی یوم القیمة و حرامه حرام الی یوم القیمة بوده و تعیین
آنچه بتواتر و قطع ثابت بود از طریق جمیع فرق امت
درباره مهدی آخر الزمان عجل الله فرجه و زیاده از صد نفر
از شیوخ پیش از تولد آنسرور کتب و اصول البیان ضبط
کرده اند و از اسم و نسب و علامات و سال تولد و آنکه بر

اذ یان باطلہ غالب باید بحکم لیظهره علی الدین کله و
لوکره المشرکون وحتی یکون الدین کله لله و بیان معجزات
انحضرت وخروج ان سرور از مکہ معظمہ الی غیر ذلک
من التفاصیل الثابتہ بالتواتر ان محتوم مثل خروج سفیانی
بتفاصیله وغیر ذلک ومع ذلک احمقان قبول کردند کا
قبلوا من فرعون ہند وشاینهانیوک از واضع ان
قبول کردند وان بکسر نون انست کہ اکثر تا موی مدت
مدت سہ سال غایب شود کی نیز حالا لاست برگ
نوجہ او کہ از مردان جانب بجہ سیاور دیگر ان تا موت
امدن او وان اولاد از ان تا موغایب حتما میشود
ارث میبرند از انکہ متعلق از اب او است ودر طلب
علم مدت را هشت سال میدانند فهکذا افکار
الصوفیہ لعنهم الله فصل در بحر المعارف گوید طریقہ
بهترین طرق الی الله است واین طریقہ حاصل نمیشود مگر

بذکر الهی و اشاره مرشد کامل بهایٔ فهو الکامل و طریق
تعلیم از مراتب سلوک او مرشد بعد از آنکه طریق در بهرا
طریق اخیار گفته که از باب معاملات باشد بکثرت صوم
و حج و جهاد و تلاوت قرآن و غیرها من الاعمال الظاهرة
و اول را طریق ابرار که طریق مجاهدت و ریاضت باشد
در تبدیل اخلاق و تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلوب و تجلیهٔ
روح و سعی در آنچه تعلق بعبادت باطن دارد و تا ثالثها
طریق السائرین الی الله والطائرین بالله وهو طریق
الشطار من اهل محبة الله فی حیاة المحبة فالواصلون منهم
فی البدایات اکثر من غیرهم فی النهایات فهذه الطریق هی
المحتاج و مبنیة علی الموت بالارادة پس طریقهٔ عاقلان
دیگر است و طریق زاهدان دیگر و زاهدان در تهذیب
اخلاق و تبدیل احوال و اعمال و ترقی درجات مشغول شدند
و خواهند که از اعمال و اوراد شان چیزی ترک شود

اما عاشقان در خرابی ظاهر و تعمیر باطن کوشند با
کتاب و مجاهده شخص مرشد یک میتواند بشود و
از ابرار معدود میتواند بود اما در بقا قرب بغیر خدا
میسر نیست اینکار دولت است کنان تاکرا رسد
و هیکو ند با اکتساب رفع حجاب توان کرد و نفس اکتساب
از حجب است هر حجاب کی هم با اکتساب رفع میشود حجاب
الاکتساب را بچه توان رفع کرد هر چه در بند آن بندهٔ
ای سالک باید در بند کشایش و عدم کشایش نباشد
تا بنده در این بند است نه بنده خداست مال خوبان
عاشق مال اند و اینکس عاشق عشق و هر دو محجوب اند
چه مال و عشق غیر خداست هر چه از دوست باز
وا مانی چه زشت آن نقش چه زیبا مکان کز بهر حق
حق جوئی چه جابلقا چه جابلسا انتهی پس ببین که
اینمرداد کاملین است با عتقاد صوفیه و اعتقاد ما

ومقید بودن بآداب شرعیه و سعی در تهذیب
اخلاق را مجاهدات شرعیه حجاب میدانند چنانکه از بعض
لسانا شنیدم که میگفت العلم حجاب الله الاکبر و لا
حجاب اکبر من العلم بالشریعه با آنکه می بینی که قرآن و رسول
و ائمه چه قدر اهتمام بتحصیل علم داشتند و اعمال صالحه
و مجاهده فرمودند و رفتار خود ایشان معلوم و طه
ما انزلنا علیک القرآن لتشقی شاهد است و در روایت
راوندی در لب اللباب از کافی نقل شده است و سطری
ایل که انرا در کتاب روضه کافی دیدم فارجع الیه و در کتاب
مستدرک الوسائل نیز روایت شده است که حضرت
صادق علیه السلام فرمودند ان افضل الناس من
عشق العباده و عانقها واحبها بقلبه و باشرها بجسده
فلا یبالی علی ما اصبح من الدنیا من عسر ام یسر حافظ
تو کیستی که دم ز عشق میزنی دعوا بده که کو اخلاص

حاکری و بذکر خفی میرسد ازان وصف سکینه وانس
تعلیم سید شد واجازه بتصور صورت مرشد دا
دران حین بحاشیه مید انند این تقیید قید نیست
و پیش ایشان شرط است واعتبار بفرایض ونوافل بند
است وبایل سالك ند اشته باشد نعوذ بالله من
الخذلان والخروج من حکم الشریعة الغراء المرتوالی الذین
یزعمون انهم امنوا بما انزل الله وما انزل من قبلك
یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان
یکفروا به ویرید الشیطان ان یضلهم ضلالا بعیدا
واذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله والی الرسول
رایت المنافقین یصدون عنك صدودا وقال
تعالی ولو انهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیرا لهم واشد
تثبیتا واذا لاتیناهم من لدنا اجرا عظیما ولهدیناهم
صراطا مستقیما ومن یطع الله والرسول فاولئك مع

أنعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء

والصالحين وحسن أولئك رفيقا ذلك فضل من الله

وكفى بالله عليما شواهد این بی قید بقید شریعت

طاهره وتقیید بذکر براکه مرشد تلقین کند برکت

ایشان بسیار دیده ام ولسانا نیز میگویید واحتیاج تطویل

کلام نیست وطریق ذکر خفی را در بحر المعارف چنین اورده

که نفس را از زیر ناف حبس کند ولب را بلب چسپاند وزبان را

بکام برو جهیکه نفس بر زبان لب بانفس بالذات باشد وبیرون

امدن و درون امدن در دل غافل نباشد وقلب را از

مد رکه در آنکه است متوجه قلب صنوبری گرداند وکلمه

لا بطرف بالا بکند از ناف وکلمه اله را بطرف دست راست

حرکت بدهد وکلمه الا الله از طرف دست چپ بضرب

دل صنوبری بزند چنانچه اثر حرارت او بر تمام اعضای

بدن از سر تا پای تن برسد ودر طرف نفی که لا اله است

نفی جهت محلّ شرا بسطر اوبرد ودر جهت اثبات کلا الآ
الله است وجود حق سبحانه نعم که مجمع جمیع صفات آ
سطر بقا ملاحظه نماید ودر هر نفس سه بار بگوید
تعظیم تمام ودر همه اوقات در حرف زدن وخفتن و
خوردن ونوشتن وهنگام درس وغیرها قطع نکند
ودر هر نفس هفت نگوید هذا این راذکر قوت عل
میگویند واشکل اثرا از محلّی بمحلّی بردن باید که خال
باشد وبی حرکت اعضا وحبس نفس تا یار آگاه این کند که
کلمهٔ شریفه را بگوید وگفته است که در کتب نقشبندیه
نوشته اند که این ذکر را اول حضرت خضر بخواجه عبد
الخالق غجدوانی که سر سلسلهٔ خواجگان است تعلیم
فرموده اند وحضرت خضر بخواجه فرموده اند که در آب
غوطه بزنید در زیر آب این ذکر را تعلیم فرموده اند شا
در آب غوطه زدن برای آن باشد که نفس برقرار باشد

نهی و اقسام دیگر نیز دارند و توسیع اکثری از اینها در
در کتب و سنت نیست و اگر کمال بابن خیال و ذکر و شاغل اصل ها
شد ائمه ما علیهم السلام بیکی از خواص و عوام تعلیم میکردند هم
احمق که این حرفها ما اصول یا نه قبول کند ذکر جلی و خفی انست
که مفسرین فرموده اند و از ائمه طاهرین روایت کرده
اند و کتب ادعیه ماثوره از ائمه مشهور است این متابعه
و پیروی امامان خود کن و کوش ترهات و اباطیل نیز جا
و عبید دنیا و شکم و اعتبار و شعامد و نظم انچه نه قال الله
نه قال الرسول فضل نه بود فضل ارشد ان اصول و الله
الموفق والمعین فصل اما انکه اسم ان گمراه و گمراه کند
جاهل و قلندر نانا بلر اشیخ و نقیب میکرانند این غلط
و کذب است زیرا که شیخ بمعنی خواجه و پیر است و این
قلندران نه ریاست دنیوی دارند و نه دینی چه در دین معلوم
است از اخبار اهل بیت و اجماع مسلمین که ریاست از ائمه

طاهرین ؏ برای فقهاء عدول کثر الله امثالهم قرار
داده اند نه جهال مقلده و نه مجتهد فاسق که بصریح
قرآن مجید قول او در ردیف قبول نیست و میل او و راه
رفتن با او حرام است چنانچه فرموده است ان جائکم فاسق
بنبأ فتبینوا و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار پس
حکومت امین بر احکام و فتاوی ایشان و امور عامه مسلمین
و اطفال و مجانین و دماء و فروج میشود و در مصباح الشریعه
که سید ابن طاوس وصیت فرموده اند بمصاحبت آن در
سفر و حضر و کثرت رجوع و تدبر در مطالب آن و عالمیه
ان و مرحوم فیض و علامه مجلسی و بسیار از علمای آن
اعتماد نموده اند روایت است از امام بحق ناطق جعفر
بن محمد الصادق علیه السلام که حلال نیست فتوی مر کسی را
که صفای باطن و خلوص عمل در پنهان و علانیه نداشته و
بها از خلق نزد او نیست در جمیع حالات زیرا که فتوی
حکم است

حکم است و حکم صحیح نیست مگر باذن خدا و بدلیل و براهنمائی
او که آن حق عزّوجلّ و کسیکه حکم کند بچیزی بدون بصیرت
و قطع مجتهد بن جاهل است و باخود آن بجهل خود و
گناه کار است بحکم خود پیغمبر فرمود اجرکم علی الفتیا
اجرکم علی الله عزّوجلّ او لا یعلم المفتی انه هو الذی یدخل
بین الله عزّوجلّ و عباده فهو الحائر بین الجنة والنار و
حلال نیست فتوی بحلال و حرام بین خلق مگر برای
کسیکه مگر برای کسیکه تابعیت خلق خدا باشند بسوی او الّا اذن
عزّوجلّ از اهل زمان خود و ناحیه بلد بلدش و آن شخص که
قابل فتوی باشد نیست آنها ادعاست زیرا که فتوی دادن
امر عظیم است و حضرت امیر المؤمنین بقاضی فرمود که
آیا ناسخ از منسوخ از کتاب و سنت میدانی عرض کرد نه
نه فرمودند آیا مراد خدا و ند را در امثال قرآن میدانی
عرض کرد نه فرمودند پس تو و کسانیکه مثل تو رجوع میکنند

کنند هلاک شوندگان و به نیران روندگان باشد
و معنی احتیاج دارد بمعرفت معانی قرآن و حقائق اخبار
نبویه و وصیه و شناختن باطن اشارات و آداب و
اجماع و اختلاف و بعد از آن باید دارا باشد جمیع اخلاق محموده و حکمه
دینیه و تمام تقوی و پرهیزکاری و ترک هوا و هوس
و شهوات نفسانیه را حضرت صادق علیه السلام فرمود کسیکه
بیرون نیاید از هواهای نفس خود و آفات شهوات
آن و منهدم نکرداند شیطان ملعون را و داخل
نشده است در توحید و کنف عصمت و نگاه داری
خداوند تعالی او را از مخالفت و عصیان صلاحیت ندارد
برای امر بمعروف و نهی از منکر و آنچه بگوید حجت خواهد
بود بر او و صلاحیت ندارد موعظه مگر برای کسیکه
بیرون آید از کبر بتواضع و از ریا باخلاص و از شک بیقین
از رغبت بزهد تا آن که متصف بصحت و خود شناسی را

این اوصاف بوده باشد و به صدق و راستی مطلع

بوده باشد بر کلام و بشناسد صحیح را از سقیم و از

خلل مضر خواطر و فتن نفس و هواها غافل نباشد

و علماء اعلام مثل شهید علیه الرحمه از فرمایشات حضرت

حجة سیزده شرط پیرون آورده اند که باید در عالم باشد

تا منصوب از جانب ما باشد کرد و از آن جمله آن علوم

از آن علوم است و یکی دیگر عدالت و شیخ زین

الدین معروف به شهید ثانی نیز در منیة المرید فرموده

و حق همین است و بعضی کمتر از ده و از ده علم شمرده

اند مقدمات اجتهاد در بعض کلمات ابنا بر دخول

بعضی در بعض دیگر است و از این جهت در رساله

ایضاح الطریق در اصول اثنا عشری شد یم و در مقدمات

شرح تبصره علامه که موسوم داشته ایم بتبیین البصیرة

فی شرح التبصره به تحقیق تمام مبین داشته ایم که در

میان مصنفین

بیان مصنفین در عصری عد تخیلات أبطلتها
بوده اند و فرمایشات محققین تنها شاهد او در هم
وصوفیه معاصی در شقاوت نامه گفته است که جایز نیست
فتوی برای کسیکه اجازه ندارد اگرچه عالم به علوم
بوده باشد و حکم الله از کتاب و سنة فهمیده این
غلط است بلکه اجازه ترکی اولی است این مسائل را در رساله
اجازه و ایضاح الطریق انزوا واضح نمودیم و در کتاب
شریف کافی اخبار صحیحی دارد بر عدم اعتبار اجازه
جواز عمل و فتوی هر گاه به اسناد صحیح کتب اخبار را
و توهم آنکه این حق با اجازه از امام علیه السلام بوده در کتب
چنانچه بعض مشایخ در رسائل المسائل فرموده اند
در غیر محل است و کیف کان اینکه حکم اجازه اخبار است
اما اجازه ذکر و فکر که صوفیه در تقیید اصرار بر آن دارند
و بدعت است از شیاطین مانند اعمر بوده و علما اعتنا بر

مجيب الواحد ولد ادوانفس نفس وتلبيس بوعده آتم ا

ولاذ الشمس في رابعة النهار واضح است كه تحليل بما انكار

سخن بر ائمه بودند وانتولى از دهه صحابه

وكتب واصول ايشان نيست كه خلاف ان موجود است

چنانچه در ما سبق ظاهر شد وكاظمانيه فرقه ظاهر

كنند كه كتاب واخبار منسوخ ايشان كه نسخ كرده

يك كلمه ويك حرف ازان دو مي شمرند نسبتي كه اين

صوفي معني ميكنند شد وحكايات تفسير حق تعالى يلوون

السنتهم بالكتاب وما هو من الكتاب را بانكار تاويل

نشود واجب وزبان او وبار خدا انشود حقيقة قرآن

نخوانده است وواقع اتكلم به تبديل منزل ذكرده است

معنى ان است كه مقصود ان است كه غير مقصود مخي خدا

مثل فرعون نماز كرد ار نيست زيرا كه خدا اوند تعالى

نشد وبان همه اخبار متواتره مسلمه را كه گرفته شاد

وابطو عاند ملت حضرت خلیل الرحمن است و نسخ نشده
و نخواهد شد تا قیامت باز میگوید هر کتاب که بخط و
مهر او دیدم که مجتهد متابعت شریعت علیه مشایخ صوفیه
کثر الله امثالهم موی ازاله نمیکردند و خود ش و مریدی
نش هم ازاله نمیکنند وخسر الدنیا والاخرة ذلك هو
الخسران المبین را بعضی از ایشان کفته اند که در بارهٔ
صوفیه است و این حقی است که بر زبان او جاری شد،
مثل کلام ملا شاه بدخشانی که کذشت و اکر شیخ بمعنی
هر و مستن را میکویند چون بعضی از ایشان بر شدند
مثل شیخ بخلدی و شیخ علی و تیمی فلا مشاحة فی الاصطلاح
واما باصطلاح محدثین پس بنابر نقل روضات الجنات و
عبقات الانوار وغیرهما بالجمله تفاوتی اکر صد هزار حدیث
باشد اکر حفظ دارد حافظ است و اکر سیصد هزار
حدیث را میداند حجة است و اکر زیاد شد امام است در

حدیث مثل احمد دیگر مثل احمد ابن حنبل که هزار هزار حدیث
حفظ داشت نقل شارح مشکوة وغیره وشیخ مافوق
همه است که عالم حافظ متقن باشد که کتاب وتمام
اخبار را نقادی کرده باشد وصحت ودلالت آنهارا متقن
کرده باشد مثل شیخ طوسی وعلامه حلی ومجلسی وبهاء
الدین عاملی وشیخ مرتضی الانصاری وبرحضرت موسی
ابن جعفر نیز شیخ اطلاق شده است پس قول مرتب
شیخ انست که صد هزار حدیث را دلالة وسندا متقن
متقن کرده باشد واین هذا من الجهال والهمج الرعا
الذین یصغون الی کل ناعق ویمیلون مع کل ریح امّا
نقیب پس کرمان اراده کنند انکسی اکه حضرت ابی ذر
غفاری وصیت فرمود بروایات الحسن بیهقی که اول
کسی است شرح کرد نهج البلاغه را که امیر در بلد نقیب
او را کفن نکند وتجهیز او را ما نمی نشود مراد بدین بلد

کسی است کہ دخیل در امور مسلمانان باشد مثل متولی
موقوفات و مرافعہ جات و اموال یتام بغیر حق فلا باس و
الا پس غیبت کسی است کہ بر ضرر صاحب خود کاوش کند
امور پر او سیر و محنت و تفرقہ در امور داشته باشد
قال اللہ تعالی فتنقبوا فی البلاد و ان مثل علم الھدی سید
مرتضی و اخو اعزش سید رضی و پدر ایشان دو بزرگوار
سید ابی احمد نقیب است کہ ریاست دین و دنیا دا
شتند و جمیع امور را بر وفق شرع مطہر انجام میدادند
و عمل بحق میکردند و بحق تا میل شتند بموعظہ و درس
و اجراء حدود و تعزیرات و ابو احمد نقیب حسین ابن
موسی ابن موسی ابن الدہر متوفی رضی چنانچہ سید علیخان شیرازی
در درجات الرفیعہ و غیرہ فی غیرہ فرمودہ انہ جلیل القدر
و عظیم المنزلۃ بود در دولۃ ابن العباس و دولۃ ال بویہ
و سبب ملقب شدن سید مرتضی با علم الھدی شیخ

شهید در اربعین آورده که مریض شد قادر عباسی
ابو سعید محمد ابن الحسین ابن عبد الصمد در سنه چهار
صد و بیست پس امیر المومنین علیه را در خواب دید که
فرمودند بگو بعلم الهدی بر تو قرائت کند دعا تا شفا
یابی عرض کرد کیست علم الهدی فرمودند علی ابن الحسین
الموسوی و سید قبول نمیکرد این لقب را خلیفه یعنی قادر نوشت
یا علی تقبل ما القبك جدك قبول فرمود و نیز بدعای
ایشان شفا یافت و هر وقت خواجه نصیر الدین طوسی
اسم ایشان را میبرد میگفت صلوة الله علیه و بحاضرین
میفرمود باید بر سید صلوة فرستاد و خداوند دین و دنیا
برای سید جمع نموده بود و دولت زیادی داشت من
جملتها هشتاد قریه بر کنار فرات مالك بود و هر ماهی
هر یك از تلامذه خود را مبلغی میداد و شیخ طوسی هر ماه
دوازده اشرفی میداد و قاضی ابن براج را هشت اشرفی

وهمکنان اتحاف رسائل ادبیانه از هر کتاب بود
از سفاین موفقیت و مخطوطات آنحضرت و در هر باب
از علوم متشرعه بسیر بود و تلامیذ بسیار داشت و تصنیفات
جید دارد و گاه گاه شعر هم و رباعیاتی که در سفر مکه در
سفر بود و سروده در ابیات مشکله و حکایات غریبه
و اشعار بی‌نظیر در میان خاصه و عامه موصوف است بلکه
نظیر ندارد و بستان خیر نهاد و صلح اول آن کتاب نوشته
است و بالجمله اگر همه نکات در علم و تقوای آنحضرت و کرامات و
املاک و عقارات و ریاسات او نوشته شود احصا نشود
نظم کتاب فضائل مرا مجری کافی نیست که چو کند سرانگشت
صفحه شمار دو اما ارادت شریف رضی محمد بن سید ابی
احمد نقیب که ز نقبای آل الله ولد ابن بویه ذی الحسبین
نقیب النقباء لقب نهاد چنانچه در کتاب عمدة الطالب
انساب آل ابیطالب و ریاضات و غیرها مرقوم یافته صاحب

کثیر و جلالت و تقوی و ورع بود و عفت و همت عجیبه داشت
و بمراعاة اهل و عشیره و فقرا بی نهایت ملتفت بود و پدر او نقابت
و امارة حاج و مظالم را در حیوة خود باو واگذار فرمود
و کتاب نهج البلاغه را او جمع فرمود و کتاب مجازات القرآن
و کتاب المجازات النبویه را اداء الی غیر ذلک و نزدیک
تر بخلیفه طائع بالله بود و محاسن شریف خود را بلند
کرده بود بطرف دماغ خود طائع گفت گمان میکنم که
بوی خلافت از ریش خود استشمام می کنی فرمود که
بلکه بوی نبوت استشمام می کنم و ابن ابی الحدید معتزلی
بغدادی با آنکه سنی میباشد حکایت کرده و تصدیق
کرده خوابی را که شیخ مفید دید که فاطمه زهرا علیها
السلام دست حسنین را گرفته آورده فرمودند یا
شیخ علمهما الفقه و نیز عفت و جلالت سید را قبول کرده
و روایت کرده که وزیر هزار اشرفی در طبقی برای سید فرستاد

وکاغذی نوشت از حضرت قبول نفرمود و جایزه
بلد رضی خود را نیز قبول نکرد و از کرامات این بزرگوار است
چنانچه در روضات وغیران اورده اند که روزی اقتدا نمود
برادرش مرتضی و بعد از فراغ فرمود برادرش که
بعد از این بشما اقتدا نخواهم نمود مرتضی فرمود بچه سبب
رضی گفت زیرا که تو را در نماز یافتم که فرو رفته در خون
حیض زنان سید مرتضی تصدیق نمود و فرمود که در
بین نماز بفکر مسئله از مسائل حیض افتادم و بعضی گفته
اند که رضی نماز خود را قطع کرد و نظیر است انچه شیخ
نوری نور الله مرقده اورده که مرحوم شیخ جعفر نجفی
صاحب کشف الغطاء مشغول نماز شده بودند در مسجد
کوفه کسی را دیدند که اشتغال بوضو دارد بنا بر اخبار
جماعت ندارد با ایشان کسی گفت که زود وضو بگیر
که بنماز شیخ برسی فرمود من اقتدا نمیکنم باو زیرا که

شیخ رضی است که چون بعد از فراق شیخ جعفر از عماره
لیان عرض شد فرمودند راست گفتند آن وقت بخیال
زراعت رضی یعنی ازین افتاده بودم که بوامان عزت
شده بود واز اشعار رضی است انچه ابن خلکان شایع
نوشته است بعد از انکه گفته که پدر او نقابه نقباء طالبین
متحمل بود و بر همه حکم راند بود و نظر در مظالم وحج و جها
با او بود همه برضی تفویض کرد در سنه آسید و دو هشتاد
پس ابن خلکان گوید که سید رضی نوشت بالقادر
عباسی در جمله قصیدهٔ که عطفا امیر المومنین فاننا
فی دوحة العلیا لانفرق ما بیننا یوم الفخار تفاوت ابدا
کلانا فی المعالی معرق الا الخلافة میزتک فانی عاطل منها
وانت مطوق و در کتاب عمدة الطالب فرمود که رضی
اول کسی است که خلعت سواد پوشید و بعد از وفات
او و پدرش سید مرتضی متولی شد نقابه نقباء و امارة
حاج و دیوان

وحاج وديع ان مظالم وقضايا وابو قاعده پدر و برادر و مقدم بودن در فرقه امامیه انتهی عبارت در ذکر اوصاف وکرامات رضی چنانست که در علم الهدی گذشت و در بیرون روضهٔ مطهرهٔ حضرت سید الشهدا در نزد سید ابراهیم ابن موسی که از اجداد ایشانست مدفون میباشد

فصل و دیگر از نقبا صاحب کرامات باهره سید عابد زاهد مجاهد ابی القاسم علی ابن موسی ابن طاوس است صاحب اقبال وکتاب لهوف علی قتلی الطفوف و ملهوف غلط است وکتب انحضرت متجاوز از دویست کتاب است و بسیار نافع است وجمله از کرامات او را علامه مجلسی در بحار الانوار در باب اخبار علما از کتاب امان نقل نموده است اند وجد ایشان طاوس اسم او محمد ابن محمد است و بسبب حسن منظر و نیکوی صورت و شمائل بطاوس ملقب شد وهو کما فی الروضات وغیره ابو ساداة نقباء

معظمین و تعدیل جماعتی نهادند تا اینها در عمدة الطالب
مذکور است شهید اول قدس سره در سنه ۷۸۶ شهید شد
قبل هلاکوخان و در زمان مستعصم بوالی تعرض
قبول نفرمودند و در لؤلؤه شیخ یوسف بحرینی مرقوم
که نقابت سید علی بن طاوس بعد سال و یازده ماه
شد و وفات آنحضرت در پنجم ذی القعده در سال ششصد
و شصت و چهار بود و کرامات ایشان و ملاقات با
حضرت حجة ابن الحسن در کتب شیخ نوری نور الله مرقده
مشروحا مرقوم شده و خود در کتاب صبایا (؟) ذکر
است بکشف المحجة لثمرة المهجة اشاره بانها فرموده اند
و اسم ولد ایشان صاحب زوائد الفوائد در این کتاب اسم
و اینکه والدش در حیوة خود اسم و لقب خود را بایشان
مرحمت فرموده و علامه مجلسی از آن غافل شده اند و نسبت
مجازا فرموده اند که اسم خلف بزرگوار سید صاحب زوائد

الفوائد را بدست نیاوردیم و در زاد المعاد نیز تعبیر بخلف
بن رکوا رستیه فرموده اند والامر سهل و در فلاح السائل
که از اسم مصباح جدش شیخ طوسی علیه الرحمه قرار داده
در رساله مجلد فرموده که کفن خود را حاضر کرده ام و در آن
نظر میکنم و بخاطر میاورم وقوف خود را با آن کفن بین
یدی الله و قبر خود را مهیا کرده ام و کسی را امر کرده ام که حفر
کرده در نزد قبر مولای امیرالمؤمنین در زیر دو قدم
والدین من زیرا که خداوند مرا امر کرده بخفض جناح
برای ایشان و فرموده که جد من ورام ابن ابی فراس قدس
الله جل جلاله روحه و او از کسانی است که اقتدا میشود
بافعال او وصیت کرده در قبر او بعد از وفات او نگین
عقیقی بگذارند که اسماء ائمه اطهار بر آن نگین باشد
و من نیز نگینی عقیقی نقش کرده ام الله ربی و محمد نبیی
و علی امامی تا آخر ائمه امتی وصیت کرده ام که از اد ر دهان
من بگذارند

من بگذارند برای آنکه عین من باشد بجواب منکر و نکیر
در بند سؤال قبر و در نور الابصار وغیره است که نفیسه
خاتون که در مصر مدفونه میباشد از اولاد امام حسن
قبر خود را بدست خود حفر کرده و شش هزار ختم قران دران
کرده و نقباء بنی اسرائیل نقباء معلوم اند الغرض این مشت
خفاش صفت یعنی قلندران جاهلیست که همت و
هم ایشان اعتبار و شکم است و امیر المؤمنین فرموده اند
کسیکه همت او طعام باشد که در شکم خود کند قدر او
و شان او مثل قاذوراتی است که از شکم او خارج شود
چه شباهت دارد به نقبا که اسم ایشان را چنین اسم
شریفی که حق شرفاء بنی هاشم است بگذارند اما کار
و شغل نقیب و امور عامه که راجع بان شخص عظیم میبود
و در زمان ما نه اسم و نه رسمی از ان نمانده چنانکه باین
و کتاب و سنت و علماء نیز همین طریق معامله اهل زمان

شغل او انست پس ان امور بیست اول حفظ انساب اهل
بیت که نقیب است بر انها توضیح مطالب چنانکه جماعتی
از عامه و خاصه نوشته اند از صاحب شرف و بدل الاول
محمد یوسف ابن اسمعیل نبهانی مصری و حیفا سفینه ا
التماس بطائفه جلیله علویه که اشرف قبائل ولد
ادم بوده اند موسوم شده که نقیبی از خود ایشان برا
ایشان مقرر میداشته جهت اکرام کلان غیر انها کو
و فرمانفرمائی نکند و امتیاز میکردند بر این منصب شریف
که نقابه باشد کسی از ایشان که از اهل بیت جلیلی
و علمی بود و افضل ایشان بود در علم و زهد قوم ا
بوده و تقوی تا انکه شروط ریاست و سیادت را جمع با شد
و سزاوار حق ریاست و تقدم میکردند و کار او بود ا
اول حفظ انساب انها که کسی از خارج خود را داخل
این سلسله جلیله کند یا بطمع از ایشان خارج شود

مثل انهائی که بعض

مثل اینهمان که بعض سادات بطمع دنیا لباس سیادت را
میکنند وکار کفار را که اعداء عدوّ واهلبیت
طاهرین ایشان و دین مبین میباشند اختیار میکنند
بلکه اسم خود را تغییر میدهند و موافق با کفار می
سازند با آنکه جدّ ایشان رسانید بایشان که خداوند
عزّوجلّ میفرماید که بگو ببندگان من که نپوشند لباس
اعداء مرا و نخورند خوراک دشمنان مرا که مثل اینها
از دشمنان من خواهند بود و از این جهت از داخلین
در ایشان از اغیار پیدا کردند و خارج نمودند بلکه
قبایل دیگر چون متغلبین ساختند چنانچه در کتب
انساب که از عمده آنها است عمدة الطالب در زمان
ما با اینها مرسوم شده است الحمد لله ربّ العالمین مشروحًا
مرقوم افتاده و مرحوم شیخ جعفر نجفی نیز در رساله ردّ
میرزا محمد اخباری قدّس سرّه اینجا نیز بدرجه رسانده‌اند و در عمدة
الطالب نوشته

الطالب نوشته که سیدی از اولاد حضرت ابا الفضل ع
ابن امیر المؤمنین ع بقاین رفته انجا سکنا گرفته و عقب
او انجاست ولیکن در این زمان معین نیستند چون
حضرت نقباء متاخرین از قانون خارج شده اند و
کسالت بر ایشان غالب شده و حال انکه سابق اناثرا
که برای تقیه از سادات مخفی بودند نیز میشناختند مثل
سید علی نام که با سید دیگر وارد کوفه شد و از ترس
دشمنان مخفی بودند تا انکه مطلع شدند و ان سید
دیگر را گرفتند و علانیه سر بریدند مثل گوسفند از ان وقت
سید علی در اخفاء خود زیاده سعی کرد و برای معاش خود
سقائی میکرد تا انکه دختری داشت بحد رشد رسید
و پسر سقائی هم بمناسبت هم کسبی عاشق بران دختر شد
و دست بردار نبود سید علی نمیخواست که با غیر قبیله
بنی هاشم وصلت کند و نمی توانست که اظهار کند لهذا

دعا نمود که دختر بمیرد اجابت شد آن دختر وفات یافت
و سید زیاده از حد در فراق او گریه میکرد یکی که از
باطن امر مطلع بود سبب آن سید سوال کرد فرمود
بسبب آن دلم می سوزد که چرا نکردم که دختر را
خبر کنم بر آنکه ما از سادائیم و آن فلذه کبد رسول
خدا است که مبادا این اظهار کند تمام ما را بکشند ثانی
از امور شناختن شعوب انها بود که باید نسب شناسید
که هر فردی از کدام طائفه است سیم آنکه هر ولدی
که برای یکی متولد شود ضبط فرماید و آنکه بمیرد
که با عقب یا بلا عقب چهارم آنکه تربیت کند سادات
را و وادارد ایشان را بکارهای حلال و عمل بشرعیه جد
امجد ایشان تا حرمت در نزد رسول خدا صلی الله علیه
وآله ثابت بماند ان اکرمکم عند الله اتقیکم وقل هل
یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر
اولوا الالباب

اولوا الالباب فی حرمة جناب رسول بسبب نهان نمیان
بود و در نظرها او فروحشمت ایشان کم شود و از
این سید ابن طاوس در کتاب وصایا می فرماید خطاب
بفرزند خود که نفقه در این سید اکل که قبیح است که
شریعت جد تو نازل شده و تو محتاج باشی بلکه
خانه‌هاء مردم یعنی غیر سید و حکم الله عز و جل را که
نازل بر جد تو است واو سؤال کنی و ایه شریعت یا
النبی لستن کاحد من النساء ان اتقیتن و احکام کثیره
صحیحه وارده در مضاعف شدن عقاب علما و سادات
حتی شیخ صدوق نیز از عقاید شمرده شاهد این
است بجهة انکه حضرت نقیب العلویین نباید بلکه از
سادات شیعه عظام تکسب به کسبهای خبیثه دنیه نمایند
بلکه برای معاش مثل تجارت و زراعت و خیاطت
و کتابت مشغول شوند نه مثل قصابی و کناسی و حمامی و

دلاکی و نحوها و امثال ششم آنکه اگر خدای ناکرده یک
وقتی حرامی یا منکری از ایشان واقع شود و امور غلط
حسنه نسبت بعبادت و ولای او دارد که بجدی تلافی کند
که تعفن و بخاران گناه بالمره از نظر مردم برود و بجز
ذکر جمیل چیزی باقی نماند هفتم آنکه منع کند ایشان را
بسبب علو نسب خود از تفاخر و بزرگی بر عامه خلق و
و تعدی بر ایشان کنند زیرا که جهال سادات گمان میکنند
سایر ناس عبید ایشانند هر چه خواهند با ایشان بجهت خود روا
دارند ولو بقهر یا بی زر و جایز است چنانکه بعضی عصاة
اند بکرات این چنین رفتار می کنند ابن ابی الحدید روایت
کرده کسی بعمر ابن الخطاب شکایت کرد که پسر والی مصر مرا
بی سبب تازیانه زده و گفته من ابن الاکرمینم عمر بوالی
خود نوشت که موسم حج حاضر شود با پسر خود
چون حاضر شد عمر دره را بدست گرفته به آن مصری داد

وگفت بزن ابن الولید را و باید سیاست و عدالت تربیت
کمتر از او نباشد و او بعضی از شبهاشان که بابن
ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نوشته جواست میکرد
مال مسافرین را که مانده و میخوابیدند و اکتفا به
عسس و میرشب نمیکرد که مبادا چیزی دزد ببرد
ومیگفت اگر سخله در کنار فرات در عراق تلف بشود
بگردن عمر خواهد بود که در حکومت او شده است
وخداوند از عمر سوال میکند عجب آنکه با این قدس
و زهد فدک و خمس غنائم را از اهل آن بغیر دلیل
وحجت باز میگرفت بلکه را سه عامه را که بصریح آیه انما
ولیکم الله که باتفاق امت در حق امیرالمومنین نازل
شده و نص متواتر حضرت رسول ص من کنت مولاه
فهذا علی مولاه و صحیح حدیث بجای که علی ولی کل مو(من)
و مومنه بعدی و انی تارک فیکم الثقلین مختص بامیرالمومنین

غصب میکند و هیچ نمیرسد که بهمه مالها و حقها که غصب
میشود الی یوم القیمه بکردن او خواهد بود در گناه
همه ریاستها و مجها باطله که غیر اهل ان کنند شریک خواهد
بود هشتم حضرت نقیب عون و وکیل است در استیفا
حقوق سادات از بیت المال و موقوفات بر ایشان از
کسی که باید بدهد و یا ندهد و یا ندرت الی غیر ذلک
نهم امر تزویج نکاح و طلاق فرقه علویه با او باشد
مصلحت و رضای او باشد اگر قادر بر تزویج نباشد
ز حقوق ایشان بگیرد از امراء و اغنیاء و انجام ان امرا
از دست ندهد چنانچه حضرت کاظم برای عصمت زنان
مومن را قبول میکردند و منع کند از انکه تزویج کنند
زنان ایشان را بفساق که فساق و فجار و ظالمین و
اشرار قابل دامادی و مصاهرت حضرت رسول مختار
و محرمیت با سیده نساء عالمین و سیده نساء اهل جنت

صحیح روایت شده از صحیح بخاری و متواتر است بین
الفریقین نیست اگرچه بر اعز ایشان مستحب است و
فضیلت عظمی است مواصلت با سادات زیرا که حضرت رسول
فرموده هر نسبی و سببی منقطع است روز قیامت الا
نسب و مصاهرت من که نفع دارد و صاحب جواهر
چون در خواب دیدند که ایشان را منع کردند از
رفتن مجلس حضرت رسول و گفتند که حضرت زهرا
آنجاست و شما نامحرمید و سیلی و امانع نشدند بعد
از سید ازین دختری از اولاد سید بحر العلوم اقدس سره
عقد کردند و اما برای زنان سادات اگر از علما و صلحا
شیعه باشد خوب است و اگر نه بیش خود سر در
پیش خواهند بود زیرا که شیخ جلیل ورام ابن ابی
فراس در کتاب تنبیه الخاطر و شیخ دیلمی در ارشاد القلوب
روایت کرده اند که حضرت رسول فرمودند که هر پنجی که

واقع شود. مر تزويج بر فاسق پيرو منافق است
و باتش بود وهركاه بمير كشوده شود در قبر او
هفتاد باب زعذاب واكر لااله الا الله بكويد هم لعنت كنند
او را ملائكه بين اسمان و زمين و غضب كند خداي
براو در دنيا و اخرت و نوشته شود براو در هر روزي
و شبي هفتاد كناه و فرمود كسيكه تزويج كند بفاسق
دختي خود را هر روز هزار لعنت نازل ميشود و عمل او با اسمان
بالا نميرود. و نماز او مستجاب نشود و هيچ دعاي مستجب
از او قبول نميشود. دهم قضا و حكم بين علويين مي
كنند بقواعد مقرره براي فصل خصومت در شريعت
مطهره قبل ايشان موافق انچه رسانيده اند ائمه طا
هرين كه اهل البيت ادري بما في البيت و دانستي
صعوبت قضا و حكم را و اكر نه باصلاح امور ايشان را
بكند نه باز دهم متعدد و تعزيت ايشان را

بحد یکه لا یخاف لومة لائم باشرائط حجه بیک حکم از
حد و الهیه ایجاد مکردن نا معتبر است از باران درجهل
صباح و در تلقین و تعطیل ان گناه عظیم است دوازدهم
تمشیت امور موقوفه از دادن بلجاره و اطلاع بر محصول
ان و تقسیم ان با حضرت نقیب ست سیزدهم نظم
امور مدارس با حضرت او است بدان که بنا مدارس اکثر
مستحدث است و در زمان هرون الرشید و مامون بنا
ان استحکام یافت و سبب ان شد که کتب یونان را از
جزیره قبرس چنانکه در تاریخ الخلفا است بیرون اورد
و جماعتی را واداشت که انها را بعربی از یونانی و سریانی نقل
کنند و برای هر یکی از مثل صد اشرفی مقرر داشت و مدارس
فراهم اورد تا بانها مشغول شوند و علوم اهل بیت بان
سبب پوشیده شود و حال مشتبه شود و مردم مکتبی
باشان اراده بورزند و رجوع کنند و این بعد از ان

کہ سلاطین و علمای یونان بمشورت یکدیگر بصلاح
در انتشار مطالب حکمت و فلاسفه دید ند و گفتند
کہ در ہر قومی کہ منتشر شود سبب شک آن قوم میشود
در صدق پیغمبر ایشان چہ مخالفت تامہ دارد قواعد او
با قواعد اسلامیہ لذا شاعر گوید کاف کفر ای دل بجی لفظ
خوش تر ز اید ز فای فلسفہ مامون از فضلا بود و علوم
و اہل آن را اگر تحلف از مصاحبت او نکنند دوست میداشت
لہذا بیک کلمہ کہ باو تعلیم داد نضر ابن شمیل مازنی
مبلغ خطیری باو داد حریری در درۃ الغواص روایت
کند کہ نضر ابن شمیل گفت شبی بر مامون داخل شدم
در مجلس مسامرۃ او با جامہ کہنہ پس حدیث در ذکر
نساء جاری شد مامون گفت حدثنا ہشیم عن مجالد عن الشعبی
عن ابن عباس رض قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ اذا
تزوج الرجل المراۃ لدینہا الا لمالہا و جمالہا کان فیہا سداد
من عوز نضر گفت

من عوز نضر گفت هشیم راست حدیث کرد خبر داد مرا
عوف ابن ابی جمیله از حسن یعنی حسن بصری از علی ابن ابی طالب
ان رسول خدا آورد این حدیث را خوانده بکسر سین و
مامون بفتح خوانده بود مامون تکیه داشت راست
نشست و گفت مرا تخطئه میکنی نضر گفت هشیم غلط
خوانده و امیر متابعت او کرده و اینجا سداد بفتح غلط است
زیرا که آن بمعنی قصد در دین است یعنی درست رفتاری
و سداد بکسر بمعنا بلغة است یعنی کسیکه زنرا عقد کند
برای دین خود نه مال و جمال خدا اورا اسباب معاش او را
فراهم آورد و از فقر نگاه دارد چنانچه فرمود ان یکونوا
فقراء یغنهم الله من فضله مامون گفت شاهدی برین
از کلام عرب داری گفت بلی عرجی میگوید اضاعونی
وای فتی اضاعوا لیوم کریهة و سداد ثغر مامون
نعمید خطاء خود را و هشیم را گفت قبح الله من لا ادب له

شنیدی چنین کرده‌اند روزی کسی را که علم عربیت دانست در پیش
نماز عشا را با مأمون بجماعت خواندند و کاغذی نوشته
و بخادم خود گفت نصفی را با این کاغذ بر بر نزد فضل
ابن سهل و در آن پنجاه هزار درهم بر آن نصفی نوشته بود
و سی هزار درهم فضل از خود بر آن افزود چون این حکایت
کرده شد نظیر این حکایات بسیار است که امرا و سلاطین
بر آن یک کلمه مبلغهای خطیر میدادند و اسباب تشویق طلاب
علوم میشدند و کذلک فقها و علما چنانکه از علم
گذشت در این کتاب یاد آورده که هشام ابن عبد الملک
نوشت بوالی خود یوسف ابن عمر که حماد راویه را
بشام فرستاد و شتری با پانصد اشرفی برای خرج
راه باو داد و چون حماد نزد هشام ابن عبد الملک
رسید هشام گفت ای حماد میخواستم از برای چه تو را طلبیدم
از برای شعری که نمیدانستم که گوینده او کیست و

ودعوا ابا الصبوح يوما فجاءت قينة في يمينها ابريق له
گفتم از عم ابن يزيد عباسی است وبا قصيده را خواند
گفت احسنت يا عباس و دو جاريه بر سر او ايستاده بودند
که مثل آنها نديده بودم در دو گوش هر يک دو حلقه
از لؤلؤ بود که ميدرخشيد گفت يا جاريه اسقيه پس مرا
شراب داد و گفت حاجت خود را طلب کن هر چه باشد
گفتم يکی از اين دو کنيز را بمن بده و از اين شراب مدهوش
شدم چون بهوش آمدم هر دو کنيز بر سر من ايستاده
بودند با ده غلام که هر يک از غلامان بدره زر در
دست خود داشتند و هر بدره هزار اشرفی است پس
يکی از غلامان گفت امير المؤمنين ترا سلام ميرساند و ميگويد
اين دو کنيز و ده بدره از آن تو است و مرخص شدم
و ابن هشام در کتاب بغية اللبيب روايه کرده که کنيزی مغنيه
در مجلس قادر عباسی شعری خواند بر يکی از علماء شعر و قرآن

وقرائت است در انجا حاضر بود بر او ایراد آن کنیز گفت
که مازنی چنین که خواندم تصحیح کرده و قادر فرستاد که
مازنی اگر بکو ابن حبیب نحوی بصری باشد از بصره حاضر
کردند و بین یزیدی و او مباحثه انداخت و چون معلوم
شد که حق با مازنی است و را بخلع بخلعتها و جائزهای
تلی کردانید بوطن او بر کردانید حال بزرگان و سلاطین
اسلام با طلاب علوم دینیه ما فوق اینها باشد که
سبب خوشنودی صاحب شرع خواهد بود که اعانه فرمایند
و تشویق نمایند علوم و حمله علوم را و روایات بانکه ائمه
طاهرین بان مسرور میشوند بسیار است و این جزوه
کنجایش اینها ندارد در روایت فقیه است که بلال موذن
فرمود بانکه طلب کرد از او املاء حدیثی را که اگر پیغمبر
میبود و تو را امید بی چشم آن حضرت با امثال تو روشن
میشد و علامه حلی در مسائل سعد یدر روا نید کرده که از رسول

کہ صلہ قرعا مد یکی بدہ اسیت و بر صاحبان افتد و برخی

بهشتاد و بر از جام به خصلت و بر علما و طلاب علم به هفت

عماد دینی موتی بهشتاد هزار تلمند ران طریقه سهنیم چون

نحن ند قبای اطلس انکس که از شرعا زیست وصفیت

امیر المؤمنین نوستند بحاکم کارا ان که حمید و از قوم

سلمان بر دار بگو اعلم سلمان و شیخ صدوق و علامه

مجلسی در مجلد اول بحار روایت کرده اند که هر چون از علم

بماند از شخصی که دیگران بان منتفع شوند خداوند

عزوجل شهری عطا فرماید هفت مقابل نیاس باید

ارباب حکمت غنیمت بشمارد این نعمت عظمی الهیرا و ازان

جهت خیرات بسیار از ایشان واقع شود و کتاب علوم دینیه

از عربیه و تفسیر و حدیث و اصول بسیار بر مدارس

وقف کنند بلکه بنای مدرسه اکر بعد از شارع مقدس

شد و بعضها ای اطلاد اول شد از متعرفین از جمیع

معصومین بوده در سابق در مساجد درج میگفتند
چنانچه حضرت صادق علیه السلام میفرمایند ابن
اعنی که افقه فقهاست سمعت انه الاذان است که
اطلق فی مسجد المدینة وقت الناس فی امر ذی
مثلک فی شیعتنا ولکن بدعه مستحسنه است بلکه
چنانچه شهید قدس سره در قواعد فرموده اند با
مثل بعض از اقسام بدعه مستحبه است چه بدعه مطلقه
همه حرام نیست بلکه باحکام خمسه منقسم میشود و شان
نقیل است که وادار ارباب تمکن ویسار اکر بنای
مدارس کنند واوقاف برایها قرار دهند وکتابخانها
مهیا کنند چنانچه سلاطین صفویه وآل بویه وشاه
خدابنده کردند ودر دنیا باسم وصیت جمیل ودر آخره
بثواب جزیل فائز شوند کرمانند نام نیک از آدمی
بر کرومانند سرای زر نکار خوبان را بمعامله

تقصیر میکنند صاحب فیض قدسی آورده که کتاب
مدینة العلم صدوق را برای کتابخانه علامه مجلسی پیدا
نمیشد ومذکور شد که نسخه از آن در یمن می باشد پادشاه
صفوی وزیری مخصوص با تحف وهدایا فرستاد وسلطان
یمن نوشت واکتاب را از او خواست ولکن مخفی مباد که آن
هم بدست نیامده وانچه در بحار نقل میشود بواسطه
علامه حلی وسید ابن طاوس است وصفویه رحمهما الله
وخانات وقف کرده اند بر استکتاب کتب برای طلاب علوم
دینیه ومدارس کما لا یخفی نظم صد هزاران آفرین
بر جان او بر قدوم نو فرزندان او ان خلیفه
زادکان مقبلش زاده اند از عنصر وجان دلش
این سخن پایان ندارد ایجواد ختم کن الله اعلم
بالرشاد کل من یدعی بما لیس فیه کذبته شواهد
الامتحان چهاردهم اهتمام بتهنیة واصلاح روضات

ائمهٔ معصومین و امام نادکان واجب التعظیم و انجام مراسم
علائم بر قبور علماء اعلام نا سبب مزید شکوه ائین
مستقیم و زیادی بصیرت هل بیت قدیم و جهت بومر شیطان
رجیم و حیت لیتم و ضبط ان در دفاتر کفایت حسابت
تقیل ست وچون بنا تاسع شد قبور امام نادکان مخفی
مانند و معلوم نیست از انها بغیر انسه قبر بعبراف علامه
مجلسی در مزار بحار الانوار و تحفة الزائر که عبد العظیم
حسنی و فاطمه در قم و حمزة ابن موسی الکاظم در حلد باشد
یا بزیادی شاه چراغ احمد ابن موسی الکاظم علیهم السلام در شیراز
کما فی انوار النعمانیه و کلّ انغالب علماء اعلام در حجاب و
خفا انها است پانزده هم ضبط اموال اموات و ورثه غایب
که منتقل میشود با امام معصوم علیه السلام و رسانیدن خیر
ان را بنواب ان حضرت اگر خود اهلیت نداشته باشد
شانزدهم اهتمام در تعمیرات موقوفات عامه از رباط

وجبرها و کار و انبرها و امثال آن کرده بابن را معرّب
می نمایند و زیارات مشاهد مشرّفه بلاد عراق واقع است و وا
داشتن ارباب ثروت بتعمیر آنها و هرکجا لازم باشد تعهد
تنظیم و تصحیح امور متعلقه بمقابر ائمه اطهار و خواندن
قصائد مشتمله بر مناقب جمیع ملت حیار بالکلیه منع فرمایند
ایشان را از آنکه تقیه نکنند در مواردی که امر بتقیه
کنند چنانچه فرموده التقیة دینی و دین آبائی و سلاطین صفویه
رحمة الله تعالی علیهم چون ایمن بودند از شر مخالفین تظاهر
می نمودند بخلاف مداحین امیرالمؤمنین علیه السلام که
در معرکها و بازارهای تقیه آن جماعت بودند بر اعدای ایشان
و بدعت و غلو بوده در اعتقاد بندای بلند می خواندند
بلکه در جلو محقق کرکی شیخ علی ابن العبد العالی صاحب
جامع المقاصد تظاهر باینها میکردند تا شیعیان مکه نوشتند
که صدمه بر فعل شما از خلاف تقیه بما رسیده لیس تولیّها

تجاهر کردند و رهایت مار عقرب کردند کسی را از اصحاب
امیر المؤمنین که تقیه نکرد و در حضور دشمنان قنبر را
احترام و مدح کرد تا اعدا خشم کردند و قنبر را زدند و
آنکه نباید در امور احترام و اخلاص بقنبر و مولای او
ظاهر میکردد در تفسیر امام حسن عسکری مسطور است پس
نباید بخواند مقاماتی را که مخالفین و مستضعفین شیعه
نمیتوانند بشنوند و متحمل شوند که فرمود نحن معاشر الانبیاء
بعثنا علی ان نکلم النّاس بقدر عقولهم و خداوند فرمود
در اخبار اسری سبحان الذی اسری بعبده لیلا من
المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا و بعد را
که از مسجد اقصی که در شام است تا بآسمان عروج فرمود ذکر
نفرمود و دیگر آنکه اکتفا کنند بخواندن قصاید و مدایح تا
هر کس که بخواهد بگیرد و حاضر شود در مجلس مدح ایشان
و همه عالمیان احسان و انعام بایشان منظور دارند و سؤال

نکنند و بهیچ نحو اذیت مسلم و مسلمه نکنند و نیز اگر امیر المؤمنین
را بسیار اذیت میشود از سؤال و فرمود شیعه علی
سؤال نمیکنند اگرچه از جوع وگرسنگی بمیرد یکی از شیعیان
بحضرت عرض کرد که من محض رضای خدا ترا دوست میدارم
آنحضرت فرمود من محض رضای خدا ترا دشمن میدارم
زیرا که تو بر اذان اجرت میگیری و دیگر باید اهتمام نماید
غلامان و متعلقان مولا در اداء نمازها با نوافل در اول اوقات
چنانچه حضرت مولا سلام الله علیه در صفین میان سی هزار
دشمن شمشیر میزد و مکرر با آسمان نظر میکرد که داخل
زوال نماز بکند او را ابن عباس عرض کرد حالا فرصت نماز
نداریم فرمود این شمشیر هارا برای نماز میزنیم و فرزند خود
امام حسن علیه السلام او را دید که پیراهن نازکی پوشیده
بین دو صف نماز میخواند بکمال خاطر جمع و تیرها از
بناگوش مقابل آنحضرت میاید و میگذرد و دیگر آنکه

تصحیح فرمایند حضرت نقیب قصائد انها را یعنی تا عرضهٔ

نلا ننل قصائد را براو یا دیند هنلد را اموافق واقع

بدون انتقاد و تقریظ ننویسند نه بر غیر انچه اکه حضرت

فرمودند در وظائف هلاک میشوند دو کس شمن من که

تقصیر کرده در معرفت من و دیگری انکه غلو کند در حق من

و مرا بجدائی برساند یا مثل انکه گمان کند که ان حضرت به

همراه حضرت رسول و جبرئیل یا پیش از ایشان بمعراج

تشریف بردند و حال انکه خلاف اجماع شیعه است چنانکه

علامه مجلسی در بحار و بعین و شیخ کراجکی تلمیذ علم

الهدی در کنز الفوائد و دیگران تصریح باجماع کرده

اند و انحضرت در زمین با نبی که در اسمانها بود تکلم

فرمودند یا انکه خالق زمین و اسمانها و عباد اند و حال

انکه واسطه فیض میباشند خالق و رازق خداوند است

الله خالق کل شیء هل من خالق غیر الله وان الله هو الرزاق

ذو القوة المتین

انی دانشمندی مباهلت بن عمر کرد که الا بی صبح کرده
اما بعد این رساله مشتمل بر ... و اخبار ... و خطبه
خواند و بان صحبت کرد که بان ها ... ماند داشت چه
آنحضرت ... . سید محمد ... که با علاقه
خلوت داشت و با آنحضرت ... که ... تا
انس و ملاقات کرده ... که ... و اهل بیت
آن سرور ... با او ... خلوت داشت
تو که ... شمال ... و ثانی
رضینا الله ... تم ... عبدالله و ...
مبارکست ... است ... که ... صحیح
است و محبة علی شان ... اهل ... است که ...
زاد کرد ان ابیات و لغات جمع کرده و در رساله ...
که موسوم است بکبریت الاحمر فی ... شرح ...
من ... است و ...

این بیت منصب که مناسب حال کسیکه اسم نقابت دارد
اینها کجا و نسبتی که فرقهٔ صوفیه بمرشد خود میدارند
ولا یخفی لطفه فائده بدانکه اصطلاح اهل عجم این بود
که اطلاق شریف بر سادات حسینی میکردند و سید بر
سادات حسنی میگفتند تمیز بین این دو و اما تخصیص
عمامه سبز اشارات ایشان از احداث است که پادشاه مصر که
ملک اشرف بود نام او شعبان ابن الحسین در سال ه
هفتصد و هفتاد سه حکم کرد بانکه سادات عمامه سبز
بندند تا بایشان اشتباه نکنند مگر آنکه شناخته
شوند بسی شعرا اشعار در این باب نظم کردند از جمله یکی
ابن جابر عبدالله اندلسی گوید نظم جعلوا لابناء الرسول
علامة ان العلامة شان من لم یشهر نور النبوة فی
وسیم وجوههم یغنی الشریف عن الطراز الاخضر و شمس
الدین محمد ابن ابراهیم دمشقی گوید نظم اطراف تیجان

اتت من سندس خضر باعلام على الاشراف و
الاشراف السلطان خصهم بها شرفا ليفرقهم من
الاطراف و چون این رنگ بهترین رنگها بود لون
را داد شد که روز قیامت حله سبز پوشانند با شرف بعضی
که اخص باشد و بعضی گفته که لون ثیاب اهل جنة نیز
سبز خواهد بود این لون را از بین الوان برای این سلسلة
اختیار کردند و حال رنگ سیاه شایع است و آن
بجهة آنست که از اخبار وارده با آنکه سیاهی در عمامه و
عبا کراهت ندارد استفاده کرده که شارع مقدس نهی
ندارد از در عمامه و عبا و قباء غیر نیکی است که بهتر
صفا است و وقد بن پوشیدن نخواهد ولکن مع ذلک
رنگ سبز بهتر است چنانچه با خبر روایت است از اطوار
عباها عباد و اسباط بنی اسرائیل رشته قاسکی
بود ظاهر است حافظ جلال الدین سیوطی گوید که

این قسم عمامه بدعتی است که مباح است واگر علوی انرا
ترک کند الزام بان نمیشود وعلامه صبان صاحب
اسعاف گوید ابرای غیرانها کراهت دارد چون اذعای
نسب شریف است ولسان الحقی گوید که این مانع نیست
که حرام باشد اگر بسوی اشتباه کامی باشد که قتنا
حرام است واتما ما قیل بان الشهرة حینها وشرها فی
النار بلی در زمان سابق بسیار بودند که غیر ایشان
بر عمامه سیاه بکنارند علامات دمون چنانچه اخبار
مشار الیها بلالت دارد و درحق ابی ایوب انصاری
وارد است که وی در خدمت امیرالمؤمنین وارد
بصره شد علامه سیاه بسته بودند وبگر دیگری آنکه عمامه
فضلا عن الخاصه بآن وغیر باشد در غیله سادات
وبقیاب اعلام بآن شان نوشته اند مثل ابن حجر در سوق
المحرقه و ما هم سلیمان خطبی نقشبندی در ینابیع المودة

توجه کمان

وصاحب کتاب فضائل السادات معنون بمیر محمد اشرف نبیرهٔ
الداماد وحق انست که ابعض معاصرین ایشان
وغیرهم را با حضرت نقیب علویین و اهل بیت ایشان
عکرده باشد کم تمنا بوکه محکمه و وصیة امیر ایشان
است مستجمعین میرهانند باشد فضائل و کرامات
علما اعلم حضرات ائمه علیهم السلام زاهد مانند
فیهما المطهرات اخلاص با ایشان وطاعت امر اولاد
ان ایشان محرم نمانند واذیت واهی را بایشان اهون
کنند جدا عن غیرهم یا ایها النبی قل لازواجک وبناتک
ونساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن ذلک
ادنی ان یعرفن فلا یؤذین [illegible] فکرتهم
[illegible] [illegible]
[illegible] الکتاب [illegible]
[illegible] فلیرجع الی [illegible]

هرگاه سید در تقوی و علم مساوی شد با اولاد دیگری شک فضیلت دارد در این مقام وارد است قد اتفقوا انه اشتهی ان الکرم بالی اذ دو صفت شریفه و خصلت غیرهاشمی مقدم باشد پس اولی تقدیم است چنانچه در مبحث تنازع ائمه جماعت فقهاء اعلام رضوان الله علیهم متعرض شدند آیات و اخبار در این باب بسیار است و کفایت میکند قول خداوند عزوجل قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب و یرفع الله الذین امنوا والذین اوتوا العلم درجات و ان اکرمکم عند الله اتقیکم و حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمودند ولایت امیرالمومنین علیه السلام دوست تر است بسوی من از ولادت من از آنحضرت و امامین علیهما السلام مقدم نشانند کسی را که جواب داده بود ناصبی را از غیرهاشمیین بر سیدی از بنی هاشم و تعلیل فرمودند

وامارة دادن رسول خدا جواز که سوره بقره بعضی در
تفاسیر مسطور است واین احقر بتتبع دیدم که اتصال
نسبت ائمه افضل است از اتصال بولادت ایشان و بالجمله
از خورشید واضح تر است وادله او بعد ازان قائم است
فصل واما رؤسای ونقبای فرقه صوفیه که از شریعت
وحقیقت وطریقه ائمه طاهرین که ارذل ناس میباشند
چنانچه اولین اشرف ناس بودند این بلا آنکه صوفیه گویند
که چهار پیر داریم وچهارده خانواده وچهار پیر خود را
حضرت مصطفی وحضرت امام حسن مجتبی علیهما و حسن
بصری میدانند وبعضی نوشته اند که چهار پیری که تلقین
شدند از پیر کامل ومرشد اعظم امیر المؤمنین علی
علیه السلام در علم معرفت وحقیقت که علم معنی است امام حسن
وامام حسین علیه السلام وحسن بصری وکمیل ابن زیاد
وازحسن بصری تلقین وخرقه وتاج پوشیدند عبدا

ابن یزید و حبیب عجمی و مراد ایشان بخرقه آنست که مرشد
لباسی از خود برای تیمن بمرید پوشد و گویند خدا اول
در معراج خرقه بحضرت رسول پوشانید و آنحضرت در
روی زمین بعلی پوشانید و قول اهل سنت که بابی بکر
پوشانید و مراد بتاج آنست که مثل چیزی بر سر مرید گذارد
یا بندد و گویند چهارده خانواده از آن دو نفر
تکمیل شدند بدین نهج که از عبد الواحد پنج خانواده
برآمدند اول زیدیان منسوب بعبد الواحد بن زید خلیفه
حسن بصری که دنیا را بنهایت ترک گفته و بعد از چهار روز
افطار میکرد دوم عیاضیان منسوب بفضیل
ابن عیاض خلیفه عبد الواحد سوم ادهمیان منسوب
بابن ادهم خلیفه فضیل ابن عیاض که ترک سلطنت کرد
چهارم هبیریان منسوب به هبیره بصری خلیفه
ابراهیم ادهم پنجم چشتیان منسوب بخواجه ابو اسحق و از حبیب

عجمی نه خانه آباد بر آمده اول منسوب به حبیب عجمی که در صحرا
بر بودی و بنباتات اکتفا کردی بعد از سه روز طعام افطار
میکردی دوم طیفوریان منسوب به بایزید بسطامی که اسم
طیفور بود و خلیفه حبیب عجمی است سیم کرخیان
که منسوب به معروف کرخی چهارم سقطیان منسوب
به سری سقطی که خلیفه معروف بود و صائم اللیل و قائم
النهار میبود و بعد از سه روز چیزی که بدیدی و
سؤال تحصیل میکرد افطار میکرد کذا فی مطلع العلوم
و در زمان ما بعض فقیر پیدا شده که از اقرار اعتراف بعضا
زمیداران و لوکها مدح زیادت میکنند که این سکنه
مکان فی در بدر از اهل الصحبت وصول حق
میدانند با انکه خلاف و منوع از ملاح فهو که
سؤال نمیکنند و لوازم آنها ازهر حمل در هر فقرا
آنها میرسد و در کتاب شرح کافی ولد اسحق

بسیار کہ شیعہ علی ملوط واقع نمیشود وسائل بکف
باشد ولکن این طائفہ منحرف از شرع میباشند چنانچہ
دانستی ہنجم جنیدیان منسوب بجنید بغدادی کہ خلیفہ سقطی
بود ولذا پیراز غیب بدست اہل افطار میکرد ہشتم
کازرونیان منسوب بابی اسحق کازرونی کہ بدو وا
بجنید میرسد ہفتم طوسیان منسوب بعلاء الدین طوسی
کہ بہ پنج واسطہ خلیفہ عجمی بود و در غیبت تمام بسماع و
ومزامیر داشتے ہشتم سہروردیان منسوب بابی نجیب سہروردی
کہ ان نیز بہ پنج واسطہ بجنید میرسد نہم فردوسیان
منسوب بنجم الدین فردوسی کہ خلیفہ ابی النجیب سہروردی
بودہ ودر مرآت الاسرار اسامی فروع این خانوادہ چنین
است قادریہ منسوب بشیخ عبدالقادر جیلانی کہ از جیلان
بغداد است منتہی بہ جنید بوسیلہ از احمد یوسف بد
جنید میرسد نقشبندیہ از خواجہ بہاء الدین نقشبند

بخارای از سید امیر

بخاری از سید امیر کلال با حمد غزالی ناجی میرسد منتهی به
جنید بغدادی در بستان القصیا وغیره گوید نقشبندیه
الست از بخاری و بعضی گویند بهاء الدین نقشبند مشهور
شد چون تهلیل و تسبیح در قالب و نقش بستند بود و
ملا جامی صاحب نفحات از این سلسله است و این سلسله
را نیز بابی بکر ابن ابی قحافه نیز میرساند انصاریه از خواجه
عبد الله انصاری بجنید میرسد صفویه از شیخ صفی الدین
اردبیلی منتهی بجنید زاهدیه از خواجه بدر الدین
زاهد بجنید عیدروسیه از سید عبد الروس بجنید
قلندریه منسوب بمحمد قلندر نوریه منسوب بابی الحسین
نوری که به بایزید میرسد در احیاء العلوم غزالی از او
حکایتی است خضریه منسوب باحمد خضری خوکه او
بامام حسین میرساند شطاریه منسوب بشیخ عبد
الله شطاری به بایزید بسطامی میرسند و ملا عبد الصمد

همدانی صاحب بحر

مهملی که صاحب عبهر العاشقین از این طائفه است چنانچه گذشت
بنای کار سید علاء الدین بخاری با ماصین علیه
سید شد و ابطال فروع انها است حلاجیه منسوب بحسین
ابن منصور حلاج زندیق و ملاحدی تمام و مدعی الوهیت
حیثیه از اولیاء الشیطان شمرده یا حیوتیه ابن
عربی فتوحات متوکل عباسی را از اولیاء عبد الله با
انها عشق ورزیدن چشتیه منسوب بعماد الدین نوحا
مودود چشتی و چشتیه از توابع اوست چنانچه
انفحات الانس مذکور است و در ریاض العارفین و
حیات السلاطین بان تصریح کرده است نوربخشیه از
سید محمد نوربخش قاینی جرجانی الاصل و در عین عبوة
منسوبی معانکیه و در بعض کتب است که این
طائفه ادهمین کرده انها نسبت و عوام کمان میکنند که
ابراهیم ادهم ما عقیده ایجاد فرقه است و غلط است چه

حضرت [illegible] و [illegible]

مذکور است [illegible]

[illegible] بمقام [illegible] کتاب [illegible]

اسم [illegible] است چنانچه [illegible]

[illegible]

سنه [illegible] غلط است [illegible]

افسانه است [illegible] است [illegible]

[illegible] باطل [illegible]

[illegible] است و ظفر او است و چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دانسته اند و خرقهٔ سنی بودن وصیت شیخین را بنده خدا از سید علی همدانی صاحب مودة القربی وغیره اجازه دارد و او از محمود فردقانی از شیخ علاء الدوله سمنانی سلسلهٔ مولویه حسام الدین چلپی که مثنوی را وی برای او نوشت و صلاح الدین زرکوب شیخ بهاء الدین ولد پدر مولوی و او مرید شمس الدین تبریزی و او از بابا کمال الدین جندی و او از نجم الدین کبری صاحب مرصاد العباد میباشد که در ششصد و هفده تاریخ بدست چنگیزخان در نیشابور کشته شد و گویند سلسلهٔ منظور نجم الدین سکان راس و سلسلهٔ قونیه بصدر الدین قونوی مصری تلمیذ محیی الدین عربی تلمیذ ابو محمد یونس قصار نیشابوری تلمیذ شیخ عبد القادر جیلانی نسبت دادند و بشبلی و جنید هم سند سلسلهٔ مرجانی محمد ابن احمد ابن ابی نصر الحارث میرسد بجنید سلسلهٔ بابا

حافظ کهنه پوش با براهیم ادهم عن الباقر محمد ابن علی ابن
زین العابدین علیهم میرسد سلسلهٔ رفاعیه بسید احمد
بجنید میرسد سلسلهٔ قطب الدین حیدر ابن جلال الدین
قونوی از نظام الدین فارسی با براهیم الباقر میرسد سلسلهٔ
ابلیسیه که ابلیس لعین راسدکی میکنند و او را طاوس
الملئکه گویند گویند و اظهر نوره للخلق لعبد بالالهیه
و گویند ان علیک لعنتی لعنة صفت جلال است و کان من
الکافرین معنی الساترین چون جلال ساتر جمال است
و گویند بحکم فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم
سلطنت او تا قیامت باقی است سلسلهٔ نعمة اللهیه که اکثر
صوفیه ایران و هندوستان در این او اند منسوب
اند بنعمة الله ولی که اصل او از کهنبان کرمانست و در
ماهان کرمان قرار معروف دارد معاصر با میر سید
شریف و خواجه حافظ شیرازی و سید علی همدانی و خواجه

ختلانی و سید محمد نوربخش قهستانی و پیر جمال ار
دستانی و زین الدین خافی و خواجه بهاء الدین نقشبند
و محمود شاه مدفون لبتبران و با ظلمه معاشرت داشته
و میگفت که شود از خون دو عالم مال مال کی خوردالا
حلال و از یزد او را اخراج کردند و محقق قمی در جامع الشتات
در رساله رد تصوفیه صریحا او را تکفیر کرده و فرموده خودش
از ذکر و فکر که مریدان اجازه میدهد ثمره کفر چیده و
نسب با امام رضا میرسد چنانچه خودش گوید تا انجا که
گوید نوردهم جد من رسول خداست اشکار است و
نیست پنهانی در حرمین شریفین پیش عبدالله یافعی
چند بن اربعین اجازه ارشاد یافته و بوطن خود برگشت و
سید هر او کس با و ارادت پیدا کردند مخفی مباد که حضرت
رسول فرمودند بدترین علما انان میباشند که با ظلمه
معاشرت کنند از اینگونه علما احتراز کنند و تابع لقمه

حرام عظیم است لقمه کاید از طریق مشتبه خالی خود
وخالی دان دندان شد مجذوب علیشاه وثابت علی
شاه ومعصوم علیشاه ونور علیشاه طریقه نعمة اللهیه
داشتند چنانچه ثابت علیشاه گوید ۰ از جناب نعمة الله ولی
تا شمس الدین ثابت منجلی ۰ جمله بد از آل شاه خافقین ۰
شهسوار آن جانباز حسین ۰ پیر وی آن بو محمد یافعی شیخ
عبدالله شاه یافعی پیر عبدالله شاه واستین شیخ کما
بود مرد پاکدین پیر صالح آنکه خود معروف به انشه کامل
کمال کوفی است پیر وی باشد شه فرد و شهید مخزن
اسرار یزدان بوسعید پیر شیخ بوسعید آن شاه داد
هست نجم الدین ولی با کراد شیخ بو الدین امانیك نام
بود ابو مسعود اندلسی المقام پیر وی که رهی عجما مات بو
ماند بو برکات ابو برکات بود پیر بو برکات ابو الفضل کرخ بن
... بغداد شاه پاکدین پیر وی شه احمد غزالی است ×

آنکه در رسالات ولایة والی است پیر یحیی بن فرخ همدان تاج بود
شیخ ابو بکر است خود نساج بود بعد ابوالقاسم گرگانی
از ابو عثمان مغربی از ابی علی کاتب از ابی علی رودباری از جنید
سقطی از معروف کرخی از امام رضا علیه السلام و دانستی که
نسبت دادن این مذهب از شریعه خود را با ائمه طاهرین
کذب محض است و گویند کرخی با هر قومی مدارا کردی
که او را از خود دانستند چون وفات یافت غیر اهل اسلام کسی
نتوانست نعش او را بردارد دانستند که مسلم بوده کذا
فی مطلع العلوم و همه زمانی امامان ما و علماء اعلام و
فقهاء فخام کرام که پیروان ائمه معصومین بودند مذمت
این طائفه و تکفیر شان میکردند و شیعه خود را از مصاحبت
انها باز میداشتند و نقباء ایشان احمد غزالی ناصبی کافر
و جنید بغدادی و حلاج و سائر کلاهم ناریمیباشند و اما فقها
اعلی الله کثر الله سلسله اجازات ایشان همه به مدوحین ائمه
علیهم السلام

علیهم السلام که صاحبان مقامات بوده‌اند چنانچه قدس سره
در رسالهٔ اجازات مرقوم داشته‌ام و اینجا نیز جهت تیمن و تبرک
چند فقره از کرامات بعض مشایخ عظام ذکر نموده
تا معلوم شود که رسیدن به کشف و کرامات و اتیعت
شریعت غرا و ملت بیضاء و اما اهل تصوف و قلندریه تیرطا
میشود همه حیله و مکر و دغل است لهذا در مجلس شاه عباس
چون شخصی رومی گفت که در نزد ما کسانی میباشند
که کرامات دارند و میان شما چنان کسانی نیستند مرحوم
شیخ بهائی زاد الله بهائه قیطانی را از لباس خود جدا
کرده و انداخت مار عظیمی شد که شاه و حاضرین فرار
کردند شیخ او را گرفت بحال اول شد پس فرمود بان ایلچی
رومی که دیروز این از یکنفر معرکه گیر درویشان غرلباس
یاد گرفتم و اهل حال و مقام چه اعتنا باظهار کرامات دارند
پس معلوم شد که اهل ولایت خود از این قبیل خلاف

ومکر قلندر ریست نه از علو مقامات انها والا انرا میتوسند

محفی نماند که این طایفه شیعه را غزلباش بان سبب میکویند

که سلطان جنید صفوی حضرت امیر المومنین در خواب

دید که فرمود برای مخلصین علامتی معین نما و کلاه

سرخ دوازده ترک بفرق خود بفرق خود و ایشان کذاشت

غزل بمعنی سرخ است و باش بمعنی سر بزبان و این تاج تا

زمان سلطان حسین معمول بود کذا فی کتاب لبستان

واکر بخواهم از اهل زمان ما از احیاء فقهاء عاملین بر

کتاب و سنة کرامت بنویسم میتوانم بحمد الله تعالی بما ارنی

الی الله لکن ع سخن دارم ولی ناکفته اولی است نظم

خدای تخم حسود از زمین براندازد اکر حسود نباشد

جهان کلستان است حافظ سالها دل طلب جام جم

از ما میکرد انچه خود داشت زبیکانه تمنا میکرد بحکم

الجار ثم الدار بوخذ بحق الجار از نزدیکان بنویسم برای تبرک

متقدم و تشویق طالبین حق که گویند نه هر عشقی که
از دیدار خیزد بسا عشقی که از گفتار خیزد از آنچه محقق
است امثال آنچه صوفیه برای مضلین خود وضع میکنند
چنانچه شهید ثانی در کتاب عایه میفرماید که صوفیه چیزها
برای رسای خود بهم میبافند که عادة الله بامثال آن
درباره انبیا جاری نشده است و آن از سید بخوبی بی عقلی
انها است شعر عقل هرگز به کذب راضی نیست عقل هرگز
وکیل قاضی نیست منها امیر شجاع علی جد سید هندی
که از افاخم علما و ائمه جماعت نجف بود در عصر میرزا [illegible]
ندیم ناصر شاه گوید نظم در خاک نجف ندیم آسوده بخوا
اندیشه مکن ز پرسش روز جزا جائی که بدل بسر که
کردمی ناب بی شبهه شود کنه مبدل بثواب
وقتی که از هند بنجف میآمد عقد جواهر داشت گاهی
بیرون میاورد و از دیگران مخفی میداشت و ناخدای

این از فوق مید بد و تعشق بان پیدا کرد تا آنکه بجلد
خواست بکیرد روزی کفت از من باین اوصاف عقد جو
اهری کم شده و باید تجسّس کنم ستید ان را دهد با آنداخت
وکفت خدایا من این امانت را بتو سپردم چون بکنار
آمدند ماهی متعفن از صیاد خرید و عقد جواهر را
از شکم آن برکرفت و در بعض بان سرائی خرید بعضی
در باب سراهنای مراجعه کذاشتند سید بمراجعه بابان
واکذاشت روزی یکولکی از ان غاصب وفات یافت و
دیکری مشرف بموت شد پس آن را بسید رد کرد و
از کرامات اوست که وقتی بی مخارج شده بود با مامین
هما مین عسکرین حال خود را عرض کرد صرّهٔ زری
ظاهر شد وکرفت و از اهل کرامات است شیخ فقید
اجل محسن جعفری نجفی که دائم الذکر و الطهارة بود و
معرفة و تقوی و منزلت عظیمه را دریافت روزی نانی

میاوردند

بیاورند یک لقمه تناول و گفت حاضی این را بخته
چون تفحص کردند چنین بود و از اهل کرامات است
حاجی مولا علی طهرانی که مکرر در سرداب مطهر سرّ من رای
روشنائی غیبی مشاهده میکرد و از انجمله شیخ احمد
نجفی صد تومانی که شاگردی از او جنب بدرس حاضر
شد و او را بضی داد و از آن منع کرد و از انجمله است حاجی
ملا عبد الله واعظ نجفی که مجتهد مطلق بود و قرائت
مراثی برای رزق عیال خود میکرد یک شب وقت سحری
با یک نفر میرفتند بمسجد کوفه شیری درنده پیدا شد
رفیق او ترسید وی فرمود مترس بدون اذن
از خداوند نمیتواند اذیت برساند چون من از آن
گذشتم و دید که بمن کار نگرفت تو بیا و چنین کردند
و از انجمله سید اجل سید مهدی بحر العلوم نجفی صاحب
مصابیح در فقه و درة النجفیة و رسالة فوائد رجالیه

وغیرها که در کتب

وغیرها که در شب تولد او بدرش در خواب دید که
حضرت امام رضا علیه السلام جمعی با سمعیل ابن بزیع از
خوبترین اصحاب خود دادند که در بالای بام سیلی روشن
کنند و کرامات از جناب بسیار است و مکرر بخدمت
حضرت حجة ابن الحسن رسید و در دار السلام مرحوم
حاجی نوری نور الله مرقده که مجلسی زمان بودند و از علو
پایه ایشان را محدث بفتح ها گفت بسیاری از ان مسطور
است مثل انکه جابر کرمخته بود سید خبر داد که انرا
گرفته میاورند و چون تعجب کردند حاضرین فرمود
التکش علی هذه النسبة هذه الجزئیة و مثل انکه شخص
مخصوص پیدا شد از او فرمود از اهل یمن است و چون
امداد جمعی نفر از اهل یمن سؤال کردند یکی عرض کرد
که شما یمن نرفته از کجا این شخص را میشناسید
فرمود سبحان الله لو سألتنی عن الارض شبرا شبرا

لأخبرتك بها و با جماعتی بزیارت امام زاده قاسم علیه
بجلد میرفت چون بها سمیه رسید بعض قبور را میفرمود
هذا قبر فلان ابن فلان کان من اصحابنا یعنی شیعه بود
فاقرؤ الدانه براو حمد و سوره بخوانید و در بعض قبور
میفرمود هذا قبر فلان ابن فلان من اعدائنا فالعنوه
تا قبری حیران شد واز اعراب سؤال کرد و ظاهر انست
که برای ان بوده که او امام کمان نکنند زیرا که جماعتی
از اعراب نو و فور کرامات ایشان ... ن فاسد افتاده
بودند تا کوقتی که ... نمود در نماز ان وقت بحق
رجوع کردند واز کرامات ایشانست انکه بلیشبی خادم
خود را فرستاد پیش سید جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه
که تو نعشی میکنی و فلان مرد از فلان بقال قرض میکند
وامشب باو قرض نداد وکفت طلب من از تو زیاد شده است
تا نده قرض سابق را بتو اجناس نمیدهم پس فرمود این

مجموعه طعام را برداشت و بمنزل او برد و با او غذا خورد و مجموعه

را مع ظروف برای او بگذارد و این حکایة نزد ما و نزد سید

جواد عرض کرد که من مطلع شدم بحر العلوم فرمود که

اطلاع پیدا میکردی و غذا میخوردی با آنکه همسایه تو کرسنه

بود کافر میشدی ولکن چرا غافل از حال جار خود باشی

و حال آنکه فرموده اند الجار ثم الدار و کتابی که نسخه او

کمیاب بود بدست تلمیذی از او افتاد بحر العلوم را

بشارت داد و گفت تمام این کتاب را حفظ دارم و

از حفظ خواند فصل این جماعت صوفیه امر میکنند

مریدین را بعمل زیارت خود و سجده و ایستادن در

نزد ایشان و دست بالای دست گذاشتن و دست

گذاران بدعت است و ایشان آدم نیستند که روی با

بایشان باید ملائکه سجده شکر بجای آورند یا سجده

تعظیم و ابوحمزه ثمالی خواست که یا امام زین العابدین

بوسه حضرت امام زین العابدین راست کردند
وفرمودند سجده برای غیر خدا جائز نیست بلی مذهب
نصاری تقبیل بساط است در نزد خدا چنانچه در عیون اخبار
الرضا است که ابو قره صاحب جاثلیق بانحضرت عرض
کرد که دین ما اینست که چون بر اشراف و بزرگان وارد
شویم ببوسیم بساط را ومثل انست تکتف چنانچه در حدیث
شریفی کتاب کافی است وحضرت امام موسی علیه السلام اذن
بان ندادند وروایت کمال الدین در وقوف تمیین
تقیة فی واقعة فلا تغفل من ان له محامل قریبة واحادیث
در مذمت قیام بین یدی المخلوقین وراضی بودن
بان بسیار است از انجمله فرمودند کسیکه بخواهد نظر
کند بمردی از اهل اتش نظر کند بکسی که خوش دارد
که ممثل شوند مخلوق خدا در پیش روی وسران است
خداوند عزوجل غیور است ومبغوض دارد که در هیئت

عبادت خاصه مثل قیام و رکوع و سجود برای او شریک قرار

بدهند چنانچه در روایتها نیز وارد است و اصحاب حضرت

رسول برای آنحضرت برنمی‌خاستند چون دانسته بودند

که کراهت دارد آنحضرت و بدانکه حرام است مجالسه

با صوفیه و اهل هر بدعت و کافر و چنانچه کلینی که از

از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده که فرمود

مصاحبت مکنید با اهل بدعت و مجالسه و همنشینی

مکنید با ایشان که در میان مردم مثل ایشان باشید

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند المرء علی دین

خلیله و قرینه و شیخ مفید رحمة الله تعالی در مجالس خود

روایت کرده‌اند که حضرت ابوالحسن یعنی امام رضا علیه السلام

فرمودند بجعفر جعفری که او در مجلس اهل بدعت می‌نشیند

که یا از او ترک کن یا ما را ایا نمی‌ترسی که عذاب نازل شود

تو را نیز فرا گیرد چنانچه غرق فرا گرفت کسی را که از اصحاب

موسی بود و تعلل نمود برای آنکه وعظ کند پدر خود را

در روایت کرده ثعلبی و صدوق و شیخ بهائی در اربعین که

حضرت عیسی عبور فرمود بر قریه که اهل آن بیک دفعه

هلاک شده بودند بعذاب و چون ایشان را ندا فرمود

یکی جواب داد هلاک شدند بواسطه اطاعت اهل

معصیة و حب دنیا با خوف قلیل و طول امل و بلهو

لعب و غفلة کذرانیدند و همه ملجم بلجام از آتش در میان

کوه آتش و کفت آن جواب دهنده من از آنها بودم

و چون در میان آنها بودم مرا نیز عذاب فرو کرفت پس

حضرت عیسی فرمود به حواریین یا اولیاء الله خوردن

نان خشک با نمک درشت و خواب بر مزبله خیلی بسیار

با سلامتی دین و عافیة دارین خداوند فرمود واذا

رایت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا

فی حدیث غیره و حضرت امام زین العابدین در روایت

در عالم فرمود که جایز نیست از برای انکه بنشینی با هر کس
که خواهی و اید را تلاوت فرمود و شیخ طوسی روایت کرده اند
که فرمود در حدیثی که مجالست موتی قلب را فاسد می
کند نشستن با هر ضال از ایمان جور کردن در احکام
خدا است و کلینی نیز روایت کرده از حضرت صادق
ع که رسول صلی الله علیه واله وسلم فرمود هر گاه
دیدی اهل ریب و بدعت را که بعد از من خواهند
اصل ظاهر کنند برائت و بیزاری از ایشان را و بسیار
سب کنید انها را و واقع شوید در تنقیص و ذم انها
تا فساد نکنند در اسلام و یاد مگیرید بدعتهای
انها را یعنی بغیر جهت رد بر انها و روایت کرده اند
که انحضرت فرمود در قول خداوند عز و جل کانوا
لا یتناهون عن منکر فعلوه که با ایشان ہمنشین
نمی نشستند ولکن هر گاه ایشان را می دیدند نمی

خندیدند با ایشان واظهار استیناس می کردند
وفرمود مرید عمی ضلالت است و هر ضلالتی
باتش میرساند صاحب خود را وعماد الدین طبرسی
در بشارة المصطفی روایت کرده در وصیت امیر
المؤمنین به کمیل که واهجر الفاسقین وجانب ا
المنافقین ولا تصاحب الخائنین وعیاشی در
تفسیر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت
کرده در تفسیر قوله تعالی انکم اذا مثلهم هرگاه ست
شنیدی که مردی حق را انکار کرده برخیز از نزد
او هر که باشد قطب راوندی در لب اللباب روایت
میکند که موسی علیه السلام عرض کرد الهی
کیست از خاصان تو خطاب رسید آنها که بر
امر دین یکدیگر را دوست میدارند تا آنکه
فرمود انا آنکه که هر گاه ببینند که کسی حلال

تنم محارم را غضب میکنند و بالجمله ولایت او
لیاء الله واخلاص در دین با ولایت اجماعة
محالست که جمع شود و حال انکه ان یعنی و
لایة اولیاء الله که ائمة طاهرین باشند قطب
کتب سماویه است چنانکه در کافی است و
صدوق در معانی الأخبار از ابی ذر روایت
کرده که حضرت رسول صلی الله علیه واله
با امیر المؤمنین شبی تشریف بردند بطحی الارض
مکة و بدو رسما در خود را خطاب کردند و در
قرانها را بولایت دعوت فرمودند ولایت
اینمرد علی ابن ابی طالب انها شهادت نیز بان
دادند و نیز از ابن عباس روایت کرده که
حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود
من احب ان یتمسک بالعروة الوثقی التی لا

لاانفصام لها فليتمسك بولاية اخى ووصى على

ابن ابيطالب فانه لا يهلك من احبه و تولاه

ولا ينجو من ابغضه و من عاداه و ختم سكينه

اين وجيزه دا اين حديث شريف چنانكه

رهم است بين محدثين شيعه بشهادة

رئيسهم العلامة المجلسى فى الأربعين مسلما

لاعناً على اعداء الدين والحمد لله رب العالمين

وصلى الله على محمد و آله الطاهرين ولعنة

الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين

تمت الرسالة بعون الله و حسن توفيقه من تاليفات

العالم الفاضل الكامل العامل الشيخ المحقق

والبدر المدقق حاوى الفروع والا

صول جامع المعقول والمنقول الفخر

الفاخر والبحر الزاخر مولانا وشيخنا المتبحر في

كتابك صدر الدين محمد حقيقة مكة المطرز بها بالله

فی
قانونکا
ت العلوم و
جمعا لتحقيق معضلات
الفنون الشيخ محمد باقر صنع الله
المسلمين بطول بقائه فرغت من
تسويد هذه الاوراق التي هي في الثاني
عشر خلون من الشهر الحرام شهر رجب المرجب
في عام ثلثمائة وستة وعشرين بعد الالف
بسعي واهتمام جناب عمدة الزاكين واستاد
الكل في الكل الكامل آقا كربلائي ميرزا اسمعيل
ابن مرحوم ... قلي بيك طهراني الاصل تبريزي
المسكن في مطبعة محمد باقر ... ضوء
... عظيمه صورتنا
... بيد ... في كان
في سنة ١٣٢٦

سيد الافاضل الجهاني اقا ابن ملا علي تبريزي الاصل



